UNIVERSAL LIBRARY

…مصباح یعنی

باہتمام رُحمی جمران جان عبد الرحمن بن محمد روشن خان مغفور تربیت یافتہ برادر معظم محمد مصطفی خان

مطبع مصطفائی ۱۲۸۰ واقع کانپور مطبوع

الحمد لله الذی خلق ...

الذین ہم اطبّاء النفوس العقیمۃ

والصراط المستقیم الذی ہو مانع من دخول البیر ...

افضل الخلق من الازل الی الابد الذی ذاتہ باعث لخلقۃ آدم وغیرہ

شفیع المذنبین فی یوم الحشر والنشر محمّد ن المصطفی صلّی اللہ علیہ وسلّم وعلی آلہ الذین ہم کمثل

سفینۃ نوح من ... ومن تخلّف عنہا ہالک ... الذین ہم نجوم الاہتداء ... ارکان

الاربعۃ للملّۃ ... صحابۃ والتابعین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین

امّا بعد ... الدین حکیم سید ... الدین شاہ ... علیہ اللہ العالی

علی ... ولہ و دیگر کتب تحصیلیہ درسیہ معروفہ تحصیل نمودہ فراغتی حاصل نمود

... با اوستادان این فن مثل ذکا ء اللہ خان صاحب و شرف الدین خان صاحب

... علیخان صاحب و ... والد بزرگوار خود ... کہ مجربات اساتذہ

و مجربات والد بزرگوار کہ این ... فوائد ... نمود ... اصل باختصار

برای یاد داشت خو ... مذکرہ باشد

امراضی کہ کثیر الوقوع اند ...

قانون علاج تالیہ ... بہاست ... استحبہ ...

قانون علاج

ضرورست ... ادویهٔ کثیرهٔ مفیده در علاج هر مرض

... عن تأثیر معالجهٔ مخصوصه ... طبیعیه و حافظ ادویهٔ مخصوصه هر مرض

... جدرا حافظ کتاب ... ان گفت المعالجة فی اللغة المداوا

... بقدر الامکان، و ... ... الا بعث

الٓة الطبیعیة ... قال

... علیکم فی الدم

... بالغار یقون

... بالایارج وقال

... بالغرغرة

... المعدة بالقیء وما فی اسفل المعدة وتمام

الاسهال وما فی الجلد بالعرق وما فی العروق بالفصد

... بلکه بعضی از مرکبات نیز خصوصیت دارند بعضوی از اعضا یا بمرضی از امراض

... مثلاً ... اسکند یا برودت میکند یا آنکه مفتح ست و یا قابض

... ازادویهٔ مفردهٔ ... که نموده می شود

... ارند

... ادویه هر یک مرض یا هر یک عضو واحد

... هم ضرورست و در صورتیکه یافته نشود بدل آن

... دماغ و حفظ روح نفسانی و دفع امراض بارده دماغی مثال خصوصیت

... و بلغمی نیز موثر وجوزبوا و قرنفل و دارچینی مقوی دماغ اند و برای امراض

... بسیار موثر ... الاصول

... امراض بارده غیر دماغی را

... خوردن مغز بادام ... حافظ ...

...

[illegible] خشخاش [illegible] از مغز بادام و تخم خشخاش شیره برآورده یا حریره ساخته بنوشند برای تقویه دماغ [illegible]

کمال مفید است و کشنیز خشک برای تقویت دماغ و دفع صداع و بخارات از معده کما [illegible] بیت دا

و تخم کاهو برای تبرید و تطییب و تقویت دماغ [illegible] صداع و سهر اکلاً و ضماداً بسیار موثر [illegible]

[illegible] فهم و تجفیف رطوبات زائده دماغ [illegible] بارد و دفع نسیان نهایت مفید و [illegible]

همچنین ست و عنبر [illegible] دماغ بارد و دل [illegible] بسیار [illegible]

و مشک همچنین ست [illegible] دماغ و تقویت دماغ بسیار سود [illegible]

و دراج و مرغ همچنین ست [illegible] ت و فاوانیا برای ازاله صرع مخصوص

تا آنکه آویختن در گلو و نفوخ ساییده [illegible] در گلوی طفل و کلان نهایت

ست برای صرع و هلیله مربی برای [illegible] سود مند و آمله خشک مربای آ[illegible]

همچنین لیکن در آمله تفریح قلب زیاد [illegible] بید مشر و ملتیت و ثوم یعنی سیر و جد وار [illegible] دار

و قرنفل برای تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مثل صرع و فالج و لقوه و بعضی برای [illegible]

و صبر از ادویه مخصوصه دماغ ست که تنقیه دماغ بآن منحصر ست لهذا در ایارج فیقرا که جزو اعظم حب ایارج

داخل کردن صبر مقرر کرده اند اگرچه فقط از صبر هم تنقیه دماغ می تواند شد لیکن دیگر اجزا که در حب ایارج

مصلح و معین فعل او هستند و شحم حنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج ماده دماغ [illegible] سعوطات

و نفوخات و عطوسات بهار [illegible] و بعضی از غرغره ها خصوصیت با امراض دماغ و بینی دارند دار شیشعان از [illegible]

متقدمین ست بندق هندی که آنرا ریتها گویند از عطوسات مجربه است سعوط آن برای تنقیه دماغ

و دفع شقیقه و صداع بارد مجرب خوردن انجیر با مغز بادام مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل

و جوهر دماغ خوردن لوبان مقوی دماغ بارد و زیاده کننده قوت حافظه و دافع امراض بارده و مشتهی

و هاضم و گشت لوبان لطیف تر از آن و در تقویت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم

و نشاط آرنده و مقوی معده و جگر و دل اطریفلات باقسامها مقوی دماغ و دافع نزلات اند خصوصاً

اطریفل اسطوخودوسی و اطریفل کشنیزی و اطریفل صغیر و خوردن اطریفل کبیر برای تقویت دماغ و معده

بارد بغایت سودمند معجون سیر و معجون فلاسفه و معجون [illegible] [illegible] شش مقف و جوارش جالینوس

برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و غیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایارج و حب [illegible] قوقایا

تنقیه دماغ از بلغم و سودا مخصوص و حب افتیمون برای اخراج سودا و نافع
امراض سوداوی موثر ... برای مالیخولیا و امراض سوداوی
... و برشعسا و خمیره ... و استعمال ... برای دفع نزله
... برای دفع نزله ... آن ... سیاه ...
... ساخته حب ساخته استعمال
... از آن ست و جامع فوائد
... دیگر مفرحات برای تقویت
... که اطبا میگویند که
... یکدیگر اند و اعتدال مزاج
... سوداوی و بلغمی دماغی و غیره آن موثر و برای دفع
... روغن قسط و روغن شونیز و روغن ... و روغن شبت و ...
... در مفاصل و دیگر ... های بارد نیز سودمند
... دماغ و دفع امراض بارده دماغی موثر استعمال
... چشم و دافع ... حارست و استعمال ... بالا
... از ماده بلغم باشد بغایت سودمند و شب یابی یعنی ... بریان
... بسیاری امراض چشم سودمند و رافع رمد چشم و مجلی و رافع سرخی چشم
و سیلان اشک و خارش چشم ست و نمک لاهوری نیز بغایت مجلی و قاطع ناخنه و ... باصره چشم و دافع سیلان
اشک ست و سنگ بصری بغایت مقوی بصرست و سرمه سیاه برای تقویت قوت باصره و حفظ قوت
و دفع چرک چشم بی مثل ست و آب پیاز با شهد آمیخته در چشم کشیدن بغایت جالی چشم و مقوی باصره
خوردن شلغم پخته و خام بغایت مقوی بصرست و بستن سر از جامه ... تقوی بصرست خصوصا
... کردن ... آب ... و کشادن چشم در ... قوت بصارت چشم مفید ست
... و دخان و ... تدید و کثرت نوم و غذای ... و بسیار نمکین و نظر بسوی مشرقات
... ان

شیاف وردی و ... اخضر و باسلیقون برای بیاض چشم و سبل و ناخنه

اف سماق برای جرب ... ت دینارجون وشیاف احمر حاد نیز ... سبل و سلاق

... ف غرب ... ست شیاف مرارات برای نزول الماء مخصوص قوی هرچه

... نیگرم اندازند و اگر ما ... ان را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند ... ز

... ضر افیون ... ست و گوش ... ده باشند و حافظ ... ست گوش را باید که هر ...

... دام تلخ در گوش ... ل و بابونه برای درد که ... را ...

... سامعه که از برودت باشد ... سرکه که یک جزو در روغن ... باشد

جزو سرکه جوشانیده ساخته با ... بدبوی مفسد ... فی

وحیوانی ست ... بوییدن اشیای ... ست ... بامراض

اسنان یعنی دندان و لثه تعلق دار ... ن و لثه است خصوص مسواک ...

پیلو و خلال دندان کردن و بعضی مسواک ... میکنند برای ... جلای

دندان و اخراج رطوبات نزله از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه

حسب مزاج تا که چیزی بر دندان نچسپد بسیار سود مند و اگر هر شب نباشد بعد دو سه روز مالیده خواب کنند و یا در

بیداری هر روغن که باشد بر دندان بمالند بغایت دندان را ... فی ... کند ... هیچ چیز مثل ... مالیدن

شهد یا شکر بر دندان برای جلای آن نیز سود مند لیکن مالیدن عسل با قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان

برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سود مند قال الشیخ تدهین الاسنان کل لیلة یمنع ...

و مالیدن سنون که سپاری چهالیه سوخته یک حصه و نمک از هر قسم که باشد ربع حصه باهم ساییده بر دندان مالند

بغایت صاف کننده دندان و مقوی لثه است مالیدن شب یمانی بریان تنها یا با قدری نمک ... بریان

برای درد دندان و لثه بسیار مفید و سهاگه بسیار مالیدن همچنان مضمضه کردن باشیای مناسبه قابضه

مثل چهال کیکر تنها یا چهال درخت بڑ و پیپل که در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای درد

دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الاسنان برای درد دندان بغایت مفید در امراض حلق غرغره

باشیای مناسبه مثل برگ درخت توت و ... و ... و کوکنار ... برای درد گلو و دفع ... نیز ...

مفید و تخم ... و عناب و شربت بنفشه در امراض حلق بسیار سو ... ند و استعمال اشیای ترش مثل ... غیره

... ای و برای ... رم گلو ... رفای خشک اصل السوس
... شده گاوزبان برای ... خصوصیت دارد و استعمال ...
... ایت سودمند مانند ... عناب ... استعمال ... ای ...
... ضرست و مطبوخ حلبه و ... درد سینه و ضیق ...
... نی تخم ... مفید و مجرب
... رای ... و درد سینه مجرب ... ت ...
... و عناب و ... ام و نزله و ذات الجنب
... نب و درد ... تعمال قیر وطیات ... سینه
... سوق بذر کتان و مطبوخ
... ن برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای
... دی رفع اقسام سرفه و حب نزله برای رفع نزله مفید حب غاریقون
... ده سینه ... رفع ماده ضیق النفس مؤثر و معجون قوقی برای
جوارش جالینوس برای سرفه مزمن مفید غاریقون و ... برای امراض
... سرطان برای سل مفید و قرص کهربا و قرص
... معال مفید ... در ابتدای حدوث زکام و نزله استعمال

استسقا جالینوس ... برای جالبین کام بسیار مضر اند ... پیدا شدن کام تنقیه دماغ میشود از حبس آن در ابتدا درد سر و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چهار روز ... نضج آن کوشند بنوشیدن مطبوخ اصل السوس و بهدانه و سبوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاوزبان و گاوزبان و ... آمله و صندل سفید و طباشیر و زعفران ... ابریشم و مروارید و کافور و تودری سرخ و سفید ورق طلا و نقره و یاقوت و لعل ... خصوصیت دارد و از مرکبات
... مربا صندل ... مفرح ... خمیره ... مروارید خمیره
... ن و خمیره ... شیخ الرئیس بارد و یاقوتی
... سبوس ... دوا شیخ الرئیس باید که گوشت اگرچه غذای ... است

در علاج ضعف قلب دخل تمام دارد و ماراللحم غذائی ست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی [illegible] و زیاده کننده خون و رافع ضعف و در [illegible] تقویت هیچ چیز باین نمیرسد و گفته اند که از [illegible] خاصیت در منع تعفن اخلاط و تغیر لطرف کیفیت ردیه چنانکه گل سرخ را خصوصیت ست برای حفظ [illegible] و مربای ان [illegible] گلقند ازان فاضلتر ست ولهذا [illegible] گلقند تازه که در همون سال ساخته باشند ام

کرده اند و عناب نیز [illegible] معده از مفردات مخصوص ست عود و مصطگی [illegible]
پودینه طباشیر سنبل الطیب [illegible] لایچی خرد و کلان زیره سیاه [illegible] بادیان
جدوار سعد هلیله و مرکبات مقوی [illegible] ات مقویه معده هلیله مربی و گلقند و نوشدارو
و جوارش عود و جوارش [illegible] لحدید که آن افنجبوش گویند برای ضعف
معده بسیار مجرب و معجون [illegible] [illegible] و درد معده مفید و جوارش شهریار [illegible]

و کمونی ملین برای قولنج و جوارش [illegible] و جوارش خوزی برای ذرب و اسهال بلغمی و زرک سلیمان [illegible] در درد معده و گرانی و بهم رسانیدن اشتها مؤثر و در ورم معده [illegible] عنب الثعلب زیروق لازم و در امراض جگر آب کاسنی [illegible] نیز همراه وی یا اختصار بر آب کاسنی سبز مروق کنند بشرطیکه همراه ان سرفه نباشد و اگر سرفه باشد ادویه مصلح سرفه داخل کنند مثل اصل السوس شربت بنفشه وغیره و جوارش جالینوس و سفوف ارسطو برای دفع ذرب و سقوط اشتها و دیگر [illegible] مؤثر و حب کبریت [illegible] هضم طعام و اشتها مؤثر معجون و بید انور د برای دفع صلابت معده و کبد و ضعف معده و جگر معمول ست و قرص گل و قرص زرشک نیز در امراض معده مؤثر و شیره بادیان تنها یا باگلقند برای گرانی و هضم طعام و بسیاری امراض معده راسود مند و گلقند و سکنجبین در عرق بادیان حل ساخته نوشیدن برای اکثر امراض معده عجیب الاثر و برای هیضه بهتر از سکنجبین و گلاب چیزی نیست بکرات و مرات نوشانند و جدوار و نارجیل دریائی تنها تنها یا هر دو باهم در گلاب سوده قدری نوشیدن برای دفع هیضه و گرانی طعام مجرب ست لیکن اگر برای گرانی استعمال کنند فقط جدوار بقدر یکماشه در گلاب سوده نیمگرم نموده بنوشند و برای دفع گرانی و ثقل شکم و هیضه و درد معده بهتر از آب نمک نیست که آن [illegible] قی کنند اگر دریکبار بخوبی صاف نشود مکرر قی کنند و بعد قی سکنجبین [illegible] عرق بادیان بنوشند و خواب [illegible] [illegible] و قلتیکه اشتها صادق [illegible] بخوبی نشود چیزی نخورند و اگر بخورند مثل قلیه گوشت ساده با نان خمیر گندم یا کهچری مونگ بخورند و از ادویه مقویه

شود از چینی اشنه طباشیر زرشک ... مثل الطیب هو ... مقوی ... جگر

... بارد ... زردانه کاسنی بیخ کاسنی ریوند چینی ... مثل غسول غافث شیر خشت ... کرد

معجون ... بید الورد و برای استسقا و صلابت معده و جگر مخصوص و شربت دینار آب مکوی

شربت بزوری حار و ...

... مجرب ... شده ...

... گل و قرص

... گزمازج و جو ... لیمیر برای امراض جگر مخصوص

... در امراض حاره مثل یرقان ... و انجیر منقوع ...

... مدرات حاره و بارده مثل بادیان و تخم خربزه

... ره خطمی و جو اکهار و تخم قرطم و خار خسک و نمک ترب و کاکنج

... کلیه و مثانه مثل سنگ و ریگ و درد گرده و مثانه و غیره مخصوص

... اخراج ریگ و شکستن سنگ گرده و مثانه خصوصیت دارد و از مرکبات معجون حجر الیهود و سفوف حجر الیهود

شربت بزوری بارد و حار و معتدل برای سنگ گرده و مثانه و قرص کاکنج و بنادق البزور

... رات برای برآوردن ماده عروق نفع تمام دارد

... فالج و استسقا و وجع مفاصل و غیره حکم باستعمال مدرات

حاره مثل ما الاصول ... ی کهنه نیز استعمال شربت بزوری مفید میشود و بجهت اخراج ماده

رقیقه از عروق و در امراض امعا مثل اسهال و پیچش انچه مخصوص است چهار تخم است یعنی

تخم ریحان و کنوچه و اسبغول و بارتنگ همه اینها بریان کرده و بروغن گل چرب ساخته بلعاب خطمی کشیده

... وردن و کوکنار سائیده خوردن یا صمغ و کوکنار هر دو را باهم آمیخته خوردن

... بسیار مفید است ... ریحان و گوند ببول برابر هر دو را بریان ساخته سفوف ساخته

... آب بخورند ... اسهال و پیچش مجرب است لیکن از جمله واجبات است که حبس

... کنند که سده ... و شناخت سده این است که از تخم ریحان یا اسبغول بروغن گل

... شب با آب فرو برند اگر تخمها در براز برآیند سده نیست و نیز اگر دو سه تخم املتاس

بروغن چرب ساخته فرو برند و برون نیاید معلوم کنند که سده در حاست درینصورت اشیای قا
زهر قاتل دارد ازین چیز پرهیز کنند و اشیای ملینه مزلقه بکار برد مثل آنکه یکتوله ریشه خطمی را
...ده و دو سه توله مغز فلوس حل کرده روغن گاو ... اضافه کرده بنوشند یا گلقند
وگاوزبان و برگ سنا جوشانیده بنوشند و گزمازج حب الآس ... در زهر مهره زرشک ...
کشنیز خشک بریان دانه الایچی بریان بادیان بریان پوست کوکنار ... بیخ انجبار تخم حرف ... بابلی گری
گل ارمنی طباشیر کهربا گلنار هلیله سیاه بریان پوست ... شک صدف سوخته مروارید
گیرو دم الاخوین بازو سندروس ... سوخته مفید اسهال اند و از
مرکبات سفوف الطین برای سحج و ... سفوف انار دانه همچنین و سفوف
مقلیاثا یعنی تره تیزک برای اسهال ... قرص ... با قرص گلنار و قرص انجبار برای اسهال
و ترف الدم و نفث الدم مفید و از انجمله ادویه مفرده و مرکبه مذکوره برای نفث الدم و سیلان
خون بواسیر و حیض نیز سودمند ست و جوارش آملی از برای قولنج و دفع قبض طبیعت و دفع
ریاح بواسیر و هضم طعام مفید و حب خبث الحدید و جوارش خبث الحدید برای حبس سیلان خون بواسیر مفید
و برای بواسیر مقل یعنی گوگل و رسوت و هلیله سیاه و مغز تخم نیم و بکاین و ترب و لوبینه مفید ست و ...
رفع قبض منظور باشد مقل با هلیله سیاه وقت شب بخورند وقتی که قبض خون منظور باشد تنها رسوت بخورند
یا از رسوت و هلیله سیاه و مغز تخم نیم و تخم بکاین مساوی الوزن حب سازند بقدر نخود و بقدر ... ناشتا
با آب تازه بخورند و حب مقل برای بواسیر و رفع قبض طبیعت سودمند تمامی لبوبات مثل مغز بادام و نارجیل
و چلغوزه و پسته و بیضه مرغ و کبوتر و مغز گنجشک و شیر گاو و گوشت گوسپند و مرغ و دماغ بره گوسپند و دیگر ادویه
باهیه مثل ثعلب مصری و شقاقل مصری و تودرین و موصلی سیاه و سفید و بهمنین و ستاور و خولنجان و قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و کنجد و جوزبوا و تخم گزر و ترب و شلغم مقوی باه و مولد منی ست و از مرکبات معجون
لبوب کبیر و صغیر و معجون بزور و جوارش زرعونی و معجون سقنقور و معجون فلاسفه و معجون لبقراط و مفرح مسیحی برای
تقویت و تولید منی مخصوص ... درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و غیره خوردن سورنجان ...
آن خصوصیت دارد و حب سورنجان حب صبر و معجون سورنجان و سفوف سورنجان و شربت بزوری
حار و بارد و دیگر مدرات حاره و بارده برای امراض مفاصل خصوصیت دارند و مطبوخ سورنجان و مطبوخ حلبه

... ما و روغن شبت و روغن قسط و روغن ناسور نجان و روغن بابونه و روغن سوم ... روغن

بهروزه و روغن دیودار و روغن شونیز برای درد مفاصل والقرس وعرق النساء و دیگر اوجاع بارده مجرب

و مفید و قرص گل و شربت ... ری حار و بارد و گلقند و سکنجبین با ... ب کلان برای حمی

بلغمی و ... عناشیر و قرص کافور برای حمی ... امر کب قرص

... بوده همراه تبرید ... بلغمی و شیره تخم کا...

... ری مخصوص و شیره ... سد و سکنجبین برای حمی مرکب

صفرا و بلغم بهترین ادویه است و آگاه ... ن و بادیان هر دو را شیره برآورده

ال کرده بنوشانند و نیز شیره بادیان و گلقند و اصل السوس

ینه و ... ین عنبین و شیره تخم کاسنی با سکنجبین برای تپ صفراوی

... مر هندی مقشر دو توله یا سه توله شب در آب خیسانیده اند

... رده اسبغول بجا سه اضافه کرده بنوشانند برای تپ صفراوی نهایت

... ری تپ بلغمی بسیار مفید و در امراض صفراوی و تپهای حاره استعمال

... فضلا ... ه گفته اند و فوائد بیشمار از تفتیح سده و تسکین ثوران اخلاط و دفع

... اسرفه با نزله یا پیچش یا اسهال یا سحج یا ورم

... بدل آن شربت نیلوفر یا شربت بنفشه استعمال کنند و نقوع

فواکه و نقوع حامض و نقوع مشمش و نقوع آلو و شربت تمر هندی و شربت آلو و مطبوخ فواکه و مطبوخ بنفشه و شربت

انار و مفرح بارد شیخ الرئیس و شربت صندل و خمیره صندل و ماء القرع و آب خیار و تربوز و آب کاسنی سبز

همراه شیره تخم خیارین و سکنجبین و آب کاسنی مقطر برای امراض صفراوی و حمیات صفراوی و دموی

بسیار مفید ست و در امراض بلغمی و تپهای بلغمی استعمال ماء الاصول حار و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و مطبوخ

تین و مغلی حلو یعنی مطبوخ حلو و ... تپ غاریقون و جوارش جالینوس و معجون جالینوس

و حب ... حلتیت و خمیره ابریشم و ... مفرح کبیر شیخ الرئیس مفید ست و در امراض

دموی و حمیات دموی ... ن شربت عناب و شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین و آب

شاهتره سبز مروق تنها برودی آتش ماریده و آب کاسنی سبز مروق تنها که بر روی آتش جوشانیده لطیف ان

خاصه آنست که ... مستعمل می شوند

صاف نموده همراه سکنجبین یا شربت عناب بنوشند برای تصفیه خون بعدیل ست و دیگر مصفیات خون
مثل شاهتره و سرپهوکه و صندل سرخ و هلیله سیاه و منڈی وغیره سودمند ست و غلظ خون بیشتر از آمیزش
سودا بخون می باشد بجهت دفع غلظت نیز اینها مفید ست و در امراض سوداوی و حمیات
سوداوی ماء الجبن و سکنجبین افتیمون و مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حب لاجورد و معجون نجاح
و شربت گاوزبان و معجون چوب چینی و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی شیخ الرئیس و شربت چوب چینی و شربت عناب
و شربت ابریشم و اطریفل شاهتره و معجون گل مع عرق مصفی ست و بعد تنقیه استعمال اینها بسیار نافع و باید که
در امراض حاره خصوص در تپهای حار اولا مبرد دهند یکروز یا چهار روز بعد از آن نقوع شروع سازند
نقوع حامض یا نقوع هلو یا نقوع فواکه یا نقوع بنفشه یا دیگر انواع مناسب عوارض و مطبوخ هرگز ندهند در امراض بارده
از ابتدا مطبوخ دهند و در حمیات بارده شیرجات از ادویه حاره مثل بادیان و سونف و اصل السوس و نانخواه
و گلقند و غیر آن بعد آن مطبوخ نیز در گرما و در امراض حاره استعمال نقوعات و شربتهای بارده و سکنجبین و سفوفات
و مفرحات بارده کنند و در امراض بارده و فصل سرما مطبوخات و معاجین حاره و مفرحات حاره استعمال
نیست تدبیری در حمیات بهتر از اسهال باید دانست که جنس عالی برای حمی جنس ست حمی یومی و حمی خلطی و حمی
دقی مطابق محل تعلق حرارت غریبه که سه محل ست ارواح و اخلاط و اعضا اگر تعلق حرارت غریبه با ارواح ست
آنرا حمی یومی گویند و این تپ یکروز یا سه روز میماند و اگر تعلق حرارت با اخلاط ست که آنرا عفن گردانده یا گرم
کند بدون تعفن آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت با اعضا ست آنرا حمی دق گویند بدانکه از مرضها کثیر الوقوع
ست حمیات و اورام ست و وقوع حمیات نسبت تمامی امراض کثیر وقوع ست زیرا که تپ اصلی فی نفسه
یا بتبعیت امراض کثیر الوقوع ست چنانکه از تعفن صفرا و بلغم و سودا و جوش خون حادث میشود و از آمیزش
این اخلاط با دیگری بسیاری اقسام حمیات مرکب پیدا میشوند و یا بسیاری امراض بالتبعیت امراض دیگر نیز
حادث میشود مثل سرسام و لیثرغس و خناق و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و شوصه و برسام
و ورم معده و ورم جگر و ورم کلیه و ورم مثانه و ورم امعا و ورم مری و ورم طحال و ورم رحم و مقعد
و غیر آن و باجمله این امراض مذکوره تپ لازم همراه می باشد از سبب ورم اعضای مذکوره و حمی همراه این
امراض حمی عارضی و تبعی ست و تابع ورم اعضای مذکوره است و اعظم علاج این چنین حمیات تبعی و رمی فصد
قیفال یا باسلیق ست و تضمید کردن موضع متورم و استعمال نقوعات یا مطبوخات حسب عوارض چنانچه

امراض سوداوی و حمیات سوداوی

در جز ثانیا [illegible] علاج هر یک بجای وی مرقوم ست و ساکن میشود اینچنین حمیات تبعی هرگاه ساکن شود حرارت آن
ورم و آب [illegible] عنب الثعلب سبز مروق در اورام احشا و اعضای باطنی خواه حار باشد خواه بارد از جمله مجربات ست
و اگر مناسب دانند همراه آب مکوی سبز آب کاسنی سبز مروق نیز شامل کنند در صورتی که حرارت در مزاج دانند
و نوشیدن عرق عنب الثعلب کشیده و استعمال عنب الثعلب در تبرید و القوعات و مطبوخات و ضمادات نیز نافع و گاهی
بسبب ورم اعضای ظاهری نیز تب لاحق میشود مثل دمل [illegible] بثورات [illegible] دست و پای یا جای دیگر که در خارج
بدن پیدا شود و مثل ضربه و سقطه و ورم لثه و ورم [illegible] پس گوش و ورم خصیه و ورم چشم و غیر آن
[illegible] بسیار ست و از حرکات [illegible] و کثرت اکل و جوع و کثرت بیداری
[illegible] نشستن در [illegible] سبب حمی یومی حادث میشود قال الاطبا
[illegible] اعضا [illegible] این است که در حمیات و در امراضی که با تپ باشند
[illegible] یعنی [illegible] که ضرورت قوی داعی شود و مرض در هیجان باشد و حفظ
[illegible] در [illegible] روز چهارم [illegible] ششم مسهل کنند و روزهای مسهل که معمول اطبای زمانه حال ست
[illegible] این روزهای مرقومه مسهل دادن مقرر کرده اند روز هشتم ست و روز دهم و روز دوازدهم
[illegible] و روز شانزدهم و نوزدهم نیز و روز بست و دوم و روز بست و پنجم و بست و هشتم و روز سیم و روز سی و دوم و سی و پنجم
و [illegible] و روز سی و هشتم و روز سی و نهم ایام بحران که در آن مسهل و فصد منع ست روز سیوم و چهارم
و هفتم [illegible] و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم باید [illegible] انست که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاری ست امراض
حاده اند خصوص تپهای حاده و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و ورم معده و ورم جگر کمال
احتیاط و هوشیاری لازم ست و در معالجه اسهال نیز هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند تفرقه
و تمیز میان هر یک از علامات و اسباب مشکل میشود و نیز اگر یکبار گی حبس کنند نفخ شکم پیدا کند و دیگر فساد
لاحق میشود و همچنین علاج حمیات نیز مشکل ست زیرا که اقسام وی بسیار اند امتیاز در میان جنس و نوع و قسم
وی مشکل حاصل میشود گفته اند که بحران [illegible] واقع میشود در اکثر مگر در حمیات یا در امراضی که بدون تپ نمی باشند
مثل سرسام و خناق و غیره چنانکه گذشت و نیز گفته اند که بحران نمیشود مگر در امراض مادیه و هر خلط که متعفن شود
تپ آورد لازم ست و تعفن را حرارت غریبه لازم و قولهم هذا تتعفن الاخلاط او کل متعفن الا اخلاط فهو محترق [illegible]

فهذا ای زید محموم و هر گاه تپ باشد و انتفاخ اخلاط ضرور نیست زیرا که در بسیاری از اقسام حمی یومی مثل تخمه و غضب
و تعب تعفن اخلاط نیست با وجود یکه حمی عارضی موجود است خطر هلاکت مریض در امراض حاده بیشتر است از امراض بارده
و خطر زیاده در امراض حاده تا چهارده روز است و در غایت حدت تا سابوع اول است و در بعضی تا ربوع اول یعنی تا سه
روز که اقصر بحارین امراض حاده است و خطر هلاکت مریض در ابتدا و تزاید مرض است و در انتها خطر نیست در مرضی
که چهل روز بران گذرد و آن را از مزمنات میشمارند بلکه مزمنه بخصوص بعد چهل روز بحران نباشد و اکثر ماده امراض مزمنه
سردی باشد بلغم صرف یا مخلوط بقدری صفرا یا سودای صرف یا مخلوط با بلغم و در امراض حاره کثرت استعمال تبریدات
ماده را احتیاج بهم میرسانند یا استحاله به بلغم می نماید غذا در امراض حاره ماء الشعیر و دال مونگ و کهچری مونگ و خشکه برنج
و کدوی دراز و توری و ساگ پالک و [...] انار و سیب به و کشمش و دوغ و آب مطبوخ برنج که آن را در هند
پیچ گویند و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو [...] بریان کرده و ترشی انار دانه یا [...] ده
خورانیدن یا شیره از آنها گرفته و قدری برنج باریک کرده در آن [...] رده حل
فیرینی پخته بخورانند و یا انار دانه و قدری کشمش یا قدری آب [...] انه است
برای امراض حاره چنانکه منضج اخلاط و مفرغ آن و منقی معده [...] است و اختلاف است در وزن آب
بعضی چهارده چند جو وزن آب نوشته اند و عند البعض بیست چند و مختار شیخ الرئیس همین است و غذا در امراض بارده
آب یخنی گوشت و ماء اللحم و پلاو کم روغن ملایم و زردی بیضه نیم برشت و عسل و مویز منقی و انجیر و [...] تخم خربزه بریان
کرده قدری نمک و فلفل گرد بران پاشیده و خورانیدن خرما یا مویز منقی بر روی آتش گرم کرده قدری ابرچ سیاه
پاشیده بخورند یا مویز منقی در قدری آب پاشیده بلیسند و هر گاه تپ باشد از [...] لحوم و روغن پرهیز بلیغ سازند
بدانکه در امراض جلدیه و اطرافیه مثل دست و پا و اعضای بعیده از معده مثل چشم و گوش طلا و ضماد و مالش و غسل و تعریق
بحمام بعد تنقیه مفیدتر میشود از دوای خوردنی زیرا که اثر دوای خوردنی بعد کسر و انکسار از قوای بدنی میرسد لیکن اثر دوای
خارجی بمجرد ملاقات بدون کسر و انکسار قوت زود ظاهر میشود و استعمال مطبوخ سبک تر و لطیف تر از حبوبات و سفوفات
است بجهت آنکه آتش نزع میکند از اجرام ادویه کیفیات و قوای آنها را با آب و آب جوهر لطیف است بر میدارد
[...] العروق و ادعیه پس تصرف می کند در اعضا و اخلاط و رجوع میکند از [...] و در زمان قلیل و باقی نمی ماند از دوا ها
در بدن بعد عمل آن چیزی که موجب اعمال ردیه باشد مثل کرب و عطش و غثیان وغیره لوازمه بدم دوات و نیز آسان است تناول مطبوخات
از اجرام آن و سریع التغیر است از روی اسهال و اکثر است از روی تلیین و غسل و جلا حاجت نیست و قدر آب با اکثر مطبوخات بقداری

که بعد جذب [illegible] رباع یعنی حصه ربع باقی ماند یا مقدار نصف آب بماند تا ربع باقی باشد ربع با مجاوز از مقدار که مقدار شارب تحمل آن نقدر آب زلال در صحت وقت عطش میکرد تا ثقل نشود [illegible] معده و معده آنرا قذف نکند و صاحب شفاء الاسقام گفته که زیاده از یک رطل نشاید و باید که ثقل دوا ها را نزدیک غلیان بالند و صاف نموده بنوشند زیرا که نزدیک سرد شدن مطبوخ ثقل دوی باز جذب میکنند قوای خود را پس ضعیف میشود و عمل آن نیز شرط است که مطبوخ را با آتش نرم جوش دهند زیرا که آتش تیز اقتصار میکند بر جدا کردن قوای ادویه و اخراج آن از اجرام ادویه در آب بلکه حرارت میدهد آن قوت مستخرجه را از آب جانب هوا و باقی نمی ماند مگر آب خالی از قوت مطلوبه نیز احسن آنکه پیش از طبخ اجزای مطبوخ را یک چهار پاس در آب [illegible] بدارند و چیزهای صلب باشند همانکوفته داخل کنند و مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت اجوش نمی دهند که [illegible] حل کنند و افتیمون را در پارچه بسته در آخر جوش اندازند

قسم دوم

[illegible] و عمل آن ۱ [illegible] ربه

کنی حره شکر ست [illegible] مع امراض حاره مثلا بیان آن کرده میشود

ادویه مشترک النفع در [illegible] کاسنی تخم خیارین تخم کاهو لعاب اسغول یا تخم آن سالم بغیر کوفتن و لعاب بهدانه و مغز تخم کدوی دراز و مغز تخم تربز و کشنیز خشک هرچه خواهند از سه چهار ازین اجزا شیره گرفته تبرید بنوشند یا ازین اجزا با اضافه قدری کافور قرصها سازند و دو قرصها حسب حاجت بنبلوچین و زرشک و شیرخشت و گل سرخ و صمغ عربی و صندل سفید و شکر با اضافه نموده میشود و یا از اجزای مذکوره سفوف یا مفرح ملیار سازند و یا ازین اجزا که نوشته میشود لعوق سازند بنفشه نیلوفر گاوزبان آلو بخارا تمر هندی عناب تخم خطمی تخم خبازی سپستان عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی تخم خیارین بهدانه گل [illegible] با هرچه طبیب از انکی و بیشی حسب حاجت وقت تجویز نماید با نبات و سکنجبین یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا گلقند بنوشانند و از مرکبات عامة النفع در امراض حاره سکنجبین و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و شربت انار و شربت صندل و شربت لیمو و مفرح بارد شیخ الرئیس و مفرح و لکتابادو دوا المسک بارد و یاقوتی بارد و عرقیات بارده مثل عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق شاهتره و عرق گاوزبان و دیگر مفرحهای بارده و آب کاسنی سبز مروق همراه شیره تخم خیارین با سکنجبین و ماء القرع و ماء خیار و دوغ و ماء الجبن و در

امراض بارده بادیان انیسون [illegible] الاجی کلان زیره سیاه تخم کشوث گلقند در آب شیره بر آورده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته میشود مطبوخ سازند بادیان اسطوخودوس انجیر برسیاوشان اصل السوس مویز منقی زوفا بیخ بادیان بیخ کاسنی انیسون تخم کشوث افتاح اذخر با درنجبویه پوست بیخ کبر اجمود سنبل الطیب گل سرخ دارچینی

قرنفل عطلگی پودینه دانه الایچی عود غرقی برگ سنا پوست تسوت از این ادویه حسب طبیعت و وقت هر چه مناسب دانند
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند یا شربت اصول یا شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا از این اجزا که نوشته شود
سفوف یا معجون سازند عطلگی دارچینی دانه الایچی قرنفل جوز بوا فلفل گرد و فلفل دراز زنجبیل تج عاقرقرحا زیره سیاه سنبل الطیب باد
رنجبویه درنجات کبابه چینی عاقرقرحا عود زعفران جدوار نانخواه تخم کرفس و از مرکبات عامة النفع در امراض بارده
معجون فلاسفه و جوارش جالینوس و معجون نواراقی و دواء المسک حار و دواء السنه و معجون سیر و سفوف اسطوخودوس ماء اللحم
و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و مغلی حلو و معجون جالینوس و نوشدارو سادی و خمیره عنبر و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی
شیخ الرئیس و معجون و خمیره ابریشم و شربت ابریشم و مفرحات حاره و دیگر عرقیات حاره است مثل عرق بادیان و
عرق افوخره و عرق بادرنجبویه و عرق الایچی و عرق پودینه و عرق اجواین و عرق گندهک و عطر دارچینی و قی کردن
برای امراض معده و سینه علی العموم و برای امراض گرده و مثانه مانند درد گرده و مثانه و درد قولنج و دفع
حصاة اینها بالخصوص مفید قال القرشی القی یجذب من تحت و الاسهال من فوق هذا فی الاکثر الاکثر و اسهال
برای اکثر امراض امتلائی بلکه جمیع امراض مادی را مفید خواه ماده در دماغ باشد و خواه در معده و جگر و خواه
در مفاصل و خواه در تمام بدن زیرا که استیصال و قلع اصل ماده علت می نماید و علاج ضد امتلاست و شفای سایر امراض بالضد
حاصل میشود و فصد برای امراض دموی و صفراوی بالخصوص مفید است و تبعا هر چهار خلط در فصد برون می آیند
و از جهت فصد استفراغ کلی گفته اند و حجامت و زلو کودکان را بجای فصد است و جذب زلو از حجامت قوی بود
و حجامت را بعد شصت سال منع کرده اند و حجامت بی شرط در پایها زیر قدم و زیر ساق جهت جذب ماده و بخار
از دماغ بسیار سودمند و فصد که در حدوث آلام و اوجاع کشایند باید که در ذات الجنب و غیره در حدوث آلام
و اوجاع از سر تا کمر در ابتدا یعنی تا سه روز از جانب مخالف وجع کشایند و بعد سه روز از جانب موافق کشایند و نقل
ماده که بطرف خلاف کنند در قطر عرض نقل میکنند مثل آنکه ماده دست راست بدست چپ نقل کنند یا در طول نقل
میکنند مثل آنکه ماده دست راست را بپای راست نقل کنند و این افضل است از آنکه بدست چپ نقل کنند و فصد
در سن کم از چهارده سالگی جائز نیست و فصد سرارو که مقابل نر انگشت است و در جانب بیرون ذراع
برای جمیع امراض سر مفید و سر و روی و گردن پاک کند و فصد سرارو را قیفال گویند همه امراض بالای گردن
در علل دماغ و چشم و کام و زبان سودمند و فصد اکحل یعنی هفت اندام که در میان ذراع مقابل انگشت سبابه است
یعنی انگشت شهادت جمیع علتهای بدن را سودمند است و فصد باسلیق که مقابل انگشت وسطی در طرف ذراع

جانب اندرون ران واقع ست بسیار بیماری فروتر از گردن و امراض احشا و طحال و طبیعت اسود سودمند ست و حبل الذراع که بر مفصل
دست میگشایند حکم قیفال دارد و ابطی که از شعبهٔ باسلیق برابر خنصر واقع ست علتهای احشا و امراض سفلی را نافع حکم
باسلیق دارد و اسیلم که رگی ست مابین خنصر و بنصر دست گشایند فصد اسیلم از دست راست اوجاع کبد را
و از دست چپ اوجاع طحال را و بالتبع هر واحد هر واحد ازین یعنی از هر طرف که باشد برای شش و باب مجاورت
مرکز و طحال را نافع ست و در فصد اسیلم ساعد را باید بست و دست اندر آب گرم باید نهاد و ازین رگ خون
قدری بگیرند که بیشتر خون ازین رگ از دل و جگر می آید صافن که آن رگی ست بزرگ بر جانب اندرون کعب
و فصد صافن ادرار طمث می کند بقوت و تفتیح افواه بواسیر نماید و قائم مقام منافع فصد عرق النسا ست در
وجع عرق النسا و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح اینها اثر تمام دارد و اماله ماده کند از اعضا یکه تحت
کبد واقع اند عرق النسا رگی ست آنرا که از جانب بیرون پای تا کعب آمده است بیشتر بر پشت پای
میان خنصر و بنصر پای نیز رسیده نفع فصد او در وجع عرق النسا فزون تر از صافن ست بمراتب و در دیگر امور
قریب بصافن ست و برای نقرس نیز بغایت سودمند ست فصد او متصل شتالنگ میگشایند اگر اسفل
شتالنگ نیز یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر ست باید زد و صاحب ذخیره بر آن ست که اگر این شعبه یافته نشود
مابین خنصر و بنصر فصد او بهتر ست زیرا که مصئون از خطا ست مابض و آن رگی ست در باطن زانو حکمش حکم
صافن ست ولیکن در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر سود دارد و صاحب قولنج و اسهال و ذرب و صاحب
زکام و نزله و نحیف و لاغر و حامله و صاحب حمیات از منه را فصد نباید کرد و در موسم سخت سرما و کسی را که معده و جگر
ضعیف باشد و در روز حرکت مرض یعنی روز بحران فصد نباید کرد و باید که فصد اول روز بر نهار کنند اگر فصد اختیاری
باشد و بعد فصد خواب نکنند متصلا که در اکثر کسل اعضا می آرد و در فی فصل در فصد و خواب دو پاس ست و بسیار
باشد که عقب فصد یا اسهال وجعی در جگر پدید آید بسبب توقف ماده اندر وی عند هبوط کما فی الاسهال یا عند صعود کما
فی الفصد و علاج این در شرب آب گرم ست و هو تقطعه بالغسل و التحلیل و ایضا بسیار باشد که بعد اسهال حمی پدید
آید یا دیگر امراض دمویه بسبب حرارت دوا هیجان در خون افتد و تب آرد علاج آن فصد ست و باشد که بعد
فصد سوی تبرید قوی چون قرص کافور و امثال آن حاجت افتد و ایضا بسیار باشد پس از اسهال فواق
پدید آید تدبیر او آنکه اسبغول در روغن گل و آب سرد خوب مخلوط کنند و بنوشانند و باشد که بعد اسهال سوزش
و حرارت در معده پدید آید لعاب بهدانه و اسبغول بر روغن گل یا روغن بادام بهم زده بنوشانند که مزیل آنست

بدانکه سبب نزدیک اطبا آن چیزیست که باشد اول بسبب واجب شود ازان سبب حالتی از احوال بدن انسان یعنی صحت یا مرض یا ثبات آن تا حفظ صحت ازان حاصل شود و برای هر واحد از صحت و مرض سه اسباب اند برای آنکه نزدیک اطبا اسباب منحصر در سه اقسام است یکی ازان بادی ست و او آنست که بدنی نباشد بلکه از خارج بدن پیدا شود مانند حرارت شمس و برودت هوا و غضب دوم آنکه بدنی باشد و آن اگر حالت را بغیر واسطه واجب کند مانند وجوب عفونت حمی را پس آن را سبب واصلی گویند سوم آنکه همان سبب بدنی اگر واجب کند والا بواسطه مانند امتلا که واجب کند حمی عفنیه را زیرا که امتلا سبب عفونت ست و عفونت سبب حمی ست پس این سبب سابقی گویند و سبب بدنی بحسب استقرا منحصر در سه چیز ست خلطی و مزاجی و ترکیبی صاحب ترویح فرماید سبب نزدیک اطبا آنست که واجب شود ازان یکی از سه حال که صحت و مرض و حالت ثالثه که نزدیک جالینوس ست پیشتر گفته چیزی که خارج از طبیعت ست اگر فاعل ست فقط آن سبب ست و اگر مفعول ست فقط سبب آن عرض ست و اگر فاعل و مفعول هر دو ست پس آن مرض ست و انحصار شی خارج از طبیعت در سه چیز مذکور برای آنست که اعتدال طبعی که در بدن انسان صحیح موجود ست در سه چیز میشود در اخلاط و اعضا و افعال و هر واحد ازین ثلاثه هرگاه متغیر شود از حالت طبعی خود پیدا شود ازان سبب یا مرض یا عرض پس اخلاط هرگاه متغیر شوند پیدا شود ازان اسباب و اعضا هرگاه متغیر شوند پیدا شوند ازان امراض و افعال هرگاه متغیر شوند ازان اعراض پیدا شوند و هرگاه چنین باشد منحصر شد آنچه خارج از اعتدال ست در سبب و مرض و عرض و اسباب را علاج کرده شود بقلع و قطع آن و اعراض تداوی کرده شود بقطع اسباب آن و امراض هم مداوا کرده شوند اگر در حد پیدا شدن ست که هنوز پیدا نشده باشد بقطع اسباب فاعله آن نیز بتقدم بالحفظ کرده شود و هرگاه آن مرض پیدا شد و مستحکم شد پس علاج آن بالضد ست علی الاطلاق و اگر چنین ست که اندکی پیدا شد و دیگر پیدا شدنی ست پس علاج کرده شود آنچه حاصل شد بضد آن و آنچه در طریق حصول و پیدا شدن ست بقطع اسباب فاعل آن قال بقراط الضد شفاء الضد و علاج ضد بضد وی از روی تجربه و قیاس مفید یقین ست چنانچه بالبداهة ظاهر ست که آتش آب می کشد و انطفا می کند و آب را آتش میسوزاند و علی هذا القیاس و باید دانست که علاج موقوف ست به تشخیص مرض و دانستن اسم و سبب آن از علامات مخصوصه هر مرض چنانکه دریافت مزاج و خواص ادویه مفرده والبته ست بر دانستن اسم آن در زبان هندی مشهور این دیار و علاج نزدیک جمهور اطبا منحصر در سه چیز ست یکی اعمال ید مانند فصد و حجامت و کی و خیاطت و بط یعنی شگافتن و جبر

یعنی بستن استخوان شکسته در دکردن و برابر کردن استخوان برآمده از موضع خویش دوم تدبیر یعنی تصرف در اسباب سته
ضروریه که حکم آن مانند حکم دوا است مثلا هرگاه وارد کرده شود به بدن بلغمی غذائی که پیدا شود از ان خون کثیر و صفرا
مانند خورانیدن لحم و شیر انها پس حکم آن مانند حکم دوا است که مثل معجون فلاسفه یا زنجبیل و دیگر اشیای حاره
خورانیده شود حاصل آنکه غذا را در احداث کیفیات اربعه حکم مثل دوا است همچنین مثلا شخصی غذا بسیار خورده
و او را گرسنه باید داشت و یا مثلا شخصی در تابش آفتاب سیر کرده و حرارت در مزاج پیدا کرده او را در جای سرد استراحت
باید فرمود و علی هذا سوم علاج بدوا و آن را سه قوانین است یکی اختیار کردن دوای حار یا بارد یا رطب یا
یابس او اختیار کردن کیفیت دوا حاصل میشود بعد معرفت نوع مرض تا که علاج بالضد کند مثلا صداع بارد که تحت مطلق
صداع داخل است هرگاه معلوم شد مرض که از برودت است برای او دوای حار تجویز کنند دوم از قوانین
علاج اختیار وزن دوا است و درجه کیفیت دوا مثلا یک درم باید داد یا دو درم و از درجه اولی اختیار باید کرد یا از درجه
ثانی و غیره آن و این هر دو اندازه حاصل میشود باندازه صناعی که بعد از تجربه بهم میرسد از رعایت ده چیز شناختن طبیعت
عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و اطبا در قوانین عشره استفسار تدبیر
سالف را بیان نکرده اند حال آنکه استفسار تدبیر سالف از جمله ضروریات است بجهت آنکه مشهور و معروف شده است
ملاحظه کردن قاروره و نبض و زبان و استفسار تدبیر سالف در امر معالجه و بدانکه معرفت طبیعت عضو متضمن
امور اربعه است مزاج عضو و خلقت عضو و وضع عضو و قوت عضو را اما مزاج عضو پس هرگاه شناخته شد مزاج طبعی
آن عضو و شناخته شد مزاج مرض عارضی پس دریافت خواهد شد که چه قدر از مزاج صحیح طبعی بعید شد پس اختیار کنیم دوا
بمقابله آن تا رد کند بمزاج طبعی مثلا هرگاه باشد مزاج طبعی آن عضو بارد مانند مزاج دماغ و عارض شد دماغ را مرض
حار پس تحقیق بعید شد از مزاج صحیح طبعی بعد کثیر پس محتاج خواهد شد بطرف تبرید کثیر و اگر مزاج طبعی آن عضو حار باشد
مانند قلب عارض شد آن را مرض حار کفایت میکند در ان تبرید اندک و اما خلقت عضو پس بعضی از اعضا هستند
که قناعت میکنند بدوای ضعیف بجسب الجنس و درجه بسبب تخلخل مانند ریه یا بسبب آنکه او را تجویف است و بعضی
از اعضا هستند که اینچنین نیستند یعنی آن را تجویف نیست یا تخلخل نیست بلکه متلزز است مثل کلیه پس محتاج میشود بدوای
اقوی و اما وضع عضو پس عضو قریب باشد مانند معده کفایت میکند او را از دوا القدر آنکه مقابلت کند و عضو بعید مانند
اطراف محتاج میشود بطرف دوا اقوی تر از ان و اما قوت عضو پس عضو ذکی حس و شریف و رئیس جسارت کرده نشود
نزدیک معالجه اینها بدوای قوی و نیز جسارت کرده نشود بطرف تبرید مفرط و نیز تحلیل کرده نشود هموار این اعضا بغیر دوا

قابضه لطیفه تا که ادویه طیبه قوت این عضو را نگاه دارند و نیز وارد کرده نشود برین اعضا دوائی که آن کیفیت مخالفه سمیه باشد و نیز مواد این اعضا دفعة تحلیل کرده نشود و اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت می کند آنرا دوای ضعیف لامحاله و مرض قوی محتاج میشود بدوای قوی و باقی امور عشره ظاهر اند و سوم از قوانین علاج مدوا شناختن اوقات مرض ست باینکه مرض در کدام وقت ست از اوقات اربعه مرض از ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط مثلا اگر باشد ورم در ابتدا استعمال روادعات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محللات کنند و درمیان این دو یعنی در تزاید امتزاج روادع با محللات کنند و در انحطاط اختصار کنند بر محللات صرفه همچنین اگر مرض حاد در ابتدا باشد تلطیف تدبیر کنند تلطیف معتدل و اگر باشد مرض حاد در انتها نهایت جهد کنند در تلطیف و اگر باشد مرض مزمن نهایت تلطیف در ابتدا نکنند بلکه تلطیف کنند تلطیف معتدل نزدیک انتها و بسیاری امراض مزمنه را سوای حمیات تحلیل میکند آنرا تلطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده باید استفراغ ماده کنند در ابتدا و انتظار نضج نکنند و اگر باشد ماده آن معتدل در هیجان نضج ماده کنند بعده استفراغ ماده کنند قال القدما النبض رسول لا یکذب و سفیر اخرس لا یسمع والنبض یخبر عن حال القلب و ما هو علیه من الکیفیات الاربع والقوة و نحوها کما یخبر البول عن حال الکبد و ما هو علیها مع کثیر من احوال الکلیة والمثانة فالبول یستدل به علی احوال آلات الغذا خصوصا الکبد دلالة اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیة قالوا ان النبض والقارورة کالمنهیین الاخیرین قال جالینوس کذا قال الشیخ الطبیعة کالمدعی والعلة کالخصم والعلامات کالشهود والنبض والقارورة کالمزکیة و یوم البحران کیوم القضاء والفصل والمریض کالمتوکل والطبیب کالقاضی مزکیه بالفتح و کسر همزه و تشدید نون جای یقین و ثبوت چیزی یعنی سند و دستاویز از منتخب اللغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلالة الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالک المائیة و علی احوال العروق و بتوسطها یدل علی امراض اخری و اصح الدلائل ما یدل به علی حال الکبد و خصوصا علی حال حدبها و باید دانست که امراضی که در ان خطر باشد و امین نباشند در ان از فوت قوت بسبب تاخیر علاج پس واجب ست شروع در ان بعلاج قوی و مرضی که در ان خطر نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف پس تر بتدریج بطرف قوی رجوع کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد در وقتی دون وقتی خاصیت در نفع حال ست از دوای واحد سوای دوای دیگر **و از جمله قوانین واجب الحفظ** این ست که ترک کنند معالجات قویه در فصول قویه و حسب مقدور از اسهال قوی و کی و بط و قی در صیف و شتا پرهیز کنند قال صاحب مختار ...

اوقات المرض فانه اذا کان المرض فی ابتداء وکان حاداً الطف التدبیر واذا کان فی ابتدائه والمرض مزمناً غلظ
التدبیر قال الشیخ ومن الامور التی یحتاج فی علاجها الی نظر دقیق ان یجتمع فی مرض واحد استحقاقان متضادان
فیستحق المرض مثلاً تبریداً وسببه تسخیناً مثل ما یقتضی الحمی تبریداً والسدد التی تکون سبباً للحمی تسخیناً او بالعکس
وکذلک ان یستحق المرض تسخیناً وعرضه تبریداً مثل ما یستحق مادة القولنج تسخیناً وتقطیعاً ویستحق شدة وجعه تبریداً وتخدیراً
او بالعکس قال القرشی وهکذا قال الشیخ واز جمله علاج جید مشترک برای اکثر امراض ست ملاقات کسیکه خوش
ومسرور شود مریض بآن وملازمت کسیکه حیا کند مریض ازان وملازمت کسیکه انسیت ومحبت دارد بآن وهمچنین
شمیدن بوهای خوش وآواز خوش از قسم غنا وانتقال کردن از هوا بطرف هوای دیگر واز مسکن بمسکن دیگر واز
شهر بدیگر شهر وهرگاه با مرض وجع جمع شود واجب ست که اول بتسکین وجع سازند بعد ازان بمعالجه سبب
پردازند وهمچنین هرگاه عرض رنج بسیار دهد بمداوای آن پردازند مانند قولنج که اول به تسکین وجع آن پردازند
بعد ازان علاج سده کنند وچون چند امراض مجتمع شوند باید که ملاحظه کنند که اصلی کدام ست وتبع وی کدام
پس علاج اصل مرض کنند ورعایت عرض را نیز ملحوظ دارند مثل حمی وصداع که صداع عرض حمی ست ونیز چون چند
امراض مجتمع شوند باید که بمعالجه مرضیکه دران یکی از سه شرط باشد مشغول شوند یکی آنکه صحت یافتن دوم موقوف
باشد بر صحت یافتن اول مانند ورم وقرحه هرگاه هردو جمع شوند پس باید که اول علاج ورم کنند تا که زائل شود سوء
مزاج که سبب ورم ست وبدون زائل شدن سوء مزاج به شدن ورم غیر ممکن وبغیر دفع شدن ورم به شدن
قرحه دشوار زیرا که ورم بسبب سوء مزاج وعدم اعتدال مانع ست از تصرف غذا وگردانیدن آنرا جزو عضو وهرگاه
غذا جزو عضو نشود چگونه التیام پذیرد دوم آنکه یکی از دو مرض سبب دیگرے باشد مانند سده که باعث حمی
باشد پس باید که بازاله سبب که سده است اول مشغول شوند مانند سکنجبین و باک نیست باستعمال مسخنات برای تفتیح
سده مانند راوند وتخم کرفس ومانند آن که معالجه آن بمخففات اول باید کرد وازحمی وقیه خطر باید کرد زیرا که حمی
ست که دفع شود حمی وسبب آن باقی وموجود باشد وعلاج سبب حمی وقیه تخفیف ست زیرا که علاج جمیع فروع تخفیف
ست وتخفیف مضر حمی ست سوم آنکه یکی ازان اهم باشد از دیگرے مانند حاد ومزمن مثل سونوخس
وفالج پس باید که بعلاج سونوخس بتطفیه وفصد مشغول شوند واز رعایت دیگر نیز غافل نباشند وهرگاه مرض
وعرض جمع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمی صفراویه وصداع پس بعلاج حمی مشغول شوند که صداع
نیز دفع خواهد شد مگر وقتی که عرض رنج بسیار دهد چنانکه خوابانیده نشود مخدرات مانند فلونیا وبرشعثا در وجع

قولنج شدید بسبب علاج شده که اصل مرض ست مشغول شوند و هرگاه اشتباه شود که این مرض حار ستیا بارد برین طریق
که قاروره رنگین باشد مایل بحمرت یا صفرت دلالت کند بر حرارت و با وجود آن نبض عظیم باشد پس باید که باشیای معتدله
مثل سکنجبین گاوزبان اقتصار کنند یا باشیای حاره که شدید الحراره نباشد امتحان کنند اگر مرض بارد ست فهو المراد
و فائده از آن زود الظهور خواهد رسید و اگر مرض گرم بود پس نقصان و تدارک باید ساخت و نیز در چنین حالت
بطبیعت گذارند تا دو سه روز درین اثنا طبیعت غالب خواهد شد یا مرض غالب خواهد شد و حقیقت آن معلوم خواهد گردید
و نیز در چنین حالت در امراض مزمنه که سقوط قوت در آن شده باشد باید که معالجه را ترک سازند و بر طبیعت گذارند
و حفظ قوت را ملحوظ دارند و از اطعمه و اشربه لذیذه که قوی الکیفیه نباشند و با آن مرض مخالفت بین نداشته باشند
هرگاه گرسنه شود طعام خورانند و هرگاه تشنه شود آب نوشانند و بعلاج قوی غیر از حفظ قوت بتدبیر دیگر مشغول نشوند
تا اینکه مرض دفع شود یا ظاهر شود که کدام مرض ست و طبیعت را قوت بهم رسد و نیز مریض را نقل مکان کردن و صحبت
دوستان و ظریفان و مشغول کردن بسماع و لعب نهایت سودمند و تا وقتی که بتبدیل مزاج از غذای صرف شود
رجوع بدوای غذائی نکنند و چون مقصود از دوائی غذائی یا غذای دوائی بر آید رجوع بدوای صرف نکنند و چون
مقصود از دوای مفرد بر آید رجوع بدوای مرکب نکنند و اگر دوای مفرد کافی نباشد در حصول مقصود حسب حاجت
ادویه مخصوصه هر مرض و هر عضو را ترکیب کنند و قلیل الاجزا را از کثیر الاجزا بهتر دانند و ادویه مشهوره مستعمله را افضل
از غیر مستعمله شمارند و تا کار بتدبیر سهل بر آید رجوع بدشوار نکنند و در هر مرض جرأت بر فصد و مسهل نکنند بلکه اگر سبب خفیف
باشد از ابتدا بصوم یا مشی یا ریاضت یا حمام و قلت طعام و دیگر تدابیر سهل تعدیل سازند و در معالجه شروع از دوای
خفیف و ضعیف کنند و اگر مقصود حاصل نشود بقوی پردازند و در اول امر علاج بادویه قویه نکنند مگر وقتی که علاج مرض
نشده باشد و خوف سقوط قوت باشد که درین هنگام علاج قوی باید کرد و بر یک دوا مداومت نکنند زیرا که مالوف
ضعیف العمل میشود و نیز در معالجه چون از یک دوا انتفاع حاصل نشود بدوای دیگر رجوع کنند زیرا که گاه باشد که یک
دوا موافق مزاج نباشد و تدبیر دیگر موافق افتد ازینجاست که برای هر مرض انواع تدابیر از اشربه و سفوفات و معاجین
و جوارشات و عرقیات و روغنات و طلا و ضمادات مقرر کرده اند و نیز گاه باشد که یک دوا در یک مرض که دو کس را
باشد یکی را موافق باشد و دیگری را غیر موافق بلکه همون دوا برای همان شخص در همان عارضه گاهی فائده
می کند و گاهی نه و سبب این اختلاف مزاج انسان ست در اصل خلقت و نیز تغیر و تبدل مزاج شخص معین بحسب
فصل و سن و دیگر تدبیرات سابقه و حال و عوارضات لاحقه خارجی و داخلی میشود و اطبا گفته اند که ضرورترین امور

و دشوار و سخت تر آن تشخیص مرض ست زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود و ساده را تبدیل و مادی را
تنقیه کفایت می کند و گاه باشد که باوجود تشخیص مرض و دوا دران سودمند نمیشود یا فائده میکند فائده ضعیف و قلع
مرض نمیشود بجهت مزمن شدن مرض یا سقوط قوت یا بجهت آنکه مرض از جمله آن امراض ست که دفع آن
متعذر و دشوار ست مانند سل و حمی دق در آخر و استسقای زقی و جذام مزمن و برص مزمن و ضیق النفس کهنه
خصوص در پیران و لقوهٔ مزمن و رعشه مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذلک و باید که نوشیدن مسهل و قی را
عادت نکنند و در فصول شدید الحرارة و شدید البرودة استعمال مسهل یا قی یا فصد باطل نکنند قال الشیخ منفعة التدبیر ثمانیة
اجزاء و منفعة الدواء جزء واحد فلا یستعمل الدواء الا بعد التدبیر یعنی هر که از تدبیر مخالفت نماید و بر پرهیز قادر نباشد
علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که بآرزوی خود معالجه کس نکرد و چه اگر بصحت انجامد صورت احسان نبندد
و اگر بازدیاد کشد ظن عداوت بظهور آید افلاطون گوید طبیب را لازم ست که بر معالجات که بر و آن محال یا و بیم المحال
باشد کوشش نماید که باعث تنزل مراتب و طعن خلق ست فارابی گوید طبیب را باید که بمریض سخن نا امیدی نگوید که سبب
ازدیاد مرض و تحلیل روح او گردد و نیز فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر الاستعمال قریب الحصول مشهوره
استعمال کند که همه کس ازان عالم باشند چه اگر هلاکت مریض پدید آید جای طعن نشود و تا از دوای مفرد مشهور ... کار برآید
رجوع بدوای مرکب نکنند و تدبیری که خلاف جمهور باشد جز بضرورت نکنند و در امراضی که درمان آن از سهل داند
تدبیر و معالجات قویه جز بضرورت نکند که باعث بدنامی بود و معالجاتی که احتمال ضرر دارد جز بضرورت نکند چنانچه
قطع شریانهای صدغین و فصد و داجین و در معالجاتی که بر شناخت دوا قادر نباشد استعمال آن نکند افلاطون گوید
طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر دلالات عشره توجه نماید اگر موافق الکیفیة باشد فهو المراد و الا بر دلالات غالبه
تدبیر نماید و مغلوب از عوارض داند و از حالات مریض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن نماید و طبیب را
باید که بر تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مریض باشد و نیز افلاطون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مریض
تفکر نمائیم از عهده یک مریض جواب گوئیم فارابی گوید هر مریض که مرض او ابعد از تدبیر مناسبه و معالجه بماند و ترقی
باشد طبیب را باید که دست ازان باز دارد و شیخ الرئیس در قانون میفرماید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج و سن
هرگز عارض نشود مگر بسبب قوت سبب یا قوت سبب دلیل ست بر قوت سبب و مرض مناسب مزاج و سن و فصل
اقل خطر ست ازانچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که رسد نزدیک آن عمل خود
کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم ست یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعدادیه بدن سوم ملاقات

فاعل تا زمانی صالح و معتدبه و بسا اوقات یک سبب را بدان مختلفه اعراض گوناگون پیدا میکند وگاهی مختلف میشود

فعل فاعل در ضعیف و قوی و شدید الحس و ضعیف الحس و نیز شیخ فرموده حدوث الم نمیشود مگر از سوء مزاج مختلف یا از تفرق

اتصال برای آنکه سوء مزاج متفق مطلقا مولم نیست نزدیک شیخ الرئیس سوء مزاج که دفعةً حادث شود این سوء مزاج مختلف

ست و اگر قلیل قلیل بتدریج واقع شود این سوء مزاج مستوی ست و نیز کل سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست بلکه ما

بارد مولم بالذات ست و رطب و یابس بالعرض مولم ست بدانکه عروض سوء مزاج ساذج دفعةً کثیر الوقوع ست و اما

عروض سوء مزاج مادی دفعةً نمیشود بلکه سوء مزاج مادی بتدریج واقع میشود و تقدم سوء مزاج ساذج و اسباب فاعله آن

پیش از سوء مزاج مادی لازم و واجب و در اکثر رطوبت تابع سوء مزاج بارد ست و یبوست تابع سوء مزاج حار ست

وگاهی مقارن میشود یبوست با برودت و حرارت با رطوبت مگر آنکه اول اکثری ست یعنی مقارن و تابع بودن

رطوبت برودت را و تابع بودن یبوست حرارت را و این هر دو یعنی مقارن شدن یبوست با برودت و مقارن

شدن رطوبت با حرارت قلیل الوجود ست و نیز باید دانست که تسخین بارد در اول امر آسان ست از تبرید حار و تبرید

حار در آخر امر آسان ست از تسخین بارد و ترطیب صعب ست از خشک کردن و دفع سوء مزاج بارد مادی صعب ست

از حار مادی و ازاله سوء مزاج بارد ساذج آسان ست از تبرید حار ساذج هرگاه همراه یبوست باشد چنانکه شیخ فرموده

قال الشیخ ان التبرید و التسخین مدتهما سواء لکن الخطر فی التبرید اکثر لان الحرارة صدیقة الطبیعة وان الخطر فی الترطیب

و التجفیف سواء لکن مدة الترطیب اطول و التجفیف اشد ثباتا للبرودة التی قد حدثت و الترطیب اشد جلبا للبرودة المحدثة

و قال الشیخ و اما تسخین المزاج البارد فکانه صعب اذا کان قد استحکم و غایته من السهل له فی الابتداء و بالجملة فان تسخین البارد

فی ابتداء الامر اسهل من تبرید التسخین فی الابتداء لکن تبرید التسخین فی الانتهاء وان کان صعبا اسهل من تسخین

البارد فی الانتهاء لان البرودة البالغة هی موت من الغریزیة و باید دانست که صحت وابسته هست باعتدال

مزاج و استوای ترکیب پس مرض مقابل این هر دو باشد سوء مزاج و سوء ترکیب اگرچه اکثر اطبا مرض را در سه

نوع منحصر ساخته اند سوء مزاج و سوء ترکیب و تفرق اتصال لیکن نزد محققین تفرق اتصال در سوء ترکیب داخل ست

و ثبات صحت باعتدال ست و هر یکی از افراط و تفریط منافی صحت ست و نیز باید دانست که حیوة و صدور افعال

علی ما ینبغی از حرارت غریزیه ست و حرارت خارجیه گرچه مخالف طبع ست لیکن بنسبت برودت حرارت خارجیه را

هم مناسبت ست برای آنکه حرارت از سبب فرح ست و برودت هرگاه مفرط شود بقتل رساند و حرارت هرگاه مفرط

شود تبرید کند و تبرید کمتر از قتل ست و نیز افعال صحت تابع حرکات اند و حرکت از حرارت حاصل میشود و برودت

مخدر و ممیت ست پس واضح شد که برودت ضارترین اشیاست و اکثر افعال صحت از برودت مختل میشوند کما قیل افعال الصحة حرکات و الحرکة بالحرارة و ایضا الحرارة یتبعها الحرکة والبرودة یتبعها السکون فالحرارة آلة لجمیع الحرکات البدنیة والیبوسة تعینها والبرودة ممیتة مخدرة قال الشیخ فالحرارة الغریزیة آلة للقوی کلها والبرودة منافیة لها لا ینفع الا بالعرض فلهذا یقال حرارة غریزیة ولا یقال برودة غریزیة ولا ینسب الی البرودة من کیفیات البدن ما ینسب الی الحرارة واعلم ان الافعال انما تکون صحیحة اذا کانت الصحة کاملة واذا اختل الصحة اذا کان الترکیب والمزاج مختلا فینبغی فاذا لم یکن الافعال صحیحة دلت علی المرض اما من سوء مزاج وهو بارد فی الاکثر او من رداءة الترکیب و محمد زکریا رازی فرموده که نمی باشند امراض بلغمیه مگر آنکه ضعف فم معده و فساد هضم پیش آن مقدم باشد و نمی باشد امراض کلیه مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کل بدن باید دانست که تاثیر دوا که مبنی بر دون اخراج ماده فایده و تقلیل آن میشود و قلع و قمع اصل مرض بدون تنقیه صورت نمی بندد اگرچه بتعدیل تسکین و تخفیف مرض میشود و فایده بالفعل از آن حاصل میگردد ولکن امکان عود مرض ست و در تنقیه و استعمال دوا بعد آن کردن قلع و قمع بنیاد مرض میگردد پس هرگاه که اول تنقیه کرده شود و بعد آن استعمال دیگر ادویات بعمل آید زود تر فایده دوا بظهور میرسد و نیز قلع و قمع اصل مرض بخوبی میشود لهذا قواعد اسهال نوشته میشوند **اسباب** که مقتضی برای اسهال ست بلکه در هر استفراغ رعایت آن واجب ست ده چیز ست **یکی** امتلاست بحسب اوعیه یعنی زائد شدن کمیت اخلاط و امتلا بحسب قوت یعنی زائد شدن کیفیت غلطی پس خلا مانع ست **دوم** قوت پس ضعف مانع استفراغ ست مگر آنکه گاهی ضعف قوت سهل تر از ترک استفراغ باشد پس درین صورت استفراغ کنند پیشتر تقویت قوت کنند **سوم** مزاج پس مزاج حار یابس و مزاج بارد و قلت دم مانع استفراغ ست **چهارم** جثه بدن پس افراط لاغری و تخلخل بدن و سمن مفرط مانع استفراغ ست **پنجم** اعراض لازمه پس استعداد برای ذرب و قروح امعا مانع استفراغ ست **ششم** سن پس پیری و طفولیت مانع استفراغ ست **هفتم** وقت پس شدت حرارت و شدت برودت مانع استفراغ ست **هشتم** بلد پس شهر بارد بنهایت و شهر حار بنهایت مانع استفراغ ست **نهم** صناعت شدید التحلیل مانند آهنگر و مقیم حمام و حمال مانع ست **دهم** عادت پس کسی را که عادت استفراغ نباشد یکبارگی بدوای قوی استفراغ نکنند و مزاوا است که قصد کنند در هر استفراغ پنج چیز را **اول** اخراج ماده که موذی ست بحسب کمیت یا کیفیت **دوم** اینکه باشد استفراغ بقدر تحمل و خوف

نباید کرد از افراط اسهال تا وقتیکه استفراغ از جنس آن است که سزاوار است اخراج آن و مریض متحمل آن باشد

سوم آنکه باشد آن استفراغ بطرف میل ماده پس غثیان پاک کرده شود بقی و غص باسهال **چهارم**

آنکه انچه اخراج ماده میکنند از بدن از مخرج طبعی اخراج کنند و عضوی که نقل میکنند بطرف وی ماده را باید که خسیس باشد

از منقول منه و مشارک باشد برای ماده مانند باسلیق ایمن در علل کبد و باشد عضو منقول الیه صابر برانچه رد شود

و نفرعه ثلاثه برای اعضای نفیسه **پنجم** وقت استفراغ آن و باید که استفراغ ماده کنند بعد نضج مواد وجوبا در امراض

مزمنه و استحبابا در امراض حاده الا آنکه ماده در هیجان باشد پس ریفوت بی تقدم نضج استفراغ مواد کنند برای آنکه ضرر

عدم اخراج ماده زیاده است از ضرر اخراج ماده غیر نضیجه قال الشیخ انکانت المادة فی الانصباب بعد جذبنا من موضعها

بعد مراعاة شرائط اربع **احدها** مخالفة الجهة کما یجذب من الیمین الی الیسار و من فوق الی اسفل **والثانی** مراعاة

المشارکة کما یحبس الطمث بوضع المحاجم علی الثدیین جذبا الی شریک **والثالث** مراعاة المحاذاة کما یفصد فی

علل الکبد الباسلیق الایمن و فی علل الطحال الباسلیق الایسر **والرابع** مراعاة التبعید فی ذلک لئلا یکون المجذوب الیه

قریبا جدا من المجذوب منه و ان کانت المادة منصبة ای کمل انصبابها فاما ان تاخذها من العضو نفسه او تنقلها الی العضو القریب

المشارک و تخرجها کما الفصد الصافن فی علل الرحم و العرق الذی تحت اللسان فی علاج ورم اللوزتین و متی اردت

ان تجذب الی الخلاف فلتکن ولا وجع بالعضو المجذوب عنه قال القرشی الجذب مطلقا قد یکون الی الخلاف القریب

وقد یکون الی الخلاف البعید ویشترط فی جذب المادة ان لا یتباعد فی قطرین ای جهتین بل فی طول منهما فاذا

ورمت الید الیمنی فلا تجذب الی الرجل الیسری بل الی الرجل الیمنی وهو افضل واولی من ان تجذب الی الید الیسری

واذا وجب الفصد والاسهال وکانت الاخلاط علی النسبة الطبیعیة بدأ بالفصد فان غلب خلط بعد الفصد فاستفرغ

وان لم یکن کذلک بل یکون غلبة خلط لا علی الوجه المذکور فاستفرغ الغالب ولا ثم فصد ولیکن بین الفصد والمسهل

مهلة قال المسیحی فی المائة المسهل یقال فی العرف علی المسهل بالتلیین کالشیرخشت والترنجبین وعلی المسهل

بالازلاق کالاجاص والسبستان وبزر الخطمی وبزر الخبازی وعلی المسهل بالعصر کالهلیلج وکشراب الورد

المکرر وعلی المسهل بالجلاء کالبورق والملح وعلی المسهل بقوة مسهلة ای بالصورة النوعیة کالسقمونیا والغاریقون

ویقال علی هذا المسهل حقیقی وعلی الباقی مجاز بدانکه هرچه منضج است معتدل غلظ و مصلح آنست و هرچه معدل

است منضج غلظ است مثل گاوزبان و سپستان و عناب و تخم خطمی و اصل السوس که در اکثر مزاج و اکثر امراض

نضج مواد از ان حاصل میشود و در مزاج حار اضافه بنفشه و بهدانه و نیلوفر و در مزاج بارد اضافه بادیان

دهونیز و بر بسیاری ایشان و آسطوخودوس ضرورت و حسب حاجت دیگر ادویه بارده یا حاره می توان افزود و معنی منضج آنست
که اعتدال قوام سازد و مستعد برای دفع و استفراغ کند پس چیزیکه غلیظ باشد آن را رقیق کند و چیزیکه رقیق باشد آنرا غلیظ کند
پس استوای قوام نضج را لازم ست بسبب آنکه هر یک رقت و غلاظت مانع خروج مواد ست اما غلظت پس مانع بودن آن
برای خروج ظاهرست و اما رقت پس بسبب آنکه مواد رقیق در جرم اعضا و خلل آن نفوذ می کند و خارج نمیشود تا وقتی که اعتدال
قوام آنرا حاصل نشود و اگر چنین نباشد باید که در ذات الجنب در ابتدا اخراج ماده بنفث شود و در حمیات حاده رسوب در
بول در ابتدا حاصل شود بلکه رسوب در حمیات حاده بعد ابتدا حاصل میشود بدانکه هر که معتاد مسهل نبود دوای قوی باو ندهند
تا که امتحانش نخست بدوای ضعیف نکنند و بهترین اوقات مسهل برای صحیح و مریض که از برای حفظ صحت و تقدم با حفظ
مسهل گیرد موسم بهار و خریف ست و هر گاه اندر تن مردم صحیح پیچیدن اعضا و درد شکم و کمر و درد زانو پدید آید و ثقل
اعضا و کسل از حرکات و ضعف شهوت طعام و رنگینی بول و غلظ آن و بودن نبض شدید الامتلا و انتفاخ عروق و سرخی
رنگ بدن ظاهر شود باید دانست که او را بدوای مسهل حاجت ست قال الشیخ والاسهال لفرط اما الضعف العروق او لسعة افواهها
او للذع المسهل لفوهاتها او لاکتساب البدن سوء المزاج منه و مایجری مجراه و باید که سه کس را مسهل قوی نباید داد یکی مردم
خشک مزاج که ایشان را ادویه نرم ملزج باید داد چون فلوس خیارشنبر و تمر هندی و خطمی و شیرخشت دوم مردمانیکه
در شهرهای گرم سکونت دارند بواسطه آنکه فضول ایشان بسبب گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که داروی مسهل خوردن
عادت نباشد و سه فرقه اند که بایشان مسهل قوی باید داد یکی مردم ساکن شهرهای سرد دوم کسانیکه آب استاده مانند تالاب
وغیره آن شرب می کنند بواسطه آنکه در ایشان اخلاط غلیظ بهم میرسند سوم غذاوند سبز بنا بر غلظ اخلاط ایشان بدانکه در ترکیب
ادویه مسهله چند چیز مرعی باید داشت یکی آنکه بدانند که ادویه مسهله کلها مضر فم معده اند پس لازم ست که ادویه خوشبو
مقویه قلب با دوی آمیزند تا ضرر از فم معده باز دارد دوم آنکه با داروی مسهل چیزهای مدر بسیار نباید آمیخت برای آنکه
داروی مدر قوت داروی مسهل را باز دارد لان الادرار ینقص الاسهال سوم آنکه داروی مسهل سخت شیرین نسازند
چه بسیار باشد که طبیعت بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف کند و از وی منفعل نشود چهارم آنکه دوای سریع العمل را
با بطئی العمل مرکب نسازند چه ممکن ست که بطئی العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطئی العمل بعد ازو
بحرکت آید و در تاثیر ضعف افتد و اگر ترکیب چنین دوا اتفاق افتد باید که تقدیر وزن چنان سازند که از هر دو یک مزاج
و یک قوت پدید آید یکی را قوی کنند و دیگری را ضعیف و مساوات نسازند تا تعارض نگردد پنجم آنکه داروی مسهل را
بدوائیکه قوت او زیاده کند مدد کنند چنانچه با تربد زنجبیل اضافه سازند تا که فعل تربد قوی شود بدانکه تربد اخراج مواد

اوقات مسهل

رقیقه می کند هرگاه زنجبیل را بآن امتزاج کنند غلیظه و رقیقه هر دو را اخراج کند ششم داروی قابض چون هلیله استفراغ او بعسر بود با دوای لزج که عمل و بلغزانیدن باشد چون خطمی ترکیب نکنند و اگر بحسب ضرورت کنند تنقیص مقدار قابض و تکثیر مقدار لزج سازند هفتم آنکه بواسطه اصلاح دارو با دوای دیگر بکار برند تا ضرر را باز دارد و تقدیر مقدار مصلح عند عدم تیقن ضرر چهارم حصه است و نزدیک تیقن وی همچند کنند مثلاً مصلح را هشتم آنکه داروی که اندر مطبوخ یا نقوع گداخته شود آنرا ثفل نماند چون نمک سنده و صمغها مقدار شربت از وی کامل باید گرفت و آنچه ثفل او باقی ماند و قوت آن در مطبوخ آید وزن او مضاعف باید کرد تا در عوض ثفل قوت آن بمقدار شربت او برابر آید مثلاً شخصی اگر جرم هلیله دو درم دهند اندر مطبوخ چهار درم انداز ند نهم آنکه چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر باید کرد تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید مثلاً آنجا که تربد دو درم تنها کفایت کند و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر دو درم چون ازین چهار مرکب سازند تربد چار دانگ باید کرد و هلیله یکدرم و غاریقون نیم درم و صبر چهار دانگ و علی هذا القیاس غیرها و در عرف اطبا ملین آنکه مواد را از معده و حوالی وی دفع تا مستخرج نماید و مسهل آنست که مواد را از عروق و اعضای بعیده اخراج کند و بدانکه مذهب محققین آنست که جذب مواد از جاذبه دواست بخاصیتی که صانع حقیقی دران ودیعت کرده بهمان قوت جذب مواد میکند بمثابه جذب مقناطیس آهن را و در جذب دوا تقدم انجذاب رقیق و تاخر غلیظ شرط نیست چنانکه بعضی از متقدمین زعم کرده اند و بعضی ادویه بجذب بعضی اخلاط مخصوص ست چنانچه تربد و شحم حنظل و غاریقون بتنقیه بلغم مخصوص اند و سقمونیا مسهل صفراست و هلیله زرد همچنین و حجر ارمنی و افتیمون مخرج سودا و صبر مسهل بلغم و سودا و اندک از صفرا و همچنین شحم حنظل مخرج سودا و بلغم غلیظ و اندک از صفرا و غاریقون و برگ سنا و خیارشنبر مسهل هر سه خلط لیکن غاریقون بلغم را بیشتر از سودا برارد و سودا را بیشتر از صفرا اخراج کند و ماذریون مسهل ماده صفرست و چنانکه بعضی دوا را ببعضی اخلاط تخصیص کرده اند همچنان ببعضی اعضا نیز مخصوص کرده اند باعتبار کثرت استفراغ وی ازان عضو چون شحم حنظل و صبر بدماغ و اعصاب و سورنجان بمفاصل و غاریقون باخراج بلغم از صدر و شش و صبر از دماغ و معده و مفاصل و سکبینج و جاوشیر برای اخراج مواد و ترو غشا و شحم حنظل نیز اخراج ماده از مفاصل و عصب می کند و از دماغ و صدر نیز خصوص اخراج بلغم غلیظ و سودا می کند و بدانند که جرم دوا در تن نفوذ نمیکند و بموضع خلط نمیرسد بلکه قوت وی میرسد و نفس دوا در معده یا در امعا ماند و این مقدمه ببرهان ثابت شده و دریابند که چنانچه خروج خلط را مجاری حاجت ست رسیدن قوت دوا را بموضع خلط مجاری حاجت نیست بهر آنکه قوت دوا از جسم

نیست آنجاست که بر گوشت و پوست و عصب و استخوان منتشر میگردد و بمحل مقصود میرسد و حائل شدن این چیزها
مانع نفوذ او نمیشود چنانچه در اضمده که بظاهر تن نهند محسوس است که چگونه اثر او بباطن سرایت میکند همین حکم در باطن است
گر مانند جرم دوا نمیبود بنابر کثافت چسان از استخوان و دیگر اعضا نافذ میگشت غلبت نفوذ قوت او و واجبست که مطبوخ را
نیم گرم بنوشانند خاصه اندر زمستان و مبرد را و در تابستان یعنی فصل گرما چهار گهری شب باقی مانده مسهل بنوشند و در
زمستان و خریف چهار گهری روز بر آمده بلکه یک پهر روز بر آمده مسهل بنوشند و در ایام بهار وقت صبح مسهل را بنوشند
و قرشی نوشته حتی که از تربد و زنجبیل و نمک سازند خاصیت او آنست که بآب سرد عطش قوی میشود و بآب گرم منقطع
میگردد و همچنین چیزیکه اسهال آن بعسر بود مانند شربت ورد و مکرر که اینچنین مسهلات بآب شدید البرد باید داد تا برودت
او معین عسر شود و آب بالای جلاب و منضج نخورند اقل مرتبه چار ساعت و اگر دارو در حرکت نیاید ناچار آب گرم یا عرق گرم
نموده بنوشند و واجبست که معده و قدم شارب المسهل را گرم دارند و بفرمایند که بعد شرب مسهل نشینند تا که دوا از سر معده فرو شود
و قلب نفس بایستد و تن ماندگی حرکت کند تا اعانت دهد بر نفوذ دوا لازم است که روز مسهل استنجا بآب گرم کنند و باید که اهل مسهل
برنهار خورند عند خلو معده و ماساریقا و جگر از غذا اما اگر کسی گرم مزاج ضعیف المعده ضعیف الترکیب بود دیرا نخست قدری
غذای لطیف خفیف چون ماء الشعیر و آب انار یا لب نان خمیری در آب انار تر کرده باید داد و بعده دوا تا معده او از
انصباب صفرا محفوظ ماند کذا قال الشیخ و بدانکه هرگاه اسهال مواد کماحقه شود و عطش پدید آید دلیل کمال عمل است
و لذلک هرگاه مسهلی که مخصوص باخراج خلط واحد است بشروع در اخراج خلط دیگر نماید دلیل کمال عمل بود کذا قال الشیخ قال
القرشی العطش و النعاس عقیب الاسهال ولهما یدلان علی نقاء البدن من الخلط الموذی تنقیة بالغة و وقت مختار
برای مسهل ربیع و خریف است و باید که در ربیع مسهل لطیف دهند نه قوی زیرا که صیف متصل او میرسد و مسهل قوی مجفف
و مضعف بدن است و ورود صیف بر چنین بدن مخرب اوست اما در خریف هرچه دهند از مسهلات قویه حسب حاجت
رواست و اجتناب از مسهل در شدت صیف و شتا لازم است و هرگاه مسهل عمل تمام کند جهت تقویه امعا و تعدیل مزاج
بزور مناسبه مع اشیای موافقه باید داد مثلا تخم ورد ابزور قطونا بروغن بنفشه یا روغن گل چرب کرده بآب سرد که شکر
دران حل کرده باشند بنوشانند و مبرود را که در مزاجش بلغم غالب بود تخم مرو مغسول بآب گرم و معتدل المزاج را تخم ریحان
بروغن گل چرب ساخته با شربت قند باید داد و این هم قبل از استکمال عمل دوا دهند که حبس اسهال میکند و بدانکه
تقدم استعمال منضجات و مرطبات بر استعمال مسهل اختیاری ضروری است و نیکوترین مرطبات قبل از اسهال استعمال
حمام است و هرگاه ترک مجففات تا سه شبانه روز قبل از شرب مسهل ضرور آمده روز مسهل و بعد وی تا که بدن بحال اصلی باز آید

بطریق اولی ضرور تر دانند و ترک تعب و جماع و احداث انفسانیه قویه لازم دانند زیرا که اینها مخفف اند و در وقت
انضاج احتراز از حموضات مالح و حریف و عفص و از البقول و فواکه ضرور دانند و بدانکه قبل از شروع در عمل دوا خواب کردن
معین مسهل است اشربتیکه دوا قوی الفعل بود و الا مبطل یا مضعف آنست و بعد شروع در عمل ترک نوم اولی ست مسهل قوی بود
یا ضعیف و هرگاه دست استعمال حبوب بکار برند اگر مقصود تنقیه امعا بود محتاج اعانت نیست فقط همان باید داد و درین
حبوب باید که بار سازند و بعد ساختن زمانیکه استمساک در انها پدید آید و خشک تمام هم نشوند تناول کنند تا بنا بر کبر حجم و استمساک
اجزای او زود منحل نشوند و در معده دیر بمانند و قوت او بر سبیل تبخیر بسوی دماغ همی رسد و اگر مقصود تنقیه مفاصل بود همراه
حبوب مطبوخات لازم ست تا قوت دوا بسرعت بمحل مطلوب رسد و باید که مطبوخ مجانس حبوب بود چنانچه حب مسهل صفرا
همراه طبیخ شاهتره دهند و حب مسهل سودا همراه طبیخ افتیمون و بسفایج و مانند آن و حب مخرج بلغم همراه طبیخ قنطوریون
و مانند آن دهند و حبها که با مطبوخ دهند باید که خرد و قریب العهد بساختن بود تا زود منحل شود و قوت او بسرعت
بمحل مقصود رسد و آنجا که تنقیه عضو خاص بعید از معده چون سر مطلوب بود بالضرور باطالت لبث دوا حاجت باشد تا بر سبیل
تبخیر قوت دوا بدماغ همی رسد و درین صورت شب بهتر ست ازین ست که حبوب منقی دماغ شب خوردن مقرر شده و دوا
کی با دویه مسهله ادویه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محافظت کنند و کذا ادویه قلبیه غیر ممزوج سازند و کسیکه از رائحه
دوا تنفر کند سد منخرین کافی ست و آنرا که از طعم دوا تنفر بود بخوردن برگ عناب یا طرخون ذائقه را تخدیر کنند و در
گرفتن برف و یخ در دهان و ادویه حریفه مثل دارچینی یا نانخواه پیش از شرب جلاب خاییدن تخدیر حس کند و دیگر حیله
در ستر طعم حبوب آنکه بعسل آلایند و بلع نمایند یا بقوام شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گیرند و فرو برند یا قیر و طی بران
بمالند و دیگر حیله آنکه دهن را بآب یا چیزی دیگر مملو کنند بالای او حب انداخته بلع نمایند و جهت دفع خوف قی بازوها
را ببندند بستنی سخت تا طبیعت بسلامت متوجه اطراف شود و روائح مانع غثیان چون رائحه نعناع و پیاز و به و دمیدن
مرشوش بسرکه و بار و در دبوییدن و فواکه قابضه چون سفرجل بر سبیل امتصاص خوردن و هرگاه در امعا ثقل یابس بود
تا که اخراج او بحقنه و شیاف ملینه و امراق مزلقه نکنند مسهل ندهند و کذلک هرگاه کسی را تخمه و بدهضمی بود یا اخلاط
لزج بوده یا تشر سیف او متعدد باشند یا در حشای وی التهاب و سده بود تا که باغذیه ملینه و حمام و استراحت و ترک
حرکات و ملتهبات اصلاح حالات مذکوره نشود مسهل نشاید داد و هرگاه در عمل تاخیر بسیار شود و دوا هنوز در معده
بود ماء العسل گرم بآب گرم قدری نمک انداخته و شور کرده بدهند تا دوا غلظ را رقیق ساخته مدد ه بر اجابت باشد
که مطبوخات فواکه و از ما ملینه مدد کند و ایضا درینوقت مصطکی سوده از یک درم تا دو درم بآب گرم خوردن نعم المعین است

ولذلک تناول اشیای قابضه خاصه که عطره باشند مانند سفرجل و تفاح چه این چیزها بنابر قبض فم معده و تحت او را که قریب باین است
منعصر میسازند و غثیان دفع می نمایند و دوا و خلط را از فوق باسفل مائل میگردانند و بنابر عطریت طبیعت را قوت میدهند
و اشیای مذکوره لا محاله اعانت میدهند به اجابت و اگر بدین تدابیر دوا عمل ننماید زود قی کنند تا دوا که در معده محتبس مانده است
بند فع شود و هرگاه دوا از معده بامعا رفته باشد و در انجا بند گشته ایضا ماء العسل و آب گرم در دهند و در اینجا بحقنه و شیاف ملینه
مدد باید کرد و هرگاه اسهال نیاید یا کمتر آید و اعراض منکره مثل دوار و غشی و صداع و مغص و گرمی در اعضا پیدا شود قی باید کرد
به پر مرغ در حلق انداخته یا آب گرم تنها یا با سکنجبین آمیخته یا ماء العسل گرم ساخته نوشیده یا دیگر مقیات نوشیده دفعی کنند و اگر قی
نیاید و عوارضات منکره که لاحقه بودند موجود باشند فصد باید کرد تا مواد متحرکه مستخرج شود و اعضای رئیسه از انصباب آن محفوظ
مانند و احوط آنکه هرگاه مسهل دهند و عمل نکند اگرچه اعراض ردیه پدید نیاید فصد باید کرد اگرچه بعد دو روز یا سه روز بود تا
ماده بعد بندی حرکت [illegible] اعضای رئیسه میل ننماید و [illegible] کردن [illegible] مسهل [illegible] دیگر و خطر دارد و بسیار باشد که عقیب اسهال
و فصد و قی و [illegible] آید علاج این درد با آب گرم نوشیدن [illegible] ماء العسل و التحلیل [illegible] گاه دوار و [illegible] بسیار
افراط کند دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران [illegible] بر بندند و چند لقمه نان اندر آب انار ترش ترکرده خورانند
و بست [illegible] تخم خشخاش سوده خورانیدن [illegible] باشد و هرگاه مزاج گرم باشد آب غول بریان و صمغ عربی
و گل ارمنی بریان به روغن گل چرب کرده خورانیدن همراه [illegible] بغایت مفید است و اگر مزاج سرد باشد حب الرشاد و [illegible]
بریان و روغن گاو [illegible] شانند چون غلیظ شود خوشانند بغایت سود مند است باید دانست که شناختن نضج از بول بدین طریق
است که بول در ماده صفراوی بعد نضج رنگ اترجی بهم میرساند و در بلغم [illegible] میشود مائل بزردی و در سودا
سیاهی و کدورت بهم میرساند و از نبض نیز نضج توان یافت اگر اول نبض صلب باشد بعد نضج نرم شود معلوم شد
که نضج شده همچنین بالعکس و اگر پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود و باید دانست که صفرای خالص در سه روز
و غیر خالص در پنج روز نضج تمام پذیرد و بلغم غلیظ در نه روز و بلغم رقیق در پنج روز و سودای خالص در پانزده روز نضج یابد
نهایت در چهار روز و این قاعده کلیه نیست بلکه اکثری است گاهی از این اوقات تاخیر و تقدیم نیز میکنند باید دانست
مسهل که در فالج و لقوه و رعشه و مثل این دیگر امراض بلغمیه بارده دهند باید که باجزای ماء الاصول حار و ماء البزور حار
و مطبوخ قنطوریون و مطبوخ زوفا و مغلی حلو ملین و دیگر منضجات بلغم داده شود و همراه وی حب ایارج یا حب [illegible]
نیز باید و در حمیات حاره و امراض صفراوی باجزای نقوع فواکه و انقوع [illegible] و مطبوخ فواکه و مطبوخ شاهتره و دیگر منضجات صفرا
داده شود و در امراض سوداوی و حمیات سوداوی باجزای مطبوخ افتیمون یا مطبوخ افتیمون نفسه یا دیگر منضجات سودا همراه حب افتیمون

یا حب غاریقون یا لاجورد داده شود و هر خلط که سوخته میشود یعنی اجزای لطیف وی تحلیل شده باقی کثیف و غلیظ باند آنرا سودای غیر طبعی گویند پس در امراض سوداوی سودا از هر خلط که حاصل شده رعایت آن مقدم دارند مثلا در سودای سوخته شاهتره و عناب و سر بهو که و بسفایج و غیره ادویه منضجه خون در سودای صفراوی هلیله زرد و خیارشنبر کابلی و تمر هندی و آلوبخارا و تخم کاسنی و تخم خبازی و دیگر اجزای منضج صفرا آمیزند و در سودای بلغمی مثل تخم کشوث و بادرنجبویه و اسطوخودوس و اصل السوس و غیره اجزای مخصوصه بلغم آمیزند و در سودا سودای مثل هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و بسفایج و غیر ذلک داخل کنند و برای هر مرض که مسهل دهند ادویه مخصوصه آن مرض داخل سازند و هرگاه دو خلط یا سه خلط جمع شوند و حاجت اخراج آن شود ادویه مخصوصه هر خلط را که برای هر یک مخصوص است حسب حاجت باهم آمیزند و برای امراض بارده سر و چشم و گوش مثل فالج و لقوه و غیره و مثل صداع و نزول آب تنقیه خاص است که بغیر آن حاصل نمیشود آنچه بیشتر باستعمال می آید حب ایارج است و حب شبیار و حب قوقایا و حب غاریقون چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایارج را بخورند و بالای آن وقت صباح مطبوخ از اجزای مسهله بحاره بنوشند و در امراض سوداویه منضجات بشدت بروز دهند تا اینکه ظاهر شود آثار نضج در قاروره باینکه غلیظ شود قاروره و متغیر شود از بیاض بطرف سیاهی و ظاهر شود لین در نبض آنگاه استفراغ کنند و باز منضج دهند و باز استفراغ کنند و قریب سوداست در نضج مواد بلغم غلیظ و هرگاه در امراض بلغمیه آثار نضج در قاروره ظاهر شود و بول از رقت بطرف غلظت و از بیاض بحمرت یا بصفرت میل کند آنگاه مسهل دهند و آنجا که ماده در اعصاب یا در مفاصل متشرب بود مثل فالج و لقوه و وجع مفاصل و نقرس و غیره آنجا منضج کثیر دهند و بدفعات استفراغ کنند و در امراض صفراوی حاجت بتکرار منضج نیست بلکه در بعض جا بسبب حدت مواد و عدم مهلت مرض بدون منضج مسهل داده میشود و در امراض مزمنه و بلغمیه و سوداویه تقدیم نضج از واجبات است و در امراض صفراوی و دموی تقدیم نضج از جمله مستحبات است و در وقت شب و روز ابر و باد مسهل نباید داد و در روز مسهل خود را گرم دارند و از هوای سرد و آب سرد نوشیدن و خواب کردن بعد نوشیدن دوای مسهل و حرکت قوی پرهیز سازند و اگر در آمدن اسهال تاخیر واقع شود باید که شکم را تکمید سازند از پارچهای گرم و مصطکی در گلقند آمیخته خورانند یا گلقند را در عرق بادیان جوشانیده مالیده صاف نموده قدری قدری بنوشند بعده و هر گاه تشنگی شود آب یا آب مونگ وقت تشنگی عرق بادیان یا عرق گاوزبان یا عرق عنب الثعلب حسب حاجت بنوشند و وقت شام کهچڑی شوله خورند و باید دانست که اطبای سابق خوردن اسبغول برای محرور و خوردن تخم ریحان برای معتدل و خوردن حرف یعنی تخم تره تیزک برای مبرود در روز مسهل آخر روز تجویز کرده اند لیکن معمول درین زمان چنانست که روز دوم برای مبرود و معتدل را تخم ریحان فقط یا همراه

عرقِ بادیان که کاسنی و ران حل کرده باشند یا ملیله مربی همراه شیرهٔ بادیان و دیگر اجزای مناسبه مفید هند و برای محرور اسبغول همراه لعاب بهدانه یا دیگر تبرید مناسبه مفید هند لیکن اگر روز دوم از مسهل در امراض حاره نقوع اجزای بارده یعنی منضج سابق همراه اسبغول یا بدون آن بعمل آید نهایت بهتر ست همچنین روز دوم از مسهل در امراض بارده مطبوخ با اجزای حاره یعنی منضج سابق با اضافهٔ تخم ریحان یا بدون آن بعمل آرند نهایت بهتر ست و باید دانست که دوم محتاج منضج نیست اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر بوده باشد موافق غلبهٔ خلط منضج داده فصد کنند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون در فصد بر آیند و باید دانست که قدر شربت ادویهٔ مفرده که در کتب قدیمه مرقوم ست بعضی قیاس با امزجهٔ سابقه و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و قومی موافق قوی المزاج و بعضی قیاس بمعتدل المزاج فرموده و حکیم ولی بن حکیم علی گیلانی این دعوی را یعنی نسبت تعیین قدر شربت ادویه قیاس بمعتدل المزاج بکمال متانت و مدلل ببراهین بیان فرموده چنانچه عبارت آن بجنسه نقل کرده میشود مخفی نماند که مدار حفظ صحت و تقویت قوت بر رعایت قوانین اعتدال و رعایت آن در غایت اشکال ست بسبب اختلاف مزاج افراد انسان و متفاوت احوال و مراتب آن زیرا که دو شخص از اشخاص انسان نمی توان یافت که مزاج ایشان در یک مرتبه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از غایت کثرت در حیز ضبط نمی توان آورد هر آینه از برای مزاج هر فرد هر چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین نتوان نمود پس حکما را ضرورت شد که از مراتب اختلافات امزجه حد وسطی و مرتبهٔ اعتدالی منظور دارند و چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین فرمایند از اغذیه و اشربه و غیرها و باقی احوال را بحدس طبیب بانگذارند و چون معلوم شد که مراتب مزاجها در غایت اختلاف ست ظاهر ست یعنی که حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم بحدس صائب و قیاس درست را میزان صواب و خطا باید گردانید و بعد از آن بر رعایت قوانین حکما مشغول باشند تا صحت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که دوائی را که حکما سرد گفته اند نسبت ببعض مزاجها گرم باشد و دوائی را که گرم گفته اند نسبت ببعضی مزاجها سرد باشد بلکه دوائی که شربتی از وی دو مثقال تعیین نموده اند گاه باشد که در مزاجی سه مثقال از آن باید داد و در مزاج دیگر یک مثقال بنا بر تفاوتی که میانهٔ امزجه واقع ست و از اینجهت ست که شیخ بوعلی سینا در طبعیات شفا و قانون نیز در بحث مزاج تصریح نموده باین معنی که ما مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود ما آن نیست که اعتدال حقیقی دارد زیرا که وجود اعتدال حقیقی از جملهٔ محالات ست چنانچه در محل خود مبین شده و مقصود ما آن هم نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانی ست چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مراد ما آنست

۲۷

۲۸

۲۹ طبیب دانا حاذق مراد ... برای ... بجز ... درست ... ظاهر ... قوانین ... درست ... تفاوت نتوان کرد

که معتدل است باین معنی که اگر بمزاج انسان معتدل المزاج وارد شود نه حرارت را زیاده سازد و نه برودت را همچنین
مزاج دوائی را که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما آن نیست که در جوهر آن دوا گرمی یا سردی هست و مراد ما آنهم نیست که جوهر
آن گرم تر یا سردتر از مزاج انسانی ست بلکه مراد آنست که اگر بر بدن انسان معتدل المزاج وارد شود مزاج او را
گرم یا سرد گرداند و بنا برین ست که میتواند بود که دوا سرد باشد نسبت به بدن انسان و گرم باشد نسبت به بدن
عقرب یا دوائی گرم باشد نسبت به بدن انسان سرد باشد نسبت به بدن مار بلکه می تواند بود که دوائی قیاس بمزاج
صنفی مثل هندی گرم و بمزاج صنفی مثل صقالبی یا ترکے سرد بلکه می تواند بود که دوائی قیاس شخصی مثل زید گرم باشد
و قیاس شخصی دیگر مثل خالد سرد با آنکه هردو از یک صنف باشند بلکه قیاس بیک شخص در یک وقت گرم بود و در یک وقت
سرد برین قیاس و بنا برین ست که اطبا وصیت فرموده اند که اگر خواهند که تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا
اقتصار نفرمایند زیرا که تواند بود که آن دوا موافق آن مزاج نباشد این ست آنچه مضمون کلام شیخ بود و از ینجا معلوم شد
که حکما رای نموده اند و قطع راه را موقوف بر حس و حرکت و حدس ماهر و باز گذاشته اند و مدار بر تعیینات حکما هم موقوف
نیست والله اعلم بالصواب **باید دانست** که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاریست امراض حاده اند
خصوص تبهای حاره و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و خناق و ورم رحم و خصیه و کلیه و ورم
معده و جگر و غیر آن و اقسام اسهال که در معالجه آن هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند و نیز اگر یکبارگی
حبس کند نفخ شکم پیدا گردد و دیگر فساد لاحق شود و امراضی که کثیر الوقوع اند و در مطب برای معالجه آن احتیاج اکثر می افتد
از انجمله حمیات اند باقسامه از حمی یومی و صفراوی و بلغمی و شطر الغب و اورام و بثور و اسهال معدی و معوی
و کبدی و زحیر و درد گرده و زکام و نزله و سرفه و ضیق النفس و ذات الجنب و صداع و شقیقه و سرسام و رمد و درد گوش
و درد دندان و درد گلو و خناق و قلاع و خفقان و قی و غثیان و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و فالج و لقوه
و حکه و جرب و شری و نفث الدم و بواسیر و ورم معده و تخمه و هیضه و ضعف معده و ضعف جگر و ورم معده و جگر
و تشنج و کزاز و قولنج و استسقا و دیدان شکم و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و فتق و رعاف و ورم خصیه و ورم رحم و اسقاط
و سیلان طمث و احتباس طمث و ورم پستان +

بیان اسباب مولده و علامات سوء مزاج ساذج از کیفیات اربعه

اسباب مسخنات حرکت معتدل و غذای معتدل و ملاقات مسخن و خلا یا خارجا دوا یا غذا بغیر افراط و تکاثف
ظاهر بدن و تخلخل باطن بدن و عفونت اخلاط و غضب و سهر معتدل و ریاضت معتدل و دلک معتدل و وضع محاجم

بغیر شرط و غذای حار و دوای حار و حمام معتدل و صناعت مسخنه و فرح معتدل و هوای حار و ضمادات حاره و داخل میشود
در اشیای مذکوره از مسخنات کثیره بیداری و استعمال حمام و محاجم بانار و دلک کما در اشیای گرم و ضماد و طلاء و مالش
با اشیای گرم و خوردن چیزهای گرم علامت حدوث سخونت بسبب آن در صورت عدم خلط یعنی علامات سوء مزاج
حار ساذج حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر اینها و سوزش چشمها و انتفاع از چیزهای سرد و ضرر یافتن از چیزهای
گرم در دارت حال و صیف و تلخی دهن و فتور اشتها و سهر و خشکی دهن و بینی و تشنگی مفرط و حدوث این عوارض از
امورات خارجی مثل آنکه در گرما رفتن یا در آفتاب یا بیش آتش نشستن و بیش از این اشیای گرم خوردن و فصل حار
و سن شباب و تدبیر مقدم گواهی دهد اسباب مبردات حرکت مفرط است یا سکون مفرط و ملاقات مبرد بالفعل یا بالقوه
داخلا یا خارجا و ملاقات سخونت بالفعل یا بالقوه بافراط و فجاجت غذا و غذای بارد و دوای بارد و شدت تکاثف
و ملاقات مبردات و کثرت ماده مبرده مثل سودا و بلغم و قلت غذا بافراط و کثرت غذا بافراط و بسیاری تحلل بدن بافراط
استفراغ و افراط احتباس و سدها و سخت بستن عضو بدوام و خوف و حزن و غم علامات غلبه برودت ساده یعنی علامات
سوء مزاج بارد ساذج برودت ملمس ست و نوم مفرط و کسل در حرکات و تقدم اسباب مبرده و سفیدی قاروره و براز
و عدم نتن و بطوء نبض و نفس و تفاوت اینها و ضرر یافتن از چیزهای سرد و انتفاع یافتن از چیزهای گرم و اشتهای کاذب
و نفخ در شکم و قلت عطش و قلت هضم و در دارت حال در شتا و اذیت یافتن از نزلات و کثرت خواب و تری دهان
و بینی بشرط رطوبت اسباب مرطبات سکون و نوم و اجتناب محللات و کثرت غذا و دوای مرطب و غذای مرطب
و استفراغ خلط مجفف مثل سودا و صفرا و ملاقات مرطبات داخلا و خارجا خصوصا حمام معتدل بر طعام و ملاقات
مبردات داخلا و خارجا و ملاقات مسخنات قلیل و فرح معتدل و کثرت اکل علامات سوء مزاج رطب ساذج کسل
در حرکات و لین نبض و کثرت بول و براز و لین ملمس و نسیان و کثرت نوم و سستی اعضا و تقدم اسباب مرطبه
و رسیدن هوای جنوب و ضرر یافتن از مرطبات و انتفاع از مجففات و سیلان لعاب دهن و مخاط و انطلاق
طبیعت و سوء هضم و تهیج اجفان اسباب مجففات مثل حرکات کثیره است و کثرت استفراغ و آنچه تحلیل بافراط
کند و غذای یابس و دوای یابس و برد منجمد که حبس کند عضو را از جذب غذا بطرف خود و آنچه قبض کند پس سده
پیدا کند که مانع نفوذ غذا شود و کثرت جماع و قلت غذا و ملاقات مجففات داخلا و خارجا و کثرت غم و سهر و غضب
و فکر علامات سوء مزاج یابس ساذج جفاف و خشکی و درشتی بدن ست و لاغری و سهر و صفای حواس و خشکی
دهن و بینی و صلابت نبض و قلت بول و خشکی براز و ضرر یافتن از چیزهای خشک و تقدم اسباب مجففه و اشتیاق

بچیزهای مرطبه ونفع یافتن از ریختن آب گرم وجذب شدن روغن فی الحال در عضو اگر استعمال کنند وانتفاع
یافتن از آن وتنفر از چیزهای خشک کننده ودرازت حال در خریف

بیان علامات سوء مزاج مادی واسباب مولدهٔ آن

بدانکه خون گرم وترست درمزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه ومرطبه باعتدال ست علامات غلبهٔ خون
سرخی رنگ بدن وشیرینی دهن وامتلای رگها وتمدد آن ودیدن خوابهای سرخ وفرح وضحک بغیر سبب
وفصل بهار وکثرت شهوت باکثرت منی وغلظ بول وسرخی آن وحدوث رعاف از او فی سبب سیلان خون از
لثه وکثرت نعاس وتثاؤب وتمطی وکسل وکاهلی وگرانی چشم وسر ودرد اعضا وبرآمدن دملها وبثرها وسرخی
زبان وشور دهان کدورت حواس وکلال ذهن وماندگی بغیر سبب وتدابیر مقدم مولدهٔ آن وبلاد معتدل وبدن
فربه وسن شباب ووجه جمیل وشعر اصهب وهو ومحبت لباسهای خوب بلغم سرد وترست درمزاج اسباب مولدهٔ آن
اجتماع اسباب مبرده ومرطبه وناگواریدن طعام علامات غلبهٔ بلغم برودت ملمس ست وبیاض لون ونرمی
وسستی بدن وبسیاری خواب وکندی حواس وضعف هضم وسیلان لعاب از دهن وبینی ودیدن در خواب
انهار وبرف وبرد ورعد وکثرت ریق ولزوجت آن وبطوء نبض ولین آن وقلت انتشار قضیب وکثرت
ورقت یا غلظ بول وسفیدی آن وکمی اشتها وسستی اعضا وعدم تشنگی مگر در بلغم شور وغلیظ وناگواریدن طعام
وآروغ ترش وکثرت جشا وتقدم اسباب مولدهٔ آن گواهی دهد صفرا گرم وخشک ست درمزاج اسباب مولدهٔ
آن اجتماع اسباب مسخنه ومجففه اند داخلا وخارجا علامات غلبهٔ صفرا صفرت لون ست وتلخی دهن وحرارت
ملمس وسرعت نبض ونفس وتواتر آنها وسوزش چشمها وعدم اشتها یا ضعف آن وخشکی دهن وبینی وزردی
چشم وزبان وصفرت یا حمرت بول وبراز باختن وتشنگی مفرط وقلت بول وراحت یافتن از هوای سرد
وخشکی براز ولذع آن در مقعد وخشکی بدن ولاغری وصلابت نبض وسهر وقی وغثیان وقشعریره وتقدم اسباب
مسخنه ومجففه وبودن موسم صیف وگرما ومزاج حار وسن شباب گواهی دهد سودا سرد وخشک ست درمزاج
اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه بافراط واسباب مجففه اند واغذیهٔ غلیظه مثل گوشت گاو ودال
عدس وبادنجان وگاهی سبب آن جمود وبرد مجمد می باشد علامات غلبهٔ سودا تقدم اسباب مولدهٔ آن ست
وکمودت لون وسواد شعر ولاغری وسیاهی بدن ودیدن چیزهای سیاه در خواب ودیدن خوابهای
هائل وکثرت فکر وسهر وخوف از چیزهائی که در عادت از آن خوف نکنند ویبوست چشمها ومنخرین وترشی دهن

وکثرت فکر وحزن بغیر سبب وحب خلوت وحموضت فم و یبس آن وفتور شهوت جماع مگر در مراقی وقلت دم وسیاهی
نوبت وغلظ آن وتکاثف ظاهر بدن وحرقت فم معده وسرخی بول یا سیاهی آن مع غلظ بول ووجع کاذب
ونفخ در شکم وصلابت نبض ودقت وبطوء آن ترجیح اسباب مولده آن جمیع اغذیه نافخه اند مثل دال ماش
ونخود وساگ گرم ودیگر بقولات ومثل فواکه خام ونافخه علامات غلبه آن نفخ ست در شکم وعدم ثقل واشتعال درد
وکثرت ضراط یعنی برآمدن ریح با آواز از مقعد وانقطاع یافتن از آن وکثرت آروغ ونفع یافتن از آن واز تکمید کردن
باشیای حاره واز استعمال دوای کاسر ریاح مثل بادیان وزیره سیاه ونانخواه وانیسون وغیره

بیان منضجات ومسهلات اخلاط

منضج بلغم صفت منضج حار که نضج بلغم کند ودر جمیع امراض بلغمی بکار آید اسطوخودوس بیخ بادیان بیخ کاسنی
اذخر هر یک هفت ماشه بادیان نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان تخم خطمی هر یک شش ماشه مویز منقی
یکتوله انجیر زرد چهار دانه انیسون تخم کشوث هر یک چهار ماشه شب در آب ترکنند صباح جوشانیده مالیده صاف
نموده گلقند سه توله اضافه نموده بنوشند بخور وزتا هفت روز ودرین اثنا حسب حاجت سپستان وتخم کرفس
ومغز تخم قرطم که آنرا تخم معصفر گویند وبادرنجبویه وزوفای خشک وبیخ کبر وبیخ کرفس هرچه مناسب اند اضافه
سازند روز مسهل برگ سنا یکتوله ومغز فلوس پنج توله تا شش توله تربد سفید مجوف خراشیده تا شش ماشه
شکر سرخ وگلقند هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشند واگر دو ماشه غاریقون سرداره
کنند مسهل قوی میشود وازین اجزا اوزان درکمی وبیشی مختار اند تبرید بعد جلاب تخم ریحان چهار ماشه گلقند
دو توله در عرق بادیان حل نموده بنوشند ویا هلیله مربی یک عدد یا دو عدد با ورق نقره پیچیده اول بخورند
بالای آن گلقند در عرق بادیان حل نموده گرم نموده بنوشند روز مسهل بعد دوپهر نخود آب وقت تشنگی عرق
بادیان وقت شام کهچری شوله خورند منضج بلغم نسخه یوسفی بادیان انیسون پرسیاوشان بادرنجبویه هر یک
دو مثقال انجیر پنج عدد در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه باند مالیده صاف ساخته ده مثقال گلقند حل کرده بنوشند
غذا نخود آب منضج بلغم نسخه دیگر انجیر زرد پنج دانه عناب هفت دانه تربد سفید نیمکوفته تخم خطمی اسطوخودوس بسفایج
انیسون بادیان بیخ بادیان بیخ کوفتن بیخ کبر تخم کرفس مویز منقی تخم کشوث به یک یک مثقال گلقند دو توله
مطبوخ که اخراج بلغم وسودا کند از حکیم صفی الدین پدر حکیم سعد الله گیلانی تخم رازیانه اصل السوس مقشر
گاوزبان بادرنجبویه تخم کشوث پوست بیخ کبر هر یک دو مثقال اسطوخودوس مویز منقی بسفایج فستقی هر یک

اصل السوس شش ماشه جوشانیده مالیده صاف نموده مخیار شنبر ترنجبین وگلقند اضافه نموده روغن بادام انداخته بنوشند

ششش مثقال گلنگبین بست و پنج مثقال بنفشه یک کف انجیر زرد پانزده عدد سپستان بست و پنج عدد عناب سی عدد جمله یک شربت بود سه صباح بنوشند روز چهارم برد وای مذکور سنای مکی تمر هندی هر یک ششش مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ منضج و مسهل بلغم انجیر نجدانه سپستان بست دانه عناب هفت دانه تخم کرفس یکدرم بادیان انیسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر بسفایج اصل السوس هر یک یک مثقال تخم خطمی دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک دو توله روز سوم یا چهارم اگر تلیین خواهند تربد یکتوله سنای مکی پنج مثقال اضافه کنند روز مسهل غاریقون نیم مثقال افتیمون دو مثقال سنای مکی یکنیم توله تربد سفید یکتوله خیارشنبر پنج توله کنند منضج صفرا که در امراض صفراوی بکار آید گل نیلوفر نیماشه گل بنفشه تخم کاسنی نیمکوفته تخم خیارین نیمکوفته تخم خبازی گل سرخ عنب الثعلب خشک شاهتره هر یک هفت ماشه سپستان پانزده دانه آلوی بخارا هفت دانه عناب نجدانه شب در آب ترکرده صباح مالیده صاف نموده گلقند دو توله در ان مالیده بنوشند تا سه روز و حسب حاجت تمر هندی و گاوزبان و تخم خطمی و بیخ کاسنی و بهدانه بیفزایند روز مسهل مغز فلوس پنج توله تا هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرخشت دو توله روغن بادام ششماشه اضافه نموده بنوشند حسب حاجت در افزودن هلیله زرد و برگ سنا و گل سرخ و کمی و افزونی در اوزان مختارند تبرید بعد مسهل روز دوم لعاب بهدانه سه ماشه همراه شربت بنفشه یا نبات و اسبغول اضافه نموده بنوشند یا هلیله مربی بورق نقره پیچیده یا آمله مربی همراه لعاب بهدانه و شربت نیلوفر یا همراه عرق گاوزبان و کاسنی خورند غذا نخود آب گوشت یا مونگ یا آش جو وقت تشنگی عرق گاوزبان و عرق کاسنی و عنب الثعلب مطبوخی که انضاج صفرا کند از یوسفی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته هر یک دو مثقال آلو بخارا پنج عدد سپستان بست دانه همه در یک پیاله آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده بقند شیرین کرده نیمگرم بیاشامند غذا نخود آب دیگر که انضاج صفرا کند تخم کاسنی بیخ کاسنی گل نیلوفر بنفشه آلوی بخارا عناب تخم خطمی گل سرخ عنب الثعلب لعاب بهدانه لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت نیلوفر حسب حاجت با بعضی اشربه و لعابها مطبوخ مهیا سازند منضج سودا بادرنجبویه گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس بیخ بادیان هر یک هفت ماشه بسفایج فستقی بادیان هر یک چهار ماشه شاهتره ششماشه مویز منقی یکتوله درونج عقربی نیماشه سپستان بست دانه انجیر زرد چهار دانه بیخ کاسنی هفت ماشه عناب هفت دانه شب در آب ترکرده صباح جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند دو توله تا سه توله داخل کرده بنوشند هفت روز تا نه روز روز مسهل

برگ سنا یکتوله گل سرخ شش ماشه هلیله سیاه پنج ماشه تربد سفید مجوف هفت ماشه گلقند چار توله مغز فلوس شش توله افتیمون در پارچه
بسته هفت ماشه تا نه ماشه مالیده صاف نموده روغن بادام چار ماشه اضافه کرده بنوشند و تبرید بهلیله مربی یا آمله مربی
بورق نقره یا طلا پیچیده بخورند بالای آن شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس بخورند و در کمی و بیشی ادویه و اوزان
آن مختارند و اگر مرضی مرکب از صفرا و بلغم و غیر آن باشد ادویه مخصوصه هر یک گرفته باهم آمیز نموده بدهند **مطبوخ
منضج سودا** از یوسفی اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان پرسیاوشان بادیان بیخ مهک مقشر نیکوفته هر یک
دو مثقال در یک پیاله آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده گلقند سفید شیرین ساخته نیم گرم بنوشند و غذا اسفاناخ نخود
نیکوفته **دیگر مطبوخ منضج سودا** بادرنجبویه گاوزبان بسفایج فستقی اسطوخودوس شاهتره سپستان بیخ کاسنی بیخ رازیانه
اصل السوس انجیر زرد تخم خطمی افتیمون بدستور مرتب سازند **مطبوخ منضج و مسهل سودا** عناب ده دانه سپستان بست دانه
گل بنفشه تخم خطمی بادیان اصل السوس هر یک یک مثقال بادرنجبویه بسفایج هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی پرسیاوشان
هر یک دو مثقال گاوزبان اسطوخودوس هر یک سه درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یکتوله افتیمون چار درم
مویز منقی دو توله گلقند چار توله روز مسهل غاریقون نیم مثقال برگ سنای مکی افتیمون هر یک هفت مثقال مغز فلوس
چار توله کنند **مطبوخی** که انضاج خون غلیظ محترق کند بنفشه تخم کاسنی تخم خیار هر یک دو مثقال تمر هندی نیم دام
آلوی بخارا ده دانه عناب بست دانه جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند
مطبوخ افتیمون مسهل سودا و بلغم و صفرای سوخته و جذام و جنون و وسواس و مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی
را نافع بود تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده دو درم بادرنجبویه گاوزبان آمله اسطوخودوس
بسفایج بیخ مهک خراشیده نیکوفته تخم کشوث تخم شاهتره هر یک سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چار درم سنای
پوست هلیله زرد هلیله سیاه ورق گل سرخ افتیمون در پارچه بسته هر یک هفت درم مویز طائفی ده درم مجموع را بجوشانند
در شش رطل آب تا دو رطل بماند کیسه افتیمون بدست بمالند و بیفشارند و صاف کنند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر یک
بست درم دران حل کنند و بنوشند **مطبوخ افتیمون** از محمد زکریای رازی برای اکثر امراض سوداوی
مثل مالیخولیا و غیره هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی نیکوفته پنج درم سنای مکی هفت درم تربد سفید خراشیده چار درم
اسطوخودوس مویز منقی افتیمون هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را
در کیسه کرده سر آن را بسته دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آرند و مالیده صاف کرده ساعتی قبل از
مطبوخ این حبها را فرو برند غاریقون نرم سفید دو ثلث درم صبر سقوطری یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه

۵۵ یعنی افتیمون را در صره بسته که خیسانیده باشند آنرا وقت ساختن مالیده صاف سازند ۱۲

ربع درم کوفته بیخته حب بسته فرو برند و بالای آن مطبوخ را بنوشند و اوزان ادویه مطبوخ اگر تصرف کنند

مختار اند **مطبوخ فواکه** جهت اخراج مادهٔ صفراوی از دماغ و جمیع بدن و برای تسکین مادهٔ صداع دموی مجرب و معمول

و جهت اخراج مواد حارهٔ حمیات نیز مستعمل ست عناب ده دانه سپستان آلوی بخارا هر یک بست دانه نیلوفر

تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک سه درم ورق گل سرخ چار درم بنفشه پنجدرم سنای مکی هفت درم تمر هندی ده درم

ترنجبین خیارشنبر شیرخشت هر یک پانزده درم و در نسخهٔ دیگر عوض خیارشنبر شیرخشت ده درم مرقوم ست **مطبوخ فواکه**

نسخهٔ دیگر از قرابادین نجیبی صداع را نفع بخشد و تشنگی را دافع و مادهٔ امراض حاره را قاطع ست سپستان بست دانه

اجاص و عناب هر یک ده دانه بنفشه خشک سه درم تخم کاسنی یکتوله تمر هندی ترنجبین هر یک چار توله در دو آثار آب

بجوشانند هر گاه یک رطل بماند صاف نموده بنوشند **نقوع فواکه** صداع صفراوی و امراض حاره را دافع آلوی بخارا

زرد آلو عناب هر یک ده عدد سپستان بست دانه تمر هندی سه توله گل نیلوفر تخم کاسنی هر یک هفت ماشه

ترنجبین چار توله شب بخیسانند و صباح بنوشند **نقوع حامض** جهت صداع حار و تسکین بخار و تلطیف التهاب

دل و معده و جگر نفع تمام دارد و حمیات صفراوی و دموی را سود مند گل بنفشه پنجدرم تمر هندی ده درم گل نیلوفر

دو درم آلوی کلان هفت عدد عناب زرد آلو هر یک پانزده عدد و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمر هندی

انار دانه کنند **نقوع مسهل** ابدان از صفرا و مواد محترقه پاک کند و صداع و دیگر امراض دماغی را نفع کند

و معده و جگر را سود دهد با نقوع حامض این اجزا اضافه سازند سنای مکی هلیله زرد هر یک پنجدرم تخم کاسنی

یک مثقال خیارشنبر بست درم و اگر عوض خیارشنبر ترنجبین و شیرخشت بست درم کنند جائز ست

ماء الاصول که جمیع امراض بلغمی و سوداوی را سود دهد مثل فالج و لقوه و غیره و سنگ گرده و مثانه

بریزاند و سدهٔ جگر بکشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع بود پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک

ده درم پوست بیخ کبر پنجدرم تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان تخم کشوث بیخ اذخر هر یک چار درم اسارون

عود بلسان سلیخه بوزیدان هر یک دو درم مویز منقی انجیر زرد هر یک بست درم جمله را در دو آثار آب بجوشانند

هر گاه یک آثار آب بماند مالیده صاف ساخته بردارند شربتی شش مثقال **حب ایارج** که درین زمان از

ایارجات کبار اختصار و معمول برین شده تنقیه سر میکند و امراض معین را نفع کلی می بخشد و صداع مزمن و صرع

و سکته و فالج و لقوه و دیگر امراض باردهٔ دماغی را نفع بلیغ می بخشد نسخهٔ **ایارج فیقرا** این ست سنبل الطیب

دارچینی مصطکی اسارون زعفران سلیخه عود بلسان حب بلسان از هر یک یک جزو و نیم نیم باشه صبر سقوطری

دو چند همه هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و هر قدر که در نسخه نوشته و حل آن کنند ایارج فیقرا تربد سفید
مجوف خراشیده از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون سفید انیسون از هر یک نصف درم شحم حنظل تخم هندی
از هر یک یکنیم دانگ بلیله کوفته و بیخته بآب بادیان گولیها سازند بقدر نخود و بورق نقره یا طلا چسپانیده چهار رکعت
شب باقیمانده یکتوله حب ارکور بخورند و خواب کنند وقت صباح این مطبوخ بنوشانند پوست بیخ بادیان پوست
بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب بنفشه گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس مویز منقی گاوزبان تخم خطمی شاهتره بلیله
کابلی هلیله زرد برگ سنا افتیمون از هر یک دو درم سپستان بست دانه در یک آثار آب بجوشانند هر گاه یکنیم
پاو از آب بماند گلقند و شیرخشت و ترنجبین از هر یک سه توله افزوده بنوشند و باید که پیش از دادن حب ایارج
منضج شده باشد بلکه یک مسهل یا دو مسهل شده باشند که حب ایارج پس آن دهند تا که تنقیه عام شده تنقیه خاص
بعد آن شود و بعده بار دگر تنقیه عام کنند و بار دگر حب ایارج دهند نسخه حب ایارج دیگر که نیز معمول و مجرب ست
اکثر اقسام صداع را نفع بخشد و تنقیه سر و دماغ کند مقل ازرق کتیرا از هر یک چار سرخ شحم حنظل نمک هندی
از هر یک یکدانگ و نیم غاریقون سفید نیم درم ایارج فیقرا تربد سفید موصوف حب النیل از هر یک درمی کوفته بیخته
با عرق بادیان حبها سازند جمله یک شربت ست مر دکلان را لکن نه ماشه بعمل می آید و برای اکثر امراض بارده
معده وغیره این نسخه فائده می کند شیره بادیان هفت ماشه شیره انیسون شیره تخم کشوث از هر یک سه ماشه شیره
زیره سیاه دو ماشه شیره دانه هیل دو ماشه گلقند سه توله در آب بر آورده نیمگرم بنوشند و اگر قبض بسیار بود
قدری برگ سنای مکی بیفزایند و گلقند و سکنجبین ساده در عرق بادیان حل کرده نوشیدن برای اکثر امراض
بارده معده وغیره مجرب و همچنین شیره بادیان و گلقند و برای اکثر امراض حاره این تبرید فائده می کند
لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم تربز یا عوض آن شیره تخم خیارین هر یک
چار ماشه آب آلو بخارا هفت دانه شربت نیلوفر دو توله یا سکنجبین دو توله اسبغول چار ماشه اضافه نموده بنوشند
و حسب حاجت شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین بیفزایند یا بدل از اجزای سابقه کنند و این ضماد برای
اکثر اورام مثل ورم گلو و ورم پس گوش وغیره و برای جمیع اورام ظاهری و باطنی حار و بارد مجرب ست
مغز خیارشنبر چار توله گل بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب سنبل الطیب هر یک شش ماشه بید وار سه ماشه
بآب عنب الثعلب سبز ضماد سازند و اگر بدون مغز فلوس بعمل آرند نیز کثیر فائده می بخشد و گاهی در اورام
بارده صبر زرد افزوده میشود و گاهی بجهت غایت حرارت سوت افزوده می شود دیگر برای اورام حاره

بعمل نیایند بلکه نرخسیه و محلله چرا که اکثر مواد اینجا از دفع اعضای رئیسه شریفه می باشد و از مبردات خوف رجوع ماده هست باین اعضا و آن بس خطر ست

رسوت وجدوار مجرب واستعمال ترُوهی خطائی ونیز جدوار تنها برای اقسام اورام حاره وبارده مجرب ست دیگر برای
اورام حاره وشور گرم رسوت وصندل سرخ وسفید و پوست درخت نیم هریک یک جز وگیرو ومرداسنگ هریک
نیم جز وبآب سرشته طلا سازند واگر بآب عنب الثعلب سبز طلا کنند نفع بلیغ بخشد وگاهی عنب الثعلب نیز افزوده میشود وگاهی
آب شوید افزوده میشود ومرداسنگ موقوف کرده میشود برای اورام بارده گیرو وسونٹهه بآب سائیده گرم ساخته
طلا سازند دیگر برای اورام بارده ایلوا دبول وکالی زیری ومصطکی وکپور کچری وسونٹهه وزیره سیاه بآب
سائیده گرم کرده طلا سازند دیگر زرنباد وجدوار طلا سازند دیگر زرنباد وزنجبیل طلا سازند برای اکثر امراض حاره
سکنجبین نافع ست وآب منقوع تمر هندی دافع الحرارة وتشنگی ست وآب منقوع آمله وکشنیز خشک همچنین وخوردنش
وروغن نیز دافع حرارت بدن ومعده وقلب وتشنگی ست واین نقوع دافع سوء مزاج گرم دل ومعده است وبرای
جمیع امراض حاره از حمی وخفقان وغیره مفید گل سرخ گل نیلوفر کشنیز خشک هریک یک مثقال آمله نیم درم در
گلاب وعرق گاوزبان وکاسنی هریک یک قبه ادویه را در عرقها بخیسانند وقدری آب افزوده صباح
صاف نموده سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا قند اضافه نموده بنوشند واین نقوع نیز دافع حرارت قلب ومعده
وجمیع بدن ودافع خفقان ست کشنیز خشک گاوزبان هریک شش ماشه گل نیلوفر صندل سفید هریک چهار ماشه
شب در آب تر کرده صباح بالنگو پاشیده نبات داخل کرده بنوشند واین سفوف نیز همچنین ست
آمله خشک کشنیز خشک گاوزبان هریک دو توله صندل سفید گل سرخ هریک یکتوله نبات همچند همه کوفته بیخته
یکتوله همراه آب خورند وسفوف مروارید که از اختراع جالینوس ست در دفع امراض حاره دماغی وقلبی
ووسواس وخفقان نفع عجیب دارد وفرح غریب آورد واستعمال او برای حوامل جهت حفظ جنین بغایت سودمند
بود مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ ورق طلا ورق نقره هریک یک مثقال گل ارمنی ابریشم مقرض
حجر ارمنی یا لاجورد هریک سه درم بهمن سفید وسرخ درونج عقربی تخم ریحان تخم بالنگو بادرنجبویه زرورد مصطکی
هریک پنجدرم هلیله کابلی گاوزبان هریک ده درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بعرق گاوزبان وشربت
ابریشم خورند واین سفوف نیز تالیف جالینوس ست برای دفع امراض بارده دماغی ومعدی
وقلبی بغایت سودمند ست زنجبیل دارچینی مصطکی زرنباد از هریک پنجدرم خولنجان قشر اترج عتیق از
هریک سه درم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قرنفل قاقله عود از هریک دو درم کوفته بیخته دو درم بخورند
تنها یا در سکنجبین یا در نبات قدری آمیخته یا در گلقند آمیز نموده بخورند وخوردن نانخواه وزنجبیل بریان مع ده

وهالون وخوردن جوز بوا و دارچینی وادرک وبرگ پان وقرنفل ولوبان تنها تنها برای دفع امراض بارده
مفید ومطبوخ بادیان شش ماشه انیسون یکدرم گلقند دو توله در آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای
بسیاری امراض بارده معده ودماغی وصدر مفید وهمچنین این مطبوخ انجیر زرد مویز منقی هر یک یک جزو
بادیان انیسون هر یک ربع جزو مصری در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند واین عرق نیز برای اکثر
امراض بارده مجرب ست اجوائن اجمود سونف انیسون پودینه خشک الایچی کلان هر یک یک پاؤ بقدر
شش آثار تا ده آثار عرق کشیده نگاهدارند وبقدر دو سه توله بنوشند واین دوا نیز برای بسیارے
امراض بارده معده وغیره سودمندست آب ادرک چهار توله آب برگ پان دو توله شهد شش توله همه را باهم
نموده دو روز در آفتاب نگاهدارند ودر روزی چند مرتبه آن را جنبانیده باشند وبقدر یکتوله یا زیاده
بنوشند واین نسخهٔ دواء المسک حلو حار برای امراض بارده بسیار سودمندست ومقوی دل ودماغ
ومعده وخفقان بارد وسوء مزاج بارد وقلب را دافع ست بسد مروارید کهربا درونج عقربی زرنباد هر یک
ده درم ابریشم خام همین سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل هر یک پنجدرم اشنه دارفلفل دارچینی زنجبیل
هر یک چهار درم مشک دو درم شهد سه چند بدستور معجون سازند شربتی دو مثقال وچون قرنفل وجوزبوا ودار
ودارفلفل وعاقرقرحا همه یا یکی ازان گرفته ودر شهد آمیخته بخورند برای دفع سردی مزاج بسیار سودمند معجون
که مسمی معجون هدیة الرسول ست گویند که جبرئیل علیه السلام پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده بود
غیر مرگ جمیع امراض را شاید فی الحقیقة معجون مذکور برای امراض بارده بسیار سودمند وحافظ صحت
ومقوی قلب حرارت غریزی ومزیل خفقان بارد ومقوی معده وقوت هاضمه باه ودافع سردی مزاج
زنان ست صفت خولنجان زنجبیل دارچینی کباب چینی هر یک ده درم جوزبوا مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود
هر یک یکدرم بایک وزن شهد وسه چند نبات معجون سازند شربتی سه درم واین روغن که از
اختراع وجمله مجربات قبله گاه ست وبنده کمترین نیز بارها تجربه آورده برای جمیع امراض بارده مثل
وجع مفاصل ودرد پشت وغیره وبرای فالج ولقوه ودیگر دردهای بارده مفید ومعمول صفت آن تخم شبت
چار توله شونیز تخم حلبه تخم السی تخم مالکنگنی اسپند هالون سورنجان تلخ هر یک یکتوله همه را در دو آثار
آب وقت شب تر سازند صباح بجوشانند هرگاه نیم آثار آب بماند مالیده صاف نموده نیم پاؤ روغن
کنجد اضافه نموده بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند برداشته نگاهدارند وگرم ساخته برجای درد مالش

بیستو نباید عوض آن زیره معروف یک مثل و ربع دی مخلوط کنند ... اقادے

سازند و بالای آن برگ ارنڈ گرم نموده به بندند و این سفوف دافع جمیع امراض بارده است و مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت است دارچینی مصطگی زرنباد انیسون بادیان همه مساوی الوزن کوفته بیخته نبات سفید برابر همه اجزا آمیخته سفوف سازند خوراک از دو ماشه تا چهار ماشه **معجون احمدی** دل و دماغ و معده حار را قوت دهد و خفقان گرم را نافع و برای گرمی جگر و قلب و با تهبین حار مزاج و تپهای گرم بسیار مجرب است طباشیر یک تولہ صندل سفید آمله مقشر کشنیز پرورده هر یک دو تولہ گل سرخ کشنیز خشک مقشر هر یک چهار تولہ نبات سه چند همه گلاب برابر وزن همه کوفته بیخته معجون سازند و اگر مشک یا کافور حسب مزاج سه سه ماشه افزایند نافع باشد و اگر رب سیب دو چند و نبات یک چند کنند بهتر است قدر مستعمل دو مثقال و گاهی زهرمهره و یشب سبز هر یک یک جزو اضافه کرده میشود **معجون جالینوسی** برای امراض بلغمی و سوداوی دماغی و معده نافع و سده جگر و درد آزا و برودت معده و گرده و مثانه را دافع و اصلاح حال جمیع بدن کند و جمیع امراض بارده را مفید است فلفل سفید دار فلفل فلفل سیاه قسط شیرین سنبل الطیب سعد کوفی خولنجان زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه مصطگی زعفران اسارون عود بلسان حب بلسان قصب الذریره حب الآس اجزا مساوی قند سفید سه چند وزن ادویه معجون سازند پنجاه شبانه روز بخورند و گاهی مشک عنبر ششم حصه یک جزو اضافه کرده میشود و گاهی جهت خوشبو فراق قصب الذریره موقوف کرده میشود **نسخه نوشدارو ساده معمولی** گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله صغار قاقله کبار جوز بوا بسباسه دارچینی هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل اول آمله را در یک آثار شیر وقت شب بخیسانند صبح آب بشویند که صاف شود و در ده رطل آب بجوشانند که یک رطل بماند بدست مالیده صاف نموده با دو رطل قند سفید یا یک رطل قند سفید و یک رطل شهد بقوام آرند شربتی تا دو مثقال و صاحب قرابادین نوشته که مراد از رطل تخمیناً بست و چهار تولہ انتهی کلامه و معمول راقم است که با سه چند قند سفید نیز ساخته می شود

تمت

اشتهار این کتاب بمراد قانون نمبر ۲۵ سنه ۱۸۶۷ع داخل بهی رجسٹری گورنمنٹ گردیده لازم که کسی بدون اجازت احقر قصد طبع نکند +

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی است مهر و دستخط مهتمم ثبت نموده شد + (عبد الطلیف خود) بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود

شکر خدا که بتاریخ ۲۲ شعبان سنه ۱۲۹۸ هجری تمام شد

محمد روشن خان حنفی سنه ۱۲۶۳

محمد عبد الرحمن بن حاجی

۸

ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمائش مکرم و محترم جناب قاضی محمد ابراہیم بن قاضی نور محمد تاجر کتب بمبئی سلمہ اللہ العلی پسندیدہ منتظمین اعنی

رسالہ حسن ۱۲۸۳

باہتمام امیدوار رحمت ایزد سبحانی محمد عبد الرحمن تربیت یافتہ و دستگرفتہ برادر معظم مغفور محمد مصطفیٰ خان مبرور

در مطبع مصطفائی واقع کانپور مطبوع گردید

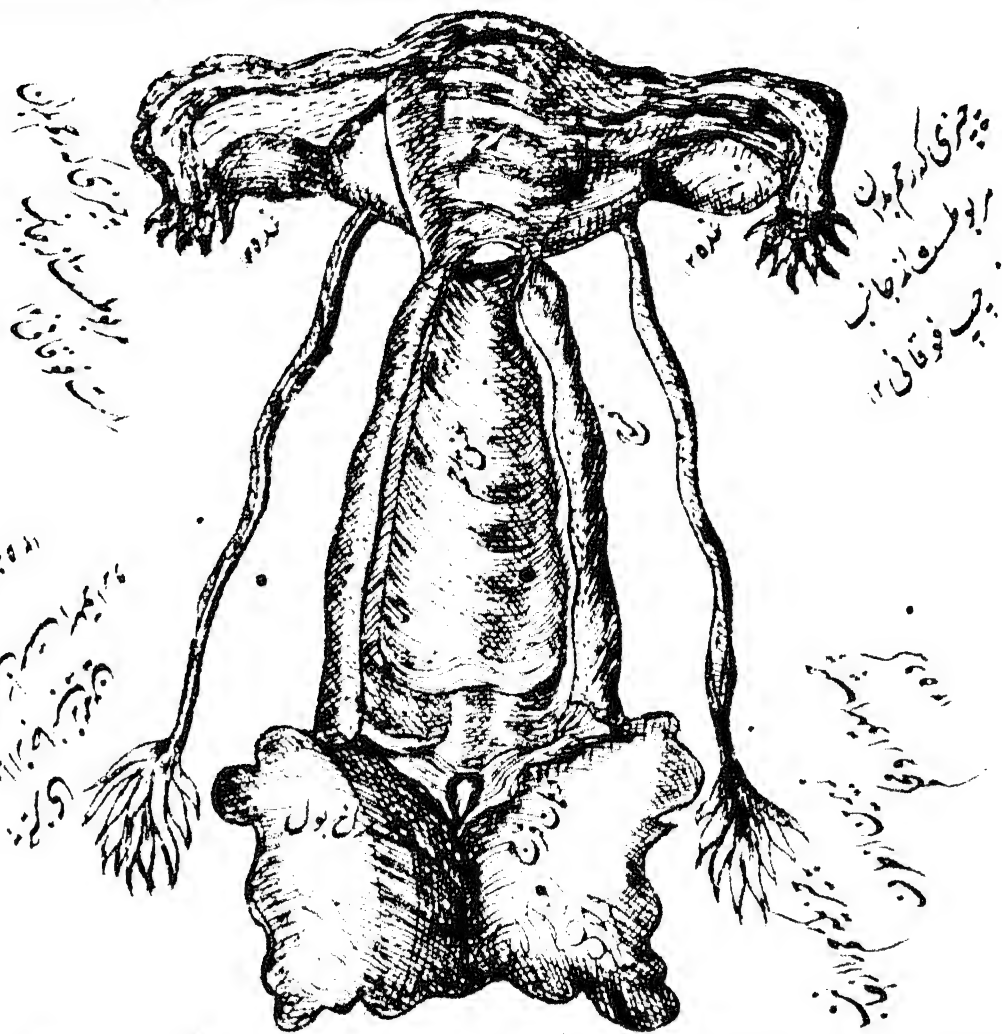
بسم الله الرحمن الرحیم

پس سپاس حکیم علی الاطلاق و نعت برگزیدهٔ انفس و آفاق و منقبت آل اطهار و اصحاب اخیار
میگوید المستشفع بشفاعت نبی الثقلین **اصغر حسین** بن غلام غوث اذاقهما الله
حلاوة الایمان که چون بعضی از احباب بی ارتیاب مستدعی تالیف قوانین تقمیط بودند و استبداد
بدرجهٔ اتم می شوند تقید بما لا مرهم این وجیزه را برشتهٔ تالیف کشیدم و من الله التوفیق
انه خیر رفیق **مقدمهٔ اول** چون تدبیر حبالی و تقمیط درین وجیزه مرقوم می شود
پس ضرور است که چیزی از تشریح رحم و کیفیت استقرار نطفه بر سبیل اختصار گفته آید تا رحم
جسمی سپید و نرمست مشابه بعصب و محل آن درمیان مثانه و رودهٔ مستقیم و ناف است و شکل
رحم مانند خصیه و قضیب مقلوبست یعنی نفس رحم بجای کیس انثیین و عنق رحم بمنزلهٔ قضیب
که گویا غلاف قضیبست و طول رحم از قریب نافست تا قریب آخر منفذ فرج و فرج
موضعیست مجوف تا بنفس رحم ملاقی می شود و عنق رحم اندرون فرج و قصست چنانکه
آستین در آستین کنند و دخول قضیب در عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان

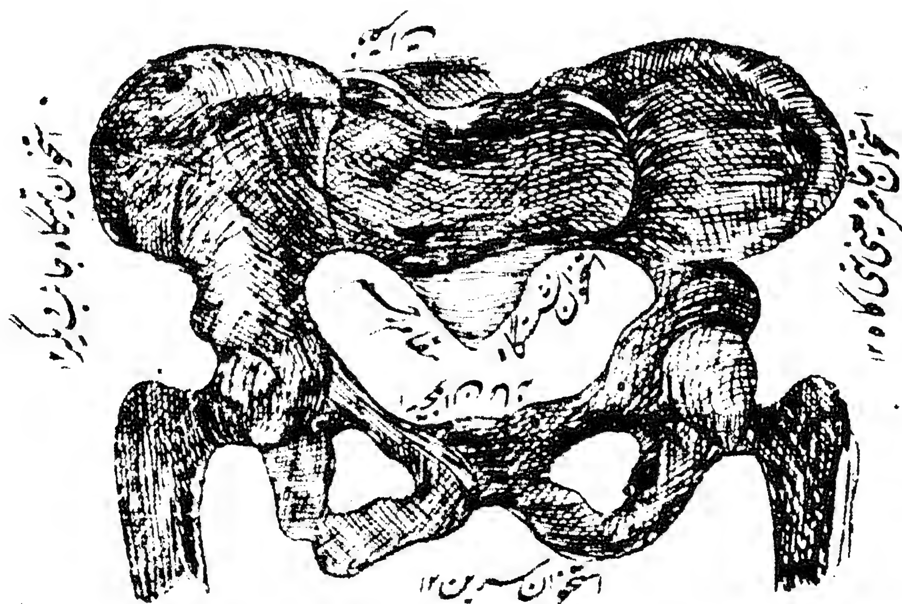
تا شش انگشت می باشد و از یازده انگشت زیاده نیست و توافق مرد و زن در طول
آلت و عنق موجب حبل و مصادقت است و عنق اگرچه عضلی اللحم است و مشابه بغضروف
لیکن باطن آن نرم و ذی لحم میباشد تا قضیب آسیبی نرسد و مانع لذت دخول نگردد و شکنجها
دارد تا دراز تواند شد و قریب بیخ عنق فم رحم است که آن فم رحم است و پیوسته فم بند میباشد
لیکن در حالت جماع می کشاید تا منی را بلع نماید و بهمین وقت وضع حمل تا جنین
برآید و رحم بالطبع برای جذب منی شائق است لهذا وقت جماع نفس رحم بجانب عنق مائل
میگردد و مس قضیب بفم رحم باعث التلذذ و استنزال منی است و همین جا خصیتین خارج
از عنق در جوف فرج موضوع اند و بر فم عنق رحم چند عروق منتسج هستند که ازاله بکارت
از پاریدن آنهاست و نفس رحم بصورت مثانه است و قعر آن وسیع و طول آن موافق
طول عنق سه باشد و جوهر آن سپید و نرم و متخلخل است تا ببالیدن جنین فراخ میشود
و بی حس است تا از ثقل جنین ایذا نیابد و عصبی از دماغ بسوی رحم آمده است
که از آن حس منافی می کند و بلذت مجامعت متلذذ می شود و بهمین عصب رحم شرکت
از دماغ دارد و رحم نابالغه از مثانه خرد سه باشد و هنگام حیض مثل مثانه میگردد
و در حمل از آن کلان تر می شود و هنگام حیض نسجی که بکارت عبارت از انست در بیشتر
ابدان بسبب ثقل و کلانی رحم پاره می شود و رحم را دو طبقه است خارجی و داخلی
در طبقه داخلی رگها بسیار اند که افواه آنها در جوف رحم بطور رشاک واقع اند
و این را نقر الرحم گویند و غشای جنین بهمین نقر منوط میباشد و طمث از همین جا برآید و غذای
بچه هم از همین موضع میرسد و این طبقه دو خانه دارد یکی ایمن و یکی ایسر و گردن هر دو
یکیست و دیگر حیوانات را خانها بقدر تعداد پستان آنها می میباشد و همان قدر

خانها داشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست مستدیر عصبی و در وسط این طوق نتوی
مانند آلیه واقعست و بران نتو زوائد اند مثل بواسیر و طبقه خارجی مانند غلاف محیط
بطبقه باطنیست و خصیه زنان به نسبت خصیه مردان کوچک و مستدیر و هر دو را
غشائی جداگانه است لیکن کیس که مجلل غشاست یکست و اوعیه منی چنانکه در مردان
از انثیین بقضیب آمده است در زنان نیز بوساطت قاذفست و قاذف ورگ معوج
از بیضتین بجانب خاصرتین رفته و تا بحالبتین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط با بیضتین ست
و باز اندرون فم رحم برگشته و طرفی که مربوطست برحم آنرا قاذف الرحم گویند پس
جانب راست را قاذف یمنی و جانب چپ را قاذف یسری خوانند و بر کناره فم
رحم دو فرج و نیست که آنرا قرنی الرحم نامند و عنق رحم در بعض زنان مائل بیمین
و در بعضی مائل بیسار می باشد و عانه نسوان به نسبت عانه مردان اگرچه بظاهر
کمست مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و مجرای بول زنان بالای فم رحم
بفاصله یک انگشت کسری کم واقعست و این مجری در طول بیشتر دو انگشت
می باشد و فم رحم جانب زیرین مجرای بولست و زنانی که حامله نشده باشند
بیشتر نفس رحم ایشان پنج انگشت در طول و عنق یک انگشت در طول میباشد
و از رحم چهار شرائین تعلق دارد و عروق هم چهارند و انابیب چهار به رحم
بسیارند و در بلاد معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای حیض از سال
چهاردهم می شود و در بلاد حاره از سال دهم و در بلاد بارده از سال بستم
و خون حیض در بیشتر زنان بقدر نیم رطل مے براید و مدت اکثری آن
چهار یوست و شکل رحم مع استخوان گرد و پیش ازین نقشها باید دید

تصویر رحم و فم آن مع عنق و فرج



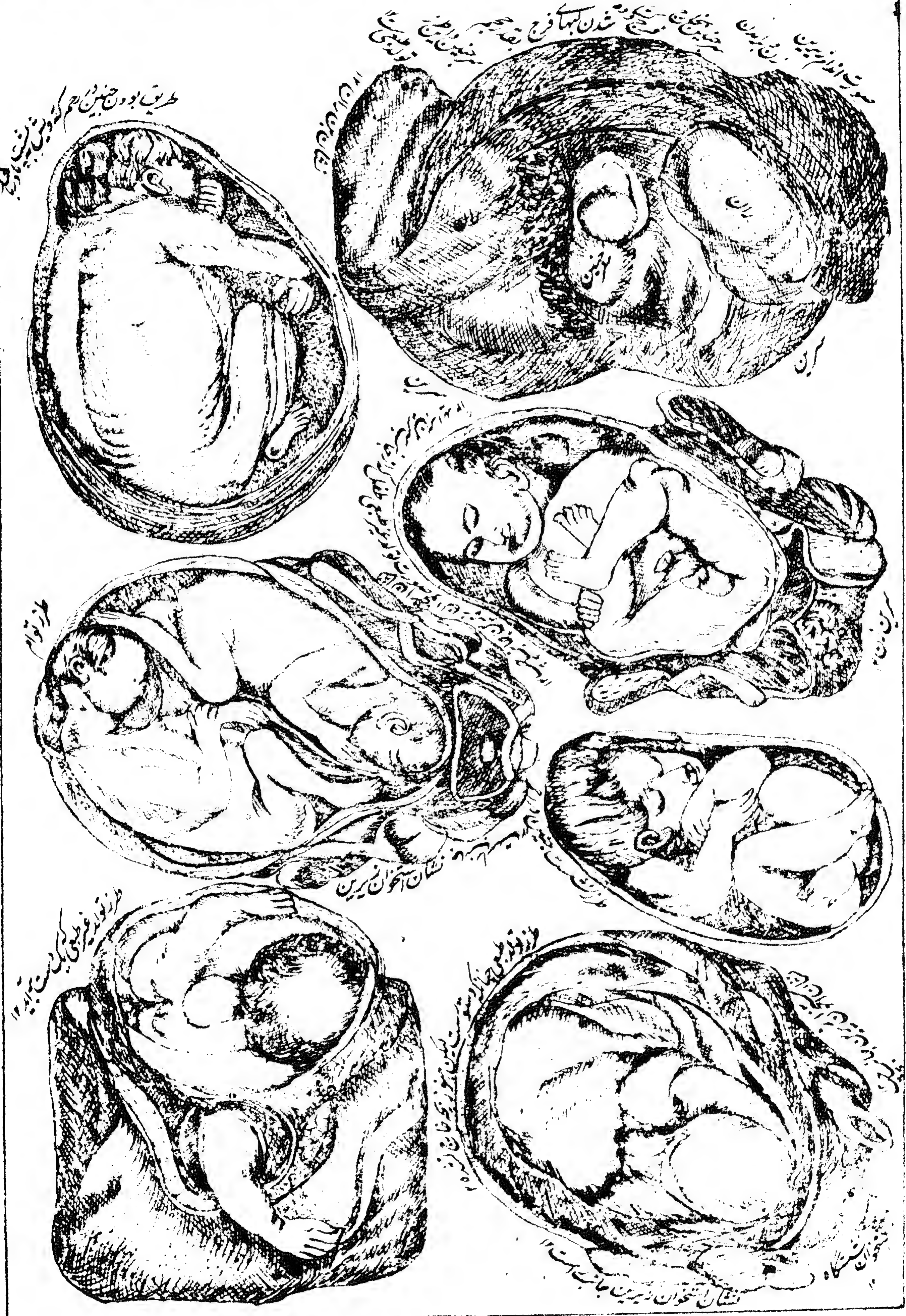
صورت استخوانهائی که در آن رحم تعبیه است و استخوانها بدان محیط اند



اما کیفیت استقرار نطفه بر سبیل اختصار بیان کرده میشود که هرگاه در رحم
منی مرد و زن که صلاحیت تکون داشته باشد باهم ممزوج شده قرار یابد و از عوارض خارجی
و بدنی و نفسانی که باعث زلق منی بود مامون ماند از قوت عاقده منی مرد و از قوت
منعقده منی زن غلیانی دران پدید آید و چهار نقطه مانند حباب پیدا میشود یکی بمحل قلب دوم
بمحل کبد سوم بمحل دماغ چهارم بر مجموع محتوی گردد و این غلیان در یک هفته تمام میگردد که
آن را حالهٔ اولی گویند بعده نقطهای سرخ پدید آیند که آن منافذ عروق اند و این در چهار
روز کامل میگردد و این را حالهٔ ثانیه خوانند بعده علقه گردد و تکمیل این به شش روز میشود
و موسوم به حالهٔ ثالثه است پس ازان مضغه که بعضی اعضا از یکدیگر متمیز شوند و قدری
از خون حیوانی طمثی بران ترشح کند و مستعد قبول صورت حیوانی گردد و تکمیل این در دوازده
روز می شود و این را حالهٔ رابعه نامند بعده مزاج ذکوری و انوثی از جانب مبدأ
فیاض بنظر غلبهٔ منی طرفین فیضان یابد و اعضای اصلیه به نه روز کمال پذیرد و این را
حالهٔ خامسه گویند پس ازان جمله اعضا و عروق و مفاصل بظهور آیند و این حالهٔ سادسه
باشد که در پنج روز اتمام پذیرد مگر این تعداد اکثریست نه کلی الا خلقت مرد به نسبت
زن بزمانهٔ قلیل می شود پس تا مدت شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدت حمل است چون
منی در رحم استقرار یابد بمرور روزی چند غشائی پدید آید چنانکه بر خمیر پوستی تنک از
داشتن ساعتی در هوا پیدا می گردد و درینحالت علقه نام می نهند و چون لحم گردد مضغه خوا
چون مصور شود جنین نامند و جنین در دو چند ایام تکمیل خلقت خود بحرکت می آید
و در سه چند ایام حرکت خود تولد نماید و آنچه به هشت ماه تولد یافته باشد اکثر میمیرد چرا که
در ماه هفتم بسبب اتمام خلقت جهت خروج بحرکت و اضطراب می آید پس اگر صحیح المزاج

وقوی الخلقة است خرق غشیه نموده برمی آید و اگر قوتش مقاوم خرق نگردید متالم
می گردد پس اگر بنهایت ضعیفست در زهدان می میرد والا بعد خروج و اگر آفتی
وصدمهٔ قلیل رسیده باشد و تا ماه نهم در رحم مانده پس کسل او باصلاح می آید
و بعافیت تمام تولد می کند و باید دانست که قدری خون طمث غذای
بچه می شود و قدری جانب پستان می رود جهت ذخیرهٔ مادهٔ لبنی و قدری
در رحم می ماند جهت سهولت خروج جنین و همین خون در نفاس مندفع می گردد
و بر جنین سه غلاف می باشد یکی مشیمه که آن غشائیست ذی صفاقین رقیقین که
درمیان آنها نسج عروقیست و این مشیمه محیطست به غشای دیگر که مسمی بغشای
لفافیست و این غشا مصب بولست و بول جنین از راه ناف می آید نه از
راه احلیل بلکه در رحم مجرای احلیل بس تنگ می باشد چه اگر در رحم بول مجتمع
می شد رحم از حدت و لذع آن اذیتی می یافت و بعد این غشا غشائی رقیق
است که دران فضلهٔ عرقیست و چون بسبب لطافت غذا فضلهٔ برازی کم
می شود احتیاج بغشای رابع نیفتاد و باید دانست که از روی حس لامس نطفه
بهفتهٔ چهارم از روز استقرار بقدر بندق محسوس می شود و به هفتهٔ پنجم برابر یک است
و به هفتهٔ ششم مائل باستدارت محسوس می گردد و بهفتهٔ هشتم بقدر دو انگشت
و بماه سوم بقدر شش انگشت و بماه پنجم ده انگشت و بماه هفتم پانزده انگشت و بماه نهم
بست انگشت و در وزن بقدر دو رطل می باشد و کبد و کلیتین جنین به نسبت دیگر اعضا
قدری کلان می باشد و جملهٔ عظام جنین به هیئت غضروف می باشند و سر جنین بعرض
بمقدار عرض هر دو منکبین ست و شکل رحم در حالت قریب وضع حمل نسبان کدو می گردد

صورت بودن جنین در رحم و تولد طبعی و غیر طبعی آن و توام بودن و طفل از ین اشکال ظاهر می شود



مقدمهٔ دوم در بیان علامات حمل اول احتباس طمث دوم بیخوابی فریب وضع

سوم حرارت چهارم غثیان و قی پنجم بدهضمی ششم بیقراری هفتم بزرگی پستان و برامدن

رطوبتی ازان هشتم سواد و کلانی حلقهای سر پستان نهم حرکت جنین فی هم کلانی شکم و مثانه

دهم خشک و تنگ شدن فرج یازدهم بهم پیوستن فم رحم دوازدهم اندکی درد در ناف و فرج

پدید آمدن سیزدهم اکراه از جماع چهاردهم قشعریره بعد از جماع پانزدهم کموت بیاض چشم شانزدهم میل بخوردن آب

و گل هفدهم تنفر از لحم و برگ تنبول و جز آن هجدهم سستی و گرانی و خواب بسیار با وائل حمل

نوزدهم شهوق و عظم و سرعت نبض بستم غلظ و عدم استوای قاروره بست یکم التوای ساقین

بست و دوم پدید آمدن وجع در خاصره در بعض امزجه بست سوم تهیج اطراف در بعض نسوان بست و چهارم

میل باشیای حامضه و حریفه بست پنجم اعتقال طبع در بعض امزجه **اما علامات ماده و نرا**

که در نرینه بول رنگین بود و سینه راست کلان تر باشد و سر پستان سرخ گردد و حرکت جنین جانب

راست محسوس شود و زن خفیف الحرکه باشد و میل بچیزهای لطیف پدید آید و درد از کمر برخیزد و

پس در شکم آید و در دختر درد از زیر ناف و فرج برخیزد و رونق رنگ برود و بطئ الحرکه باشد و حرکت

جنین بیشتر در چپ بود و سینهٔ چپ کلان و سر پستان سیاه و قاروره سپید بود و اشتها کاذب

عارض شود و هر گاه در حمل شک واقع شود امتحانش آنست که عسل و آب سرد آمیخته وقت

خواب بزن بنوشانند اگر مغص و پیچش در ناف افتد حامله باشد دیگر تمام روز صوم دارد

و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آن برامدن نتواند و

دران مجمر کند و سر مگیر آن را در فرج دارند پس اگر بوی در بینی محسوس نشود حامله باشد دیگر

سیر یا مشک بعد صوم بردارد اگر بوی آن در بینی یابد حامله است دیگر زراوند کوفته بعسل

آمیخته بصوف کبود پیچیده بردارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طعمی شیرین در دهان

دریابد پسر زاید و اگر تلخ دریابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد حمل نباشد **باب اول**

در تدبیر حبالی هرگاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن و از امتلا و غضب و خوف و غم و اکل اشیای مدره و فصد و اسهال اجتناب نماید خصوصا پیش از ماه چهارم و بعد ماه هفتم و در حالت ضرورت اسهال بملین خیارشنبر اکتفا ورزد و از کثرت جماع و خوردن اشیای نفاخ و قابض پرهیز نماید و مشی می نموده باشد و استعمال مفرحات یاقوتیه و تریاق و شدیطوس و دواء المسک مناسبست و غذای گوشت بره یکساله و سیب و بهی و کشمش و انار و انگور و مویز حسب مزاج مناسب و امراضی که حبالی را ظاهر گردد یکی از آن قی و غثیانست پس اگر مفرط باشد به تسکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک و دانه هیل و امثال آن پردازند یعنی اگر حامله حار مزاج یا بلد یا موسم حار باشد زرشک و انار دانه ترش و سماق و پودینه هر یک چهار ماشه و فلفل سیاه چهار دانه و نمک بقدر حاجت در آب سائیده بلیسانند یا طباشیر کبود و دانه هیل هر یک یک ماشه در شربت انار ترش یا سکنجبین لیمو آمیخته بلیسانند و اگر بارد المزاج یا بلد یا موسم بارد باشد مصطکی رومی و دانه هیل عود خام طباشیر هر یک بقدر یک ماشه در شربت انار شیرین حل کرده بلیسانند یا عود خام مصطکی رومی دانه هیل پودینه هر یک چهار ماشه ضرّه در یک پاؤ عرق لاچی سپید جوشانیده هرگاه نصف ماند صاف نموده نبات یک توله آمیخته بنوشانند و اطبای فرنگ در ہچو حال ارسال علق بر معده و کنپگ گلاس که قسمی از شرطست و بلستر یعنی ضماد آبله آور و مسهل نمک تجویز کرده اند مگر مامردم را اجتناب از ینها می باید دوم سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن سحیق زهر مهره در گلابست از نبات شیرین کرده و آنجا که شکایت نزله بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فرنگ در ہچو حال مغنیسیا و لیکوار پوٹاسی و تقصیا لزیره و دیگرادویه تلخ میدهند سوم درد سر پس غرض مثلث

۱۰

ضماد سازند و روائح طیبه ببویند و حکمای فرنگ درین حالت فصد میکنند با مردم را احتراز از آن
واجبست چهارم خفقان پس استعمال مفرحات می باید پنجم تهیج اطراف پس روغن گل و
سرکه با نمک و سرکه مالیدن یا برگ عنب الثعلب سبز سائیده طلا کردن مفید ست
ششم خارش یا جوشش اندرون فرج یا بیرون آن پدید آید پس لعاب ریشه خطمی
با گل ارمنی سرشته طلا کردن و از آب دوغ یا شیر یا آب هندوانه شستن مفید ست هفتم عضلات
پشت و شکم متشنج شوند درین صورت روغن گل مالیدن و از پشک بز و آرد جو نان پخته
تکمید مفید ست هشتم پدید آمدن خون حیض پس بر داشتن صره از پوست انار ولایتی و سمّ
سیاه و شب یمانی و مازوی سبز و طین مغره و گل ارمنی و امثال آن سود مند ست نهم
درد شدید در فرج پدید آمدن علاجش ستلقی داشتن حامله و اگر عظیم البطن ست پس عصابه از
شانه و کتف بسته شکم را بر دارند دهم انحراف یا میلان رحم با بچه و برای این کار عمل ید میباید
یازدهم حبس بول و این مرض باعث انضغاط رحم ست مثانه را درین حالت گذاشتن
قاثاطیر خیلی انسب و اگر بسبب رحم روده مستقیم منضغط شود و براز را خارج کردن ندهد پس
بعمل ید اصلاح آن امکان پذیر ست باری این مرض از آثار اجل توان شمرد و دیگر اعراض
و امراض هر چه لاحق شوند مداوات آن از روی کتب مبسوطه حسب حال هر مرض با رعایت
قوانین و مزاج حبالی نمایند و هر گاه ماه نهم شروع گردد هر روز روغن بادام بنهار خورانند
و از چیزهای حامض و قابض و غلیظ پرهیزند و استحمام نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت یا بابونه
و بنفشه بمالند و اغذیه چرب و شیرین بدهند تا وضع حمل باسانی گردد باب دوم در تدبیر وضع حمل
باید دانست که تولد بر دو گونه است یکی تولد طبعی که بچه بلا صعوبت و خوف هلاک
ام و مولود بر آید دوم غیر طبعی که ضد آن باشد اما علامات تولد طبعی آنست که اول سر بچه

نمودار گردد دوم راه بر آمدن جنین آنقدر وسیع باشد که سر جنین ازان راه بر آمدن تواند سوم بی استعانت آلات وضع حمل تواند کرد چهارم بوقت معتدل آثار و لود پدید آید **واز علامات** تولد غیر طبعی آنست که وقت زاییدن باطالت کشد دوم بجای عضوی عضوی دیگر بروز کند سوم سه یا چهار بچه در رحم باشند چهارم آثار تشنج پدید آید پنجم قبل از وضع خون جاری شود ششم رحم یا کدام غشائی منهتک شود **و حبالی** را سه مرحله طی کردنست یکی ازان از ابتدای شروع درد ست تا آنکه فم رحم بالکل کشاده شود دوم بعد کشادگی فم رحم تا زمان لود مولود ست سوم پس از ولادت تا بر آمدن مشیمه است که آنرا قابلهای هند آنول گویند پس علامات شروع مرحلهٔ اول آنست که چند روز قبل از تولد هنگام شب بیقراری می باشد دوم خالی شدن خاصرتین که دایهای هند آنرا کوکهین چهوٹنا میگویند سوم بر آمدن چیزی لزج خون آلوده چهارم بار بار حاجت بول و براز پدید آمدن و این علامت بقریب این زمان ولادت ظاهر می شود و این هر چهار علامات محموده هستند پس آغاز مرحلهٔ اول دردها که می خیزند دو گونه هستند یکی درد کاذب دوم درد صادق که آنرا قابلهای هند جهوٹی پیرین وسچی پیرین میگویند علامت درد کاذب آنست که در امعا بجاهای متعدد درد می شود و تسکین می یابد و شدت این درد کم از شدت درد صادق می باشد و علامت درد صادق آنست که از پشت و رحم بر می خیزد و کلفت و قلق و شدت وجع بسیار میباشد و بعد این درد فم رحم بتمامه کشاده می شود و گاهی بمقارن این وجع لرزه براندام حبالی پدید می آید و بعد فراخی فم رحم باز درد صادق بر می خیزد که آن برارندهٔ جنین ست و همراه این درد گاهی غثیان و قی هم میشود بلکه قی ذریعهٔ حال

لا درین حالت وقت وضع ... (marginal annotations, handwritten)

١٢

معین و مفید است لیکن هرگاه مرحلهٔ اول اطالت کشد و آثار آغاز مرحلهٔ دوم پدید نیاید
و رنگ چهره سرخ گردد و عرق سر و بسیار آید و تشنج در اطراف باشد پس این حال
فی زدی است و دلالت کند بر انشقاق رحم و غشی و در میان این دردها زمان
راحت هم هست و درد بوقفه بر می خیزد لیکن هرگاه زمانهٔ ولادت بس قریب رسد
دردهای متواتر بر میخیزند و این را قابلهای هند تا بر توڑ کی پیرین می گویند و در تنها
این دردها رطوبات لزجه و آب گندیده خارج می شود و احتیاج اجابت معلوم می گردد
و بول بار بار متواتر می آید و باین دردها در تولد طبعی پیشانی و بینی و لب و زنخ تا گردن
برمی آید و بدرد دوم باقی جسم برمی آید و گاهی جمله جسم جنین از یک درد برمی آید
لکن زنان را نفس بالا کشیدن و دراز خفتن منع نمی کنند و عانه را بعد تولد جنین سخت محکم
می بندند تا سهولت بر اخراج مشیمه شود و باز نگردد و مرحلهٔ اول سر جنین تا انتهای عانه
میرسد و مرحلهٔ دوم تا بفرج داخلی میرسد و مرحلهٔ سوم تا بفرج خارجی رسیده لبهای فرج
فراخ می شوند و درین تولد طبعی کار قابله هشیار همین قدر هست که خیطی را که ما بین فرج
و مقعدست و آن را بزبان هندی سیون میگویند دریدن نه دهد و طریقش همین که تا زمانی که سوراخ
فرج خوب کشاده نشود سر جنین را آمدن نه دهد و هرگاه خوب کشاده گردد بتدریج
سر را بیرون آرد و باین وضع وضع حمل نماید که سر بخط مستقیم آید یعنی موخر راس
جنین بمقابل محل رویدن پشم و زنخ بمقابل مقعد برآید بعده سر طفل را بدست
گرفته آهسته آهسته تمام جسم بیرون آرد و برای این کار کم از سه دایه هوشیار
نمی باید اکنون در عمر خود ندیده ام که زنی سالم ازین صدمه مانده باشد و این
بسبب نااهلی قابله است و در تولد طبعی جز این تدبیرها تدبیری دیگر نمی باید مگر قابلهای

۱۳

این زمانه که بس نا قابله هستند سر طفل بدست گرفته می کشند و دست خود را اندرون
داخل می کنند بهمین جهت انشقاق زیاده تر می شود و این بیهودگی از برای سرعت
ولادت بعمل می آرند و دلیل حسن خدمت خود می انگارند حال آنکه در هیچ حال بحرکت واقعه
رحم و تاره طفل اکتفا کردن می باید مگر چه باید کرد که بسبب شیوع جهل در میان مردم رسم مشورت
از طبیب در هیچ حال برخاسته است بلکه اطبا خود از نادانی خویش بیگانه ازین مراحل گردیده اند
و بعد تولد باید که ناف بچه را دو انگشت گذاشته از خیطی مستحکم بندد و بفاصله یک انگشت
هم خیطی مستحکم بندد پس در وسط این هر دو بند از مقراض فسان دار و تیز ببرند بهتر باشد و هر گاه
مشیمه از رحم منفصل شود پس ناف را در میان دو انگشت خود پیچیده از ابهام و سبابه دست
راست ناف را محکم گرفته هر دو انگشت تا بیخ آن رساند هر گاه انگشتها تا به بیخ رسد باید دانست
که مشیمه از رحم جدا گردیده پس از هر دو دست بر آرد تا آسیبی نرسد و بعد اخراج آن دست
بر شکم و عانه گذاشته ببیند که رحم بر حالت اصلی خود یعنی بتدویر عود کرده است پس از
عصابه و رفاده بر بندد و بخواباند و نوعی حرکت کردن ندهد تا رحم از جای خود بر نگردد
باید دانست که در خروج مشیمه بسه سبب توقف میشود یکی آنکه قوت مسقطه رحم ضعیف گردد
دوم کنج و کاواکی رحم بی ترتیب باشد و از وسط خود برگردد سوم مشیمه با رحم پیوند دو در صورت
اول از نهادن دست بر شکم معلوم خواهد شد که رحم بصورت تدویری خود میل نکرده است
بلکه منتزل و مسترخی در تمام شکم محسوس خواهد شد و در هیچ حال کشیدن مشیمه موجب هلاک
مریضه است پس باید که عصابه بر شکم محکم بسته از دست بمالد یا دست اندرون رحم
کرده رحم را اندک حرکت دهد تا رحم بصورت تدویری خود گرائیده از قوت مسقطه خود
دست معالجه را بیرون کند و در صورت دوم در رحم دو خانه محسوس خواهند شد پس

اندکی استعمال مخدرات مثل افیون نموده آهسته آهسته دست خود را از جائیکه پیچ خورده است
آن سو رسانیده مشیمه را بکشد و در صورت سوم که بس عسیر التدبیر و مهلکست چنان
محسوس خواهد شد که خون خواهد آمد و قوت دافعهٔ رحم دفع کردن می تواند و دردی که رفع
مشیمه است موجود بود و با این همه مشیمه بر نمی آید پس درین صورت باید که ناخن را درست
گرفته و تا محل التصاق مشیمه رسانیده آهسته آهسته مشیمه را بکشد لیکن باید دانست که اگر
اندکی ازین ملتصق خواهد ماند پس مریضه بعارضهٔ تپ یا استحاضه یا ورم رحم چندی بر بستر
رنجوری گذرانیده بعالم جاودانی خواهد شتافت اما ولادت غیر طبعی که عسر ولادت
عبارت از انست بر شش گونه میباشد یکی آنکه زمانهٔ وضع باطالت کشد و این را چند اسباب
اول آنکه قوت دافعهٔ رحم ضعیف گردد که تدبیر اخراج جنین ظهور پذیرد و درد شدید
بدفعات و مرات بفاصلهٔ چند چند ساعات شود که آنرا قابلهای هند هندی پیرین میگویند
پس درین حالت تقویت قلب و مدرات باستعمال آوردن می باید و گاهی ضعف قوت دافعه
رحم از امتلا و کثرت خون میباشد پس هرگاه کثرت خون متحقق شود از فصد مالهٔ آن کنند و خون
نهایت کمتر بر آرند تا موجب ضعف قوت نگردد و گاهی اطالت وضع بسبب عجز قوت دافعهٔ
رحم باعث کثرت اجتماع رطوبات و آب در پردهٔ مشیمه که دران بول جنین میباشد پدید آید درینصورت
از بال کبوتر یا میل نازک آن پرده را اندک بشگافند تا کثرت آب رو بنقصان آرد و باین صنعت
شگاف نماید که آب قطره قطره ازان ریزد ورنه اگر آب یکباره قبل وضع حمل خارج خواهد شد رحم از
صدمهٔ وضع حمل خواهد شگافت چه این پرده و رطوبت همه حافظ رحم است از صدمهٔ اعضای جنین
دوم هم بصلابت فم رحم یا عنق آن باشد و این امر از حس لمس معلوم میشود پس بطبیخ محللات
نشانیدن و نطول کردن مفید است و سیخال کبوتر با عاقرقرحا سائیده بشهد آمیخته طلا کردن

15

وبقم رحم رسانیدن سودمند بود سوم باعث صلابت مشیمه بود و این هم از حس لمس
میتوان دریافت پس مشیمه را از ناخن یا جزآن بشگافند چهارم اینکه فم رحم منحرف
و مائل شود و این بیشتر زنانی که عانهٔ شان فراخ باشد عارض می گردد دریں صورت
باید که مریضه را راست خوابانیده و دراز کشیده وضع حمل نمایند پنجم باعث پری مثانه از
بول باشد دریں صورت هم استعمال مدرات می باید ششم باعث صلابت و کبر اعضای
جنین اطالت در وضع حمل افتد دریں حالت علاجی نیست هفتم صغر رحم یا استخوانهائی که محیط
رحم هستند یا عظیم البطن بودن حامله قبل از حمل و این حالتها را نیز چاره نیست بگر در جمله حالات
طبیب را باید که قابله را دخل ندهد که بخیال سرعت ولادت دست اندرون فرجه جنین را کشند
چه دریں حالت احتمال شگافتن رحم یا منقلب و متغیر شدن جنین است از وضع طبعی خود بلکه طبیب را
باید که بکلمات تسکین بخش قلب مریضه را قوی گرداند و مصابرت بر دردها فرماید و اولیای
مریضه را اطمینان بخشد و با خلاق تمام بدلدهی و تشفی مریضه پردازد و اشیای منومه بویاند
و دریں باب شمیدن کلوروفارم که داروی بیهوشیست خیلی نافع خواهد بود دوم سبب
عسر ولادت آنست که از هیئت خاص که برای خروجست برگردد یعنی بشکل طبعی خارج
نشود و علامتش آنست که بجای خروج سر کدام عضو دیگر نمودار شود سوم سبب عسر ولادت
آنست که بچه در رحم بمیرد و علامتش یکی آنست که لرزه بر اندام زن پدید آید دوم کرب
و بیقراری سوم تلخی دهن چهارم تعفن و بدبو محسوس شدن بحامله و از دهن آن بدبو
محسوس گردیدن بدیگران پنجم ترهل ثدیین ششم سردی لمس شکم هفتم گرانی شکم
هشتم برآمدن خون متعفن از رحم نهم غشی و ضعف حامله دهم غیر منتظم بودن نبض
یازدهم آناً فاناً متغیر شدن رنگ و نبض و دریں حالات دایه که بلقب خونین دایه

16

مشهور اند اعضای جنین اثر تراشیده برمی آرند و حکمای فرنگ جهت این کار آلات لطیف
و بهتر طیار کرده اند شرح هر یکی ازان آلات و ترکیب استعمال آن مع دیگر متعلقاتش
طولی می خواهد و این مختصر گنجایش آن ندارد لاجرم برهمین قدر اکتفا کردم باب دوم

در تدبیر آن بعد ولادت و بستن فاده و عصابه باید که در مکان محفوظ و تاریک نگاه دارد
و نوعی حرکت و جنبش کردن ندهد اگر زن بارد المزاج و موسم بارد باشد سبوس گندم
و خردل و اسپند و گوگرد و فلفل بخور کنند و از افروختن آتش و بند کردن منافذ هوا مکان را
گرم کنند و تاسه و زنشاسته و زنجبیل در روغن گاو بریان کرده نبات آمیخته بخورانند
و شیره بادام و پسته بنوشانند و دیگر تدابیر تسخین و تقویت مرعی دارند و بعد سه روز نان گندم
با شوربای مرغ دهند و غذا به بری معده و سیر نخورند و اگر بارد المزاج و ضعیف المعده
باشد پس بجای حریره و حلویات صرف آب گوشت مرغ یا کبوتر بچه دهند و بعد سه روز نان گندم
با شوربای مرغ یا کبوتر یا تیهو یا دراج یا سمانی که دسومت قلیل داشته باشد خورانند و اگر حار
مزاج و موسم حار باشد پس حلویات معتدله دهند و بخور کبریت و خردل نسازند غرض که
مراعات این امور منحصر بر رای صایب معالجست و بهترین اشیا برای امزجه حاره شیر گاو
و بجای آب استعمال آب چای ختائی یا عرق بادیان یا عرق بادرنجبویه یا عرق عنب الثعلب
یا گاو زبان حسب مزاج مناسب بدفعات خوردن طعام قلیل قلیل مولد شیر کثیر است
و باید که شیر دراز کشیده یا تکیه زده یا بهر طریقی که بروی گران نیاید بنوشانند و آنچه
در عوام مشهورست که دراز کشیده نوشانیدن شیر موجب ریختن ریم از گوش طفلست
اصلا اصلی ندارد و غم و غضب و دیگر اعراض نفسانیه مفسد شیر هستند و بهترین شیر
شیر مادرست و مرضعه باید که از جماع اجتناب کلی دارد و نوشانیدن شیر موجب

١٧

بکی وصحت وسرور مزاج زنست و اگر بچه قادر بر کشیدن و نوشیدن شیر بتمامه نباشد
وبسبب فراوانی شیر تمدد و درشدیین بود پس باید که از طفل دیگر بکشانند یا مجذابه از آبگینه
ساخته بکشند وصورت آله مذکور برین گونه است
ثقبه آ در سر پستان می چسپانند و از ثقبه ب شیر می کشند

باب چهارم در تدبیر مولود

بعد وضع باید که تا سی روز بچه را از خنکی هوا نگاهدارند و ناف او را که بمشیمه اتصال دارد
بابهام و سبابه گرفته از طرف شکم بجانب مشیمه آهسته مالند تا آنچه دروی از خلط و ریاح
باشد بیرون رود پس بریسمان نرم که از روغن چرب کرده باشند روده را از دو جا بندند
یکی متصل ناف دوم بفاصله دو سه انگشت از ان و بعده روده را با آهن تیز از درمیان
متصل کناره بند دوم ببرند پس ازان خرقه بروغن زیت آلوده بران نهند و عروق الصفر
و دم الاخوین و انزروت و کمون و اشنه و مر علی السویه باریک سوده بر ناف مقطوع
گهگاه بپاشند تا زود خشک و ملتزق شود و اگر قدری مشک دران گذارند باعث
حفاظت طفل از مرض ڈبه و جهوکه هست مؤلف این اوراق اطفال خود را مدالله عمرهم
دانهای مشک در ناف گذاشته است گاهی عوارض مذکور پیرامون آنها نگردیده اند
وشستن آلایش طفل از آب گرم و نمک و اسفنج و صابون وغسل دادن بآب گرم
وصابون بهتر است و احتیاط کنند تا آب بگوش و دهن وچشم طفل نرسد و اگر از
طبیخ قسط و سماق وحلبه وصعتر و برنگ کابلی غسل دهند هم اولی است و بعد غسل بخرقهای
ملائم وگرم به پیچند و طریق غسل آنست که تا بله سینه اطفال را بر ذراع الیسر خود نهد
وبدست راست غسل دهد و مالش کند دستها و پایهای طفل را بجهات مختلفه برد بآهستگی و نرمی
تمام مثلا دستها را یکبار تا بکمر برد و یکبار تا بموخر سر رساند و همچنین پایها را برانها برد و هر دو

وهر دو ساقها متقاطع ساخته بسر بن رساند و باز جمله اعضا را بهیئت مقرر دو هر روز نشاسته

را بروغن گاو تر کرده بر بدن طفل می رسانیده باشد و از غمز اعضا اصلاح و درستی

عضو بشکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و نشف رطوبات باید که نخست بشکم غلطانند

بعده بر پشت بخوابانند و هنگام اغتسال بنرمی و آهستگی خنصر خود را بروغن آلوده دبر طفل را

منفتح سازد و پیوسته بینی را از میل مدور الراس نقره یا پنبه بر سیخ پیچیده صاف

می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقه نرم یا کاله نشاسته

و روغن گاو و از رمص پاک کنند و ناخن طفل تراشیده دار و شده روزی دو سه بار

تغمیز مثانه کنند و هرگاه در سه چار روز روده ناف خشک شده بیفتد چیزهای مجفف مثل

خاکستر صدف خاکستر پشم گوساله و رصاص محرق و هم خاکستر عصبی که بر پاشنه گوساله

میباشد مفید تر است و تا زمانی که نرمی در اعضای طفلست و غایت این تا پنج شش ماه

ست بچه را در قماط پیچیدن لازم دارند و بعضی قابلهای نا قابله از پستان بچه

رطوبتی بغمز شدید برمی آرند و بعرف خود چهاتی دبا نامی میگویند احتراز ازان جهتست و اسـ

و بچه را پیوسته در آغوش دارند و کباس پهن و فراخ بپوشانند و در ان خانه که بچه باشد

شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شدید البرد نبود تا چهل روز در روزی یکبار

دو بار غسل دادن انسب است بشرطی که طفل قوی الجثه بود و اگر ضعیف الجثه یا موسم سرد

پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز ست

تا دو پهر و مکان محفوظ یا حمام نیم گرم بآب گرم یا طبیخ اشنه و برنگ و سلیخه و غیره

و تدهین سره پسر را تا چار ماه و دختر را تا دو ماه کافیست و هنگام تدهین طفل مهرهای

پشت او را تا گردن از انگشت نرم بروغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

۱۹

جه که اگر آخر روز غسل دهند بهنگام برودت شب از برد سیلی احتمال ضررست ۱۲ چرا که مزاج دختر ملینست همین قدر تدهین کافی بود ۱۲

گریه می کنند و شیر می خورند و باین تدبیر نغز می شوند و چون هفت وز از ولادت گذرد طفل را در مهد نهند و به لحن خوش ترنم کنند که موّرث لذت طفلست چنانکه از صدای گریه اذیت دارند و تحریک مهد را صنیعت اطفال است و اگر در پس گوش و گردن و گش ران زودی پدید آید گل سرشو با برگ مورد یا پر کرده بپاشند و در موسم سرما صرف پاشیدن گل نمی رسد و سر طفل را چه در مهد خوابانیده و در آغوش پیوسته ببندند و آرند و باید که از وقت تولد تا هشت پاس شیر ندهند تا خود اشتهای صادق پدید آید و گریه کنند و قبل از دادن شیر انگشت عسل بلیسانند و کام طفل بردارند و کام طفل بهر چیزی که بردارند گاهی از آن چیز مضرتی می رسد چنانچه مولودی را بعقرب سوده و نبات کام برداشتند هرگاه عقرب آزاریش می زد ضرری پدید می شد و تا هفته در روزی از سه بار زیاده شیر ننوشانند و مرضعه را باید که اول شیر خود سه بار بدوشد بعده سرپستان در دهن طفل گذارد و بهترین شیر شیر مادر است حتی که اگر پستان بی شیر مادر هم بمکد از اکثر امراض محفوظ باشد و تا سه روز باید که شیر مادر ندهند که متجبنست بل بر ادویه ملینه و عسل اکتفا ورزند و هرگاه افراط شیر باشد یا آنکه شیر از پستان روان باشد پس اندک اندک و بتفرقه بنوشانند ورنه در حلق مجتمع گردیده براه بینی خواهد ریخت و موجب اذیت طفل خواهد شد و مرضعه را تعدیل سته ضروریه مراعات حفظ صحت واجبست و اگر مرضعه غیر مادر باشد پس باید که مرضعه جوان مابین بست و پنج سال و سی و پنج سال باشد و معتدل الجثه و قوی العنق و واسعة الصدر و عظیمة العضلة و صلب اللحم و حسن الاخلاق و معتدل المزاج بود و از غضب و غم و دیگر امور نفسانیه زود منفعل نشود و پستان او مجتمع غیر مسترخی و معتدل

۳۰

وصلابت ولینت بود وشیر او معتدل القوام والمقدار سپید رنگ وشیرین مزه وقلیل الرغوه بود واین اوصاف شیر مقدم ترین دیگر شرائط ست وتعدیل قوام ازین معلوم میشود که یک قطره شیر بناخن گذارند اگر سائل شود رقیقست واگر ثابت باشد غلیظ واگر مائل بسیلان بود متوقف ماند معتدلست وباید که با وی هم بی گزند پسر زاییده باشد وفرزندان قوی صحیح المزاج باشد وبعضی برانند که شیر دختر برای پسر وشیر پسر برای دختر مفید ست وبر وضع حمل او نه مدت کثیر گذشته باشد ونه قریب العهد بود وهنگام ارضاع از جماع ودیگر مفسدات لبن محترز باشد وسه روز قبل از ارضاع اغذیه مناسبه خورانند وپیوسته تا زمان رضاعت نان گندم وگوشت بره ودیگر اغذیه حسن الکیموس دهند وریاضت معتدله استحمام ملائم کنانیده باشند وبعد شروع سال سوم فطام کنند یعنی از شیر باز دارند وقبل از فطام هرگاه طفل را خواهش تناول غیر شیر پدید آید اندک اندک اغذیه مناسبه دهند وچنانکه زمانه فطام قریب رسد در شیر تقلیل کنند ودر غذا تکثیر نمایند بتدریج

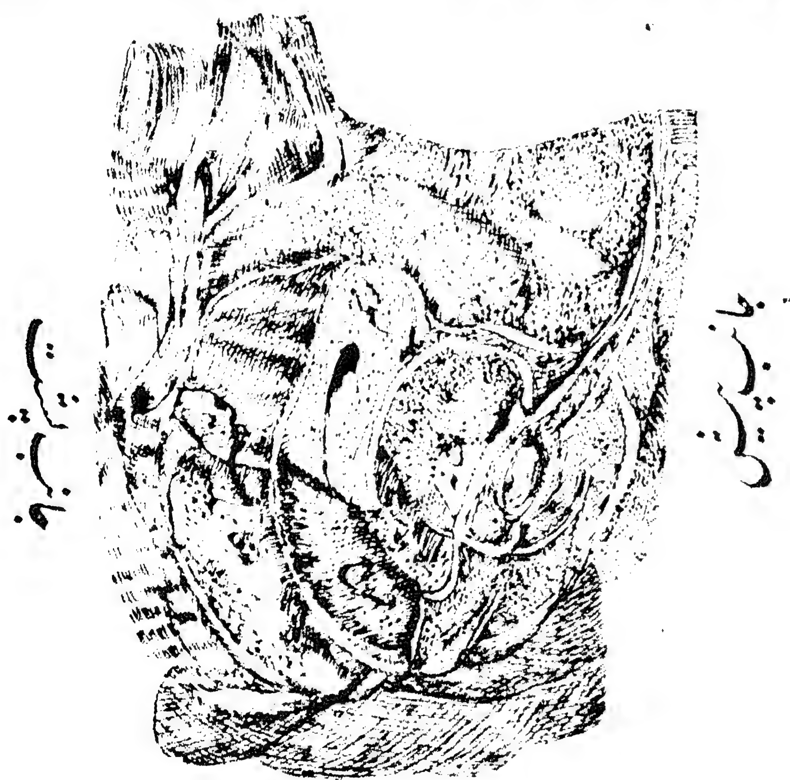
خاتمه باید دانست که مقصود بالذات درین رساله بیان بعضی اعمال ید بود که مخصوص به تقمیط ووضع حملست وبیشتر کتب متداوله ازان خالی هستند پس برهمین قدر اکتفا کردم ودیگر معالجات امراض اطفال وتدبیر حفظ وصحت آنها از روز وضع تا زمانه نهوض برساله مستقله بیان کرده ام اگر مطلوب باشد از رساله مذکور که موسوم به **علاج الصبیان** ست باید جست

حسبی الله ونعم الوکیل
ونعم المولی ونعم
النصیر

۲۱

الحمد لله رب العالمین که این رسالهٔ جنین سودمند طالبان و مفید شائقان هنرمندان و اهل فهم و کمال را ارمغان بحواشی مناسب موضح مطالب اکثری مشعر فوائد جدید سرتاپا مفید زیب و زینت گرفته و هم از نقشهای رحم و جنین و صورت تولد طفل رشک ارژنگ و صنمخانهٔ چین گردیده آب و رنگ انطباع پذیرفت و نقشهائی که بعد انطباع شانه کش طرهٔ حصول شدند آن را در آخر این رساله جلوهٔ زیبایش گزیدند تا به تفحص دقائق در تلاش و جستجو پراگندگی لاحق نگردد و چون بعضی امراض اختصاص با طفال داشت لهذا رسالهٔ علاج الصبیان ضمیمهٔ این رساله نموده شد تا ناظر بر کیفیت علاج اول سرمایهٔ علم تشریح و حقیقت طفل فرااندوخته و بر خواص امور کما ینبغی آگاهی یافته وقت حاجت بمعالجه پردازد و من الله التوفیق و بیده ازمّة التحقیق

شکل رحم و فرج درمیان مثانه و معای مستقیم تراشیده نصف طولی



شکل جنین که از شکم بر آمده مع مشیمه
و ناف که یک طرف آن در شکم
طفل پیوسته و طرف دیگر در مشیمه
ملصق شده و شکم طفل چاک
کرده رگهائی که بهم ناف
بدان متصل ست و طمث
ازان در رگها
میرود
معاینه
کنانیده



تصویر جنین که شکم چاک دارد



نقشهٔ اغشیهٔ مشیمه که آن را شگافته جنین را بر آورده اند

و نسج عروقی که در میان طبقهای اغشیه از عروق رحم تولد یافته و جمله یکجا شده بهم ناف پیوسته معاینه کنانیده

رسالهٔ علاج الصبیان

بسم الله الرحمن الرحیم

زابر افگند قطره سوی یم | زصلب آورد نطفه در شکم
ازین قطره لولوی لالا کند | وزان صورت سرو بالا کند

پس حمد آفریدگاری که الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی آیتیست از شان صنعتش و نعت رسول مختار که تهذیب اخلاق از بد و نمو و تکلیف عبادات بعد بلوغ جهت حصول طمانینت دارین نکته ایست از اسرار حکمت او و منقبت آل اطهارش و مدحت اصحاب اخیارش می گوید بنده اصغر حسین بن شیخ غلام غوث جعل الله مآلهما بالخیر که چون در هندستان بجهت شیوع جهل و نادانی و تعاکس مضمون الرجال قوامون علی النساء علاج امراض بیشتر اطفال خرد سال مفوض به تدبیر الهانی که از حلیهٔ علم و عمل عاری بوده اند میشود و این امر موجب هلاک جمعی از آن معصومان میگردد معهذا برخی از وارستهٔ مزاجان غور و تبصر را بکار نمی برند و از مداوات آنها دست کش نمیشوند و ازینجاست که اکثری از گروه طبیبان هم بسبب قلت ممارست این وادی لابلد هستند

۲۵

لاجرم اوراقی مختصر موسوم به علاج الصبیان بضبط تحریر می آید و اکثر امراضی که
مخصوص صبیان است و سوای ایشان کمتر افتد اندراج می پذیرد من الله التوفیق و علیه التکلان

از جملهٔ امراض اس

ریح الصبیان است که آن را ام الصبیان و فزع الشیطان و ام الشیطان هم گویند
علامتش آنست که دفعةً بیهوش افتد و دست و پاها پیچد و چشمها برگردد و کف از دهن
پدید آید بالجمله حالتی شبیه بصرع عارض گردد چنانچه فقیر اکثر اطفال را بدین مرض معالجه
کرده است و عوارض و آثار مرض را اندک متفاوت مشاهده نموده طفلی بدیدم که جمیع
جفنین او متحرک بودند و پیغوله چشم جانب بالا متشنج شده تا آنکه سوادی در دیده مشاهده
نمی شد و مهره پشت متشنج و مشت بسته و در تمام بدن اختلاج عارض شده و در بعضی به و لب
و گردن مختلج بود و در بعضی نصف شق بدن اختلاج داشت و بعد این حالت طفل گریه
کند و کسل و ماندگی عارض شود و علامت نوع مهلک آن آنست که دوره زود زود شود
و شدائد دوره دوم از دوره اول بیشتر بود تا آنکه بدماغ و سر تشنجی رود و بیهوشی
دور و نزدیک شوند پس باید دریافت که از ماده گرم است یا سرد مثلاً اگر غلبه حرارت است از
حمی محرقه و حدت و گرمی لمس بدن و نفس و خشکی و تشنگی و امثال آن توان دانست
پس بترطیب و تبرید کوشند بادویه و اشربه و سعوطات و ضمادات و اطلیه بارده و تلیین
بطن بشیافات و ضمادات و خورانیدن ادویه ملینه و مسهله چون طبیخ خطمی و خبازی
و اصل السوس مقشر مرضوض و پرسیاوشان و شاهتره و بیخ کاسنی و تخم کاسنی و گل سرخ
و عناب و سپستان و عنب الثعلب و برگ گاوزبان و برگ سنای مکی با مغز فلوس و شیرخشت
و روغن بادام و دوشیدن شیر مرضعه بر تارک چند قطره در بینی و خرقه بشیر تر کرده باتراشه کرده

برسر گذاشتن و روغن گل یا مسکه مضروب بآب بر بدن مالیدن و اگر علامات غلبهٔ بلغم
باشد بتسخین آن کوشند صعتر و مرزنجوش و جندبیدستر و عود صلیب و زیره علی السویه مفیدست
و لعوق صمغ اجاص و دواء المسک و شیاف فضلهٔ موش موثر بدان ارزقک اسمه تعالی
فهمازکیا که در خصوص معالجهٔ این مرض بیشتر دیدم که زنان هندوستان از نقصان عقل خود
بمعالجهٔ این مرض ادویهٔ حاد و حار می دهند و آنکه از مادهٔ حاد ام الصبیان داشته باشد
بهلاک می انجامد و اطبای معاصر که خود صفراوی المزاج اند بمداوات بارده می دارند
و اطفالی که سوء مزاج بارد داشته باشند جان بجان آفرین می سپارند و واجب بر معالج
آنست که هر دو جانب را نگاهدارد و بعلامات و آثار غور و تامل و حزم و احتیاط کند و اولا
بدوای نرم بیازماید که دواء هم جاسوس بدنست پس از آن بمعالجه کوشد اما ادویهٔ مجربه
خاکسار اینست برای مادهٔ بارد جندبیدستر مشک خالص خون خرگوش خشک کرده موسیائی
اصیل ست لبان که خصی اللبان ست مفرده و مجموعه ایضا برگ زقوم نصف طولی در لوع
سراج گرم کرده و آب آن افشرده قرنفل یا فلفل کرد یا دارفلفل در آن سائیده بنوشانند
ایضا کرمی کوچک که در چوب درخت چک سینی میباشد و این حیه بیشتر طوطی میخورانند
پس آنرا در شیر مادر حل کرده بنوشانند ایضا و کرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد
همین تاثیر دارد ایضا همچنین کرمی که بر دیوارهای مکان میباشد و در جوف غلافی بصورت
تخم خربزه و سحیق قدری چوب پیارانگا با فلفل سیاه مفیدست ایضا کلس فحذوه الانسان
قدر الارز انفع ایضا چکانیدن قطرات خون شیره گرما گرم در گوش و بینی و لطخ الراس
بدان اثر تمام دارد ایضا و هم خون جانوری کوچک که در هند میباشد و بهندی لال و بعربی
اخیل گویند بدستور ایضا و حب حب السلاطین که صاحب مجمع الجوامع ذکر آن نموده بس مفیدست

۲۶

۲۷

ایضا وعسل خالص با عرق ادرک لیسانیدن سودمند ایضا وتعلیق عود صلیب ونوشانیدن
حلیب آن بعرق بادیان موثر چنانچه بیشتر اطفال خردسال را بدین مداوات صحت کلی
حاصل شده ومبادی تلیین طبع این مسهل مفیدست بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر
بادرنجبویه اسطوخودوس مُرّ و پهلی تخم تربال مرصبر سهاگه بریان برگ سنای مکی مغز فلوس
خیارشنبر روغن بید انجیر که حکمای فرنگ آنرا کستر ائل گویند وعطر بادیان که بزبان فرنگی
ایسنس ائل نامند هر یکی بقدر حاجت بدهند واین مرض اطفال را از حین ولادت تا به هفت سالگی
بیشتر عارض میگردد وبعده بندرت وگاه باشد که بتفرح وجوشش سر واورام تحلیل و دوزائل
گردد وگفته اند صرع اطفال بعد بلوغ خود بخود زائل میشود بشرطی که سوء تدبیر واقع نشود و
پس احوط آنست که اگر ماده قلیل بود هیچ دوا ندهند جز آنکه دست وپای او را بر گیرند مضطرب
شدن ندهند وبمعالجه مرضعه پردازند واز هرچه محرک این مرض ست طفل را محفوظ دارند چون
آواز هائله ونظر بسوی اشیای براقه ومهب ریاح وبر بلندی بردن وبلند داشتن
واز ینجاست که زنان اطفال را از دوش فراز کردن نمی دهند واز کرفس وگوشت گاو
وبز وجماع مرضعه را محترز دارند وبهترین تدابیر آنست که طبع اطفال را ملین دارند ومحتبس
شدن نمی دهند ومهد وملابس او را از مشک وعود صلیب مبخر وتر گردانند چون طفل
بی سبب گریه کند از مقدمه این مرض توان دانست **دوم عطسه متواتره**
واین یا از ورم حار باشد که در نواحی دماغ افتد علامتش حمی ودیگر آثار ورم پیدا
بودن **علاج** تبرید دماغ نمایند وروغن بنفشه وکدو وآب برگ کشنیز تر وبرگ
عنب الثعلب سبز وکاهو وامثال آن ویا از برودت دماغ باشد پس بادرنج
نرم کوفته همراه انبوبه در بینی دمند وگرده گوسپند یا بز را بسیخ کشیده کباب نمایند

و آبی که از آن چلمه در بینی قطور سازند و نیز زعفران با قدری قند نرم سوده بر آتش
گدازند و بخور آن به بینی رسانند و سر طفل بخرقه خشن بمالند و بلیلجه بویانند و بمرضعه
ایارج فیقرا دهند و زبان طفل را بخرقه خشن برگیرند و اندکی بکشند و نگاهدارند
تا آنکه لعاب بسیار از دهن بر آید و اگر طفل قوی البنیه و عطسه از حرارت باشد طبیخ
قشور حب المحلب بر سرش ریزند و مغز تخم خیارین و خرفه هر یک سه جز و مغز بادام شیرین
چار جز و با نبات نرم سایند و بلعاب بزرقطونا حب مقرص طیار بشکل عدس ساخته زیر زبان
دارند و رب السوس و دو دانگ و سمک الرمل و دو درم و تخم سلفاه با شیر مرضعه طبخ داده
لعوق سازند و بتجربه مولف رسیده که در حار نوشانیدن سحیق زهر مهره با دانه هیل
و طباشیر دو دو بار و سه بار که بریان خورانیدن مفید است و تلیین طبع و مسهل که گهٹی
در عرف هند گویند نهایت سودمند و تکمید دماغ و گرم داشتن آن بتعلیق و استشعان
سحوق و صره بسته نافع دیگر عطاش است و این را نزول الیافوخ هم گویند بجهت
اینکه تارک سر طفل درین علت فرو می نشیند و عطاش بدین سبب نامند که عطش
مفرط لازمه آنست و سبب این مرض ورم حار غشائیست از اغشیه دماغ علامت آن
تشنگی مفرط و فرو نشستن تارک سر گاه باشد که درد و وجع آن تا بحدقه چشم رسد
و رنگ رو و اکثر بدن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حدوث این علت بثورات
در سر ظاهر شوند علاج آن ترطیب دماغ است از چکانیدن شیر مرضعه و لبن الجواری
در بینی و یافوخ و خرقه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرق برگ سبز عنب الثعلب
و عرق برگ سبز خرفه و عرق برگ سبز کشنیز با نشاسته و قدری روغن گل و اندکی کتیرا
با حنای تازه کوبیده بر سر و تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل بخشکی

دگرمی کند دیگر تبدیل نمایند شیرهٔ تخم خرفه و لعاب شیر و زهر مهره بنوشانند و دیگر تدابیر
مبرده و مرطبه بعمل آرند و برای فرونشانیدن تشنگی اطفال خانه کدیری که جانوری
هندیست و از گل خانه در دیوار می سازد گرم کرده و در آب تطفیه نمایند و آن آب
بنوشانند یا رشتهای پوست نارجیل سوخته در آب سرد کرده نوشانیدن نیز و هندست دیگر
استسقا و این مرض یا موروثی می باشد یا از خوردن اشیای چرب و دسم عارض
گردد الاول لاعلاج له و در ثانی اگر بسبب فصول رطبه عارض شده است
پس اصلاح شیر مرضعه نمایند و از تکثیر شیر باز دارند و این روغن بر شکم طفل بمالند
صفت مرارهٔ گرگ سه درم روغن خیری دو درم بجوشانند تا مراره بسوزد و روغن بماند
و دیگر تدبیرات مناسبه نمایند دیگر **اجتماع الماء فی الراس** و این دو گونه است
یکی آنکه رطوبات داخل قحف بالای غشای صلب مجتمع شوند یا خارج قحف زیر جلد
گرد آیند **علامت** قسم اول دشواری تغمیض عین و جریان اشک از انست و ثقل عظیم سر
در یابد و سر بر داشتن نتواند و این نزد اطبا لاعلاج است پس بهتر آنست که کار
بر طبیعت واگذارند عجبی نیست که بعد نهوض و بلوغ بحال خود گراید مگر مولف این
اوراق از روی طب فرنگی معالجهٔ طفلی در ابتدا کرد و شفا یافت اعنی کلاهی مرهم
اسطکن که اهل فرنگ می سازند تنگ بر سرش نهاد و بالایش عصابه مستحکم بست بروز
پنجم یا ششم می کشاد و باز می بست تا آنکه در مدتی قریب بیکسال صحیح شد لیکن از داخل
هم رعایت تدابیر مسخنه و مجففه مخصوصهٔ دماغ مرعی بود و قسم دوم را عسیر البرء شمرده اند
و در تدبیرش اضمدهٔ محلله بکار می برند و تکمید با قاش لیمو که بر آن قدری نمک و قدری
زرد چوبه مسحوق پاشیده باشند و اجازت نشق هم بدرجهٔ مجبوری داده اند و در ابتدا

بستن پارهٔ اسرب مدور بر موضع مؤلف مفید است تا زمان تالیف این رساله پیش مؤلف
هم دو طفل مبتلای این مرض آمد یکی هشت ماهه بود و سرش از جانب مؤخر بقدر
سه وجب بزرگی و کلانی داشت از نشتری ساخت فرنگستان که مخصوص این کار است
شگافتم زرد آبی برآمد بعده باستعمال مراهم مدمله به شد دیگری نعم پنجساله و جمله سرش
بزرگی هندوانهٔ بزرگ بود شگافتن آن موضع را مناسب ندیدم آخر کار جان بحق تسلیم کرد
دیگر کزاز و آن تشنجیست که ابتدا کند از عضلات ترقوه و ممتد سازد و آنرا بسوی قدام
یا خلف یا راستا یا چپا و این را بفارسی ریحک گویند و این دو گونه است یکی آنکه از سوء تدبیر
پیچیدن در قنداق و قماط یا گرفتن در بر و دوش یا جز آن خلع عظم گردد و این را بعرف
اهل هند هنسلی جانا گویند علاجش اعادهٔ آنست بصورت اصلی بوساطت قابلهٔ هوشیار
یا طبیب مشاق و ماهر کار دوم بسبب رطوبت فضلات دماغی یا سدهٔ آن بهم رسد
و آخر کار دندانها بر هم افتد و این را کزاز ضاغط خوانند و لا علاج است و در عرف
هند جمجوگا گویند علامتش آنست که اول طفل گریه کند و پستان کم در دهن گیرد
بعده قوت مکیدن ساقط شود و تحریک هر دو جبه باطل گردد و دندانها بر هم نشینند
و بیشتر این مرض بسبب برودت که از سوء تدبیر مرضعه بهم رسیده باشد عارض میگردد
و در هند تا اربعین احتیاط کلی میدارند علاجش آنست که در ابتدا بدن را بروغن بنفشه
چرب نمایند و روغن نیمگرم در طشتی ریخته طفل را در آن نشانند و محافظت از هوای
سرد کنند و دیگر تدابیر فالج و لقوه است و آنچه مؤلف تجربه کرده آنست که فی الفور
مسهل دهند باین اجزا بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه مرور پهلی تخم بڑهل
تنکار بریان انگزه بریان دار فلفل زنجبیل انجیر زرد مصبر پودینه زیره سیاه مغز

مغز فلوس روغن بید انجیر و روغن بادام یا عطر بادیان بعده مومیائی و شاک
وجند و خون خرگوش و ست لبان و عطر دار چینی مفرده او مجموعه دهند و زنجبیل
و دار شیشعان و قسط سائیده صره بسته در گلو اندازند و برگ تنبول منگله با جوز بوا
و بسباسه و قرنفل خائیده لعاب آنرا بر لوح چراغ گرم کرده بنوشانند و هوای خانه
گرم کنند و سپند و کبریت و فلفل سیاه و سبوس گندم بخور نمایند و ابابیل یا شپره
یا آشیانه بیا که در هند جانوریست معروف و آشیانه آنرا جهونج گویند بر بالین طفل
آویزند و دو سه قطرات خون اخیل بر سر مالند و در بینی چکانند و کبوتر صحرائی ذبح
نموده از گوشت گرم آن تکمید نمایند و خون شپره هم در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن
سودمند و فتیله از موم و کبریت و نفط و قرنفل و خون شپره خشک کرده و خون بوزنه خشک
کرده و خون اخیل خشک کرده و خون خرموش خشک کرده بسایند و مقابل منخرین بسوزانند
و از انجمله کثرت بکا و سهرست و این هر دو را اسباب بسیار اند یکی آنکه بسبب درد گوش یا درد معا
یا درد چشم یا جراحت باشد علاجش علاج عضو مؤفست دوم آنکه بسبب فساد شیر باشد
در معده علامتش آنست که شیر فاسد از قی بر آید علاجش اصلاح شیرست بهر تدبیری
که مناسب بود سوم آنکه بسبب الم و اذیت حادثه از تقمیط بود علاجش تدهین و مالیدن
بدن بر نعست چهارم آنکه مقدمه صرع بود کما مرّ ذکره و تدابیر جامعه این محل
خوابانیدن اطفال و گهواره و غنا به لحن حزین و صرف طبیعت بلعب و بازی
و حیله های تنویم دیگر فرع در نوم یعنی طفل در نوم بسبب دیدن خوابهای هولناک
بترسد و سبب این یا آنست که در بیداری از چیزی ترسیده باشد و آن صورت
در خیالش استقرار یافته هر گاه بخواب رود حواس ظاهره معطل گردد و عقل مدبره

بیکار شود پس همان صورت خیالی جلوه نماید و موجب خوف گردد علاجش
همین ست که بتدابیر و حیلهای مناسبه زوال خیال او نمایند و بران شی که ازو
ترسیده است دلیر گردانند و به لعب بازی آن خیال را محو سازند و در ابتدا برنج
پاکیزه بشویند و غساله او بنوشانند و خاکستر استخوان سرطان با نبات بخورانند
و همچنین خرفه بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات بخورانند یا بجهت امتلای
معده و فساد غذا بخارات فاسد مرتفع شوند و متخیله در نوم خیالات هولناک مشاهده
کند و ترسد یا این که معده متاذی شود و بباعث مشارکت محاذات دماغ
هم اذیت یابد علاجش تقلیل طعام است و خوابانیدن در گهواره و جنبانیدن آن
و لیسانیدن اندک عسل یا مصطکی و طباشیر و دانه هیل و دیگر تدابیر جودت هضم و تقویت
معده یا اینکه مقدمه جدری و حصبه باشد علاجش در مبحث او بیاید و گاه باشد
که از ماده کابوس حالتی مانا بدان عارض شود و تدبیرش تدبیر ریح الصبیان ست
دیگر فزع در یقظه یعنی ترسیدن در بیداری و سبب آن ضعف نفوس و قوت ادراک
ایشانست علاجش همانست که در فزع النوم گذشت دیگر زکام و نزله و بیشتر
این علت بسبب رطوبت ادمغه ایشان می باشد تدبیرش آنست که مرضعه از نوشیدن
آب سرد و استعمال میوهای رطب و بارد و حموضات و لبنیات باز دارند و سرهای
اطفال را با پارچه های پشمی و ریشمی مثل شال یا فلالن که ساخت فرنگست
بپوشانند و مرضعه و طفل حکم استعمال چای ختائی دهند چنانکه رسم ست بی امتزاج
شیر دیگر وجع الاذن یعنی درد گوش علامتش آنست که گریه بی سبب بسیار کند
و اگر اندکی کبر داشته باشد دستهای خود جانب گوش آرد و اگر دست او جانب

گذارند خاموش شود و اگر بنا گوش آنرا یا گوش بیرونی را حرکت دهند اذیت یابد و گریه کنند و سر و گردن به پیچید علاجش آنست که حضض و صعتر و ملح طبرزد و عدس مرکی و حب حنظل و ابهل مجموعةً او مفردةً در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اشنه شفنا لوجوش دهند انفع باشد و چکانیدن عسل با زهره گاو یا آب برگ نیم یا آب برگ بکاین که آزاد درخت است یا تخم رازیانه و حلبه خایید ه قطور کنند و اگر ملح الطعام با قدری روغن گاو نیم گرم چکانند یا عرق برگ شکهه درسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خاییده یا اندکی افیون با شراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه با برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین در آب جوشانیده از لوله کوچک که سوراخ آن بقدر منفذ گوش باشد بخور دادن سودمند است و این هیچمدان بارها تجربه کرده که پزشکان فرنگ روغن بید انجیر که بزبان شان ویل نامند و آن روغن زرد رنگ تند بو می باشد در هر قسم اوجاع اذن بلکه قروح اذن هم نافعست و اگر وجع اذن بسبب حرارت باشد علامتش بحوق حمی ست پس یک دو زلو کوچک یعنی بچهای زلو در بن گوش بچسپانند و رعایت تلیین بطن ملحوظ دارند و شیر مرضعه تقطیر فرمایند و اگر سبب درد رفتن آب در گوش باشد چوب بادیان یا گز یا بید بقدر سوراخ گوش گیرند و یک طرف آن پنبه بپیچند و چرب سازند و مشتعل سازند و طرف دیگر آن را باندرون گوش گذارند تا آب منجذب گردد و یا پاره اسفنج که ابر مرده باشد از ریسمان بسته در گوش اندازند و بکشند مگر بهر حال چکانیدن دوای شدید الجذب ممنوعست و اگر درد گوش

بجهت قرحه بود بعد انفجار قیح دمده آید علاجش آنست که قدری عسل با عرق برگ نیم
چکانند هرگاه زخم صاف گردد گنگن ڈهول در سر لوله نهاده در گوش نفوخ کنند و برای
انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ بکاین و برگ آس هندی
که بکلاباس مشهورست و برگ توت و جز آن و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته
بیرون گوش بندند و دیگر حکة الاذن یعنی خاریدن گوش اگر بسبب درد بود علامت و علاج
آن گذشت و اگر بی درد بود خاریدن گوش دلیل وسخست علاجش آنکه قدری حلبه در
شیر زنان پزند تا اثر آن در شیر حاصل آید پس در گوش چکانند و یا فتیله با عسل آلوده در گوش نهند
سودمندست و اگر بخارات صفراویه سبب آن بود پس فتیله بروغن گل و خل آلوده در گوش نهند
یا عرق برگ سبز ترب با عسل نیم گرم نموده بچکانند و دیگر سیلان رطوبت از گوش ست
و آن رطوبت صدیدی زرد رنگست و سببش یا قرحه باشد و علامت آن تقدم آثار ورم
و بثورست و وجود درد در ابتدا علاجش آنست که چند روز معالجه ننمایند تا خوب صدید
ازان برآید بعده عسل در شیر زنان پخته در گوش چکانند و قدری از زروت سوده بعسل ممزوج
کرده در گوش گذارند و یا از عسل و شب یمانی فتیله نهند و مرمکی در روغن گل حل نموده
نیم گرم در گوش اندازند و قانونی که درین باب مستعمل فقیرست آنست که اولا
عسل خالص با عرق برگ نیم نیم گرم در گوش چکانند چند روز تا خوب ریم برآید و قرحه
صاف گردد پس ازان گنگن ڈهول و پر طاؤس و کاغذ سوخته و شب یمانی مفرده او مجموعه
نفوخ سازند و اگر جهت تنقیه از ریم برگ نیم در آب جوشانیده از راه مزرقه که
مخصوص بهر این کارست گوش را صاف کنند زود زود مفیدست و همچنین قدری
مهاوڑ در شیر مادر حل کرده در گوش چکانیدن و قدری زبد البحر با شنجار یا کوڑی

سوخته در عرق لیمو آمیخته در گوش قطور کنند یا بسبب اینکه رطوبت در دماغ زیاده شده باشد علاجش آنکه تقلیل رطوبت دماغ نمایند و قطعه صوف در عسل و خمر و شب و زعفران و قلیلی نطرون آلوده در گوش نهند و زعفران و عفص در شراب حل کرده چکانند و اگر رطوبت اندک سیلان داشته باشد بهتر است که بحال خود گذارند دیگر رمد است و آن عبارتست از ورم ملتحمه علاجش آنکه تا سه روز معالجه نکنند و کله پاچه غذای مرضعه سازند و از غذای چرب و روایح طیبه پرهیز نمایند اگر چشم بهم چسپد پنبه با شیر مرضعه آلوده نهند و قدری در گوش چکانند و پنبه کهنه بدود گز یا سرگین خر گرم نموده بر پشت چشم گذارند و ببول گرم شستن مفید است و شیر دختر برای پسر و بالعکس سودمند و زیره و مغز گردگان سحق بلیغ نموده باب دهن بر کف دست گذاشته بسیار بمالند و بر روی پنبه گذاشته شیر بر آن دوشند و بر پشت چشم بندند و حضض مکی در شیر حل کرده ضماد کنند و تشمیزج در سرگین خر آب طبخ دهند تا نرم گردد پس برآورده مقشر نموده مغز آن را بر گیرند و نصف وزن آن نبات و مامیران سائیده در چشم کشند و اگر انزروت بشیر خر پرورده بجای مامیران داخل نمایند بهتر است و بعد پاشیدن این دوا پنبه بروغن آلوده بر سفال پر آب گذارند بعده بر چشم نهند و بالای آن قرص از گل پاک سرشته تر نهاده بعصابه بندند و گلوده یمانی و قرنفل و شب یمانی بریان و افیون در ظرف کاسه از نوفل یا فلوس مسی سائیده با قدری روغن کنجد در چشم کشند و بعضی برگ تمر هندی هم می اندازند و شب یمانی در پنبه پیچیده دود آن بر گیرند و از میل حسب بچشم کشند و همچنین دود افیون دیگر التصاق جفن و آن بهم چسپیدن هر دو پلک چشم ست علاجش آنست که هر صباح چشم را ببول گرم بشویند

وسر نمایان در چشم گشته یا دود چوب گز در مرضعه را از تناول اشیای بارده رطبه
منع سازند و اگر از صداع این حالت بهم رسیده باشد بتدبیرش پردازند و دیگر تناثر
اشفارست یعنی ریختن پلک واین یا از فرط جفافست یا کثرت رطوبت در اول
سعوط شیر مرضعه یا روغن بنفشه و تکمید چشم بآب گرم و شستن سر و بدن بآب نیم گرم
و اکتحال بسحیق لادن با روغن سود مندست در دوم تدابیر تقلیل رطوبت فرمایند
دیگر غموض ست و این عبارتست ازانکه طفل چشم خود را بپوشد و باز نتواند کرد
و در هندی معروف بچهچیان ست و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظه در سرست
علاج اصلاح لبن مرضعه است و مالیدن سر طفل بخرقه خشن و غسل جمیع بدن
بآب سماق و عطسه آوردن و مولف این اوراق غسل راکه از طبیخ برگ نکهی روکه
که درختی هندیست خیلی نافع یافته و بریدن پلک بمقراض نیز سودمندست و اگر
این مرض با طالت کشد بهلاک می انجامد پس باید که فی الفور تدارک آن نمایند
و نوشانیدن طبیخ خوشه ممرکهی که حشیشه هندیست مفید یافته چنانچه فرزند من
شرف حسین بارک الله فی عمره بماه هفتم از ولادت بهمین عارضه مبتلا شد و
تدابیر متنوعه نمودم سودی نکرد آخر کار مرضعه دیگر نوکر داشتم وحبی بقدر نخوده
از دار فلفل و زنجبیل و صبر و کندر و هین و خون خرگوش و روده خارپشت و نکس
ساخته بخوردنش دادم هنگام شب تپ گرفت و لعاب و رطوبات از دهن او آنقدر
بر می آمد که تمام شب نوبت خواب نرسید و سینهٔ او را بر تکیه گذاشته و اژگون
دراز کردم و سیلان رطوبات علی الاتصال بود که سلسلهٔ آن منقطع نمیشد
دو روز و شب بهمین حال گذشت و آخرش شفا یافت با آنکه تن لاغر او مانا بقاب

۳۶

بقالب تشریح گردیده بود اینک ما شاء الله بپایان سال دوم ست و بعضی اهل تجربه
شانها بر قفا و هر دو کف دست و پا می کشند و انقلاع می یابند دیگر ایصال چیز ست
در مجرای انف و این بیشتر از عطسه یا سرفه که هنگام خوردن طعام آید واقع می شود
چه بسبب حرکت عنیف چیزی که در دهن باشد در مجرای انف جهد و همانجا بماند و طفل
بسبب ضعف قوت آن را نتواند بر تاب کرد خصوصا طفلی که بتکلم نیامده که بیان کند
و آن چیز در همان جا بماند و دغدغه نماید و متعفن گردد و بخار آن بدماغ رسد و بدین سبب
متوحش باشد و بغذا رغبتی و میلی نه نماید و ضعیف و نحیف گردد و تنفس از انجانب نتواند کرد
و هر ساعت دست بدانجانب برد و بمالد و از اینجاست که عورات خاریدن بینی را مقدمه
مرض می فهمند علاجش آنست که بینی را از اندرون و بیرون تمام چرب نمایند
از روغنی که دران قدری موم گداخته باشند تازه و خشک نگردد و طفل را بر پشت
بخوابانند و چند قطره در بینی چکانند و دهن او را بدست محکم گیرند و دهن خود بر منفذ بینی
مسدود نهاده و بدمند و متعاقب آن در منفذ مخالف بدمند تا آنچه دران باشد بر جهد
نماید و آنچه از خارج در بینی در آمده باشد بهمین تدابیر بیرون آید و تهاون و غفلت نکنند
چون دیر بماند متعفن گردد و فساد عظیم آرد و اگر آن چیز نمایان بود از موچینه یا منقاشی که
برای این کار اهل فرنگ ساخته اند بر آرند یا رشته ابریشمین دوتا کرده از ان بر آرند دیگر
سده انف ست و آن بیشتر اطفال را عارض گردد بحدی که قادر بر تنفس نباشند
و سبب این رطوبات غلیظه هست علاجش اصلاح شیر ست و ریختن آب گرم بر سر آن
و انکباب بر بخارات و مالیدن سر بدست بملایمت یا بخرقه خشن و از انجمله قلاع ست
و آن بثور صغار اند که در غشای فم و لسان پدید آیند پس آنچه بی عفونت باشد قلاع نامند

وانچه با عفونت بود آکله خوانند و اینها انواع اند اسلم ترین همه قروح سفید ست و ردائترین
همه سود و در درجه اوسط سرخ و زرد ست و ازین الوان استدلال بر انواع خلط می شود و
بحسب آن از تنقیه و تعدیل علاج نمایند و برگ گاوزبان سوخته و بنفشه یا گل سرخ
یا اصل السوس یا سویق ذرور کردن سودمند ایضاً مرهم عفص قشور کندر علی السویه نرم سوده
بعسل ممزوج کرده بمالند و شستن دهن بشراب یا ماء العسل جهت تنقیه قروح مفید و عروق الصفر
و قشور الرمان و سماق و جلنار مکه ۲ درم شب یمانی ۲ درم سوده دارو و ترنجبین سوده هم
مفید ست و برای ابیض مالیدن روغن گل و آرد عدس و کافور و طباشیر و کشنیز محرق
بهتر ست و در نوع سرخ آن نشتر زدن و کعک محلول و روغن گل مالیدن سودمند ست
و در نوع اسود آن مالیدن قیروطی موم و شیر و روغن گل و اسفیداج رصاص و قلیلی از
سفیده بیضه مرغ مفید و در هر سه اقسام آن ذرور طباشیر و دانه هیل و کتهه سپید
مجرب مولف و اگر کبابه و غبار کادی اضافه نمایند سریع التاثیر و همچنین و جاییکه
در سقف خانهای اتون باشد یا دودی که زیر تابه بچسپد با لنگن و هول مفید ست
دیگر لذع لثه و آن گزیدن لثه است و طفل لثه ها بخاید و انچه بدست آید ازان بمالد
و این حالت بیشتر وقت بروز دندان عارض می گردد بسبب توجه ماده حار بدان جانب
برای شگافتن لثه و برآمدن دندان یا بسبب انصباب بلغم مالح بورقی باشد که از دماغ
بدانجا ریزد علاجش آنست که بمالند و بروغن و موم تکمید نمایند و مسکه و شحوم حیوانات
وامخاخ آنها بمالند چون مغز ساق گاو و مغز سر خرگوش و مالیدن شیر سگ نیز
مفید ست و عصاره برگ عنب الثعلب با روغن گل ممزوج کرده انگشت بدان آلوده
بمالند و چون دندان بروز نماید سر و گردن و بناگوش و فلکین با بادهان مناسب چرب نمایند

۳۹

واندکی در گوش چکانند وطفل را از مضغ وخاییدن اشیا باز دارند دیگر ورم لثه است
وآن هم هنگام نبات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ نمیکند وموجب تفرق
اتصال می شود ووجع می آرد واین معنی سبب جلب واجتماع مواد میشود ونیز بحسب قرب
دماغ وکثرت رطوبت رادمغهٔ ایشان انصباب ماده می گردد علاجش تریخ ست نفوخ
وملایمت وفشردن لثه وخل وعسل ممزوج کرده بروغن بابونه یار مُوده بمالند واگر قدری
نمک اضافه نمایند سریع التاثیر شود درینحو حال اطبا براطنه لثه را از نیشتر مدو الراس
می خراشند وچنین نفع می بخشند وموجب سرعت بروز دندان وحبس اسهالی که از
نبات آن عارض باشد می شود وصورت نشتری که بدان خراش
می کنند برین گونه است
دیگر استرخای لهات وآن شست شدن وآویختن ملازه است که بنظر معلوم شود
علاجش برداشتن ملازه است بخاکستر او بانگ نرم سوده بگرم کرده وقت بیدار شدن
یا با شبت یا بی ممزوج بروغن وعسل وبازه با سرکه سوده بر سر مالیدن یا نشاسته
وگل ارمنی بر سر مالیدن وبعد برداشتن لهات ادویهٔ قابضه بر سر وگردن گذاشتن
وشاخهای باریک بر گردن کشیدن واز رومال هم بر می دارند طریقش معروف است
دیگر سرفه واین اکثر بسبب رطوبات باشد علاجش آنکه بادیان وفای خشک
اصل السوس مقشر عناب سپستان بنفشه گاوزبان انجیر زرد در آب جوشانیده
از عسل یا نبات شیرین کرده سه روز بنوشانند بعده اگر حاجت افتد مغز فلوس خیارشنبر
وترنجبین وروغن بادام دران اضافه نمایند وقدری پشم نرم گوسفند بر دو
چوب گز گذارند وآن پشم را بر سینه بندند وشبانه روز دو مرتبه تجدید بخور کرده باشند

ومحافظت از هوای سرد و اجتناب از آب نمایند و قدری ایارج به عسل آمیخته از انگشت بر
زبان مالند تا قی آرد و حب از صمغ عربی و کتیرا و مغز بهدانه و رب السوس و فانیذ دهند
و لعاب بزرکتان با عسل لیسانیدن سودمندست و همچنین لعوق شربت وفا و ایضا
حبه سفید که در میان سیاهی چشم گوسفند میباشد بگیرند و خشک نمایند و با نبات بسایند و در شیر
مرضعه حل کرده بنوشانند و مرکی بقدر یک حبه خورانیدن سودمند و خورانیدن حلوای بادام
مفیدست و کاکره سینگی در شیر مادر حل کرده لیسانیدن سودمند و آنچه بتجربه فقیر رسید
اینست که خسته هلیله یا چهوچهی مکا یا ماهی خرد که بهندی بهوریه چهلی گویند سوخته با نمک
خورانیدن نافعست و همچنین عسل را با قدری نمک بر آتش گذارند تا مروق شود و بس
زلال صافی آن بنوشانند و ایضا عرق برگ اروسه و عرق ادرک و عسل ممزوج
کرده قدری کاکره سینگی و دار فلفل سوده ممزوج نموده بلیسانند و نیز رب السوس
خالص مغاثله که از ولایت فرنگ می آید و بزبان ایشان لیکرس گویند مفیدست
و همچنین شاخ گوزن محرق و برگ پان بنگله با اجواین بر لوح چراغ گرم کرده و خاییده
لعاب آن در دهان طفل انداختن سودمند **دیگر ذات الریه** که آنرا بهندی حبه دبه
و هم عارضه پسلی گویند **علامتش** سرفه و ضیق النفس و هنگام تنفس گو افتادن زیر قرغه
و گریستن و این دو گونه است **یکی** آنکه از ماده حار بود **دوم** آنکه از ماده بلغم بود
علامت قسم اول آنست که با تپ بود **علاجش** تلین طبع بمطبوخ عناب و حب الثعلب
و گل بنفشه و مغز فلوس خیار شنبر و شیر خشت و روغن بادام و شیافات لینه و بعد از ان
آنچه در معالجه سرفه گفته شد بکار برند و دیگر مبردات مناسبه دهند **و در قسم دوم**
تدبیر آنکه در ام الصبیان گفته شد بعمل آرند **دیگر سو تنفس** در این بیشتر اطفال را

از نزول بلغم بر سینه می باشد علاجش بجنسه علاج سرفه هست و مالیدن بیت بر بن گوش و بن زبان و آب گرم در دهن چکانیدن و لعوق بزر کتان با عسل دیگر **خرخره در خواب** و سبب آن کثرت رطوباتست در ریه بجهت آنکه چون حرارت میل باطن کند رطوبات را بگدازد و در ریه مجتمع گرداند پس مزاحمت بمجرای نفس شود علاجش آنست که ماء العسل گرم گرم قطره قطره بخورانند و تخم کتان و زیره با عسل بلیسانند و رب السوس در دهن دارند و گاه هست که این خرخره منذر بصرع باشد علاجش آنست که جند بیدستر و عود صلیب بخورانند و دیگر تدبیرات صرع بکار برند و گاه از زوال عضله طرجهالی باشد علاجش اصلاح آنست بدست قابله دیگر **انطباق مری** است و آن عبارتست از برهم نشستن اجزاء مری و علامتش اینست که شیر و آب گلو فرو نبرد مگر اندک اندک و جرعه جرعه و سبب آن استرخای عضله ماسکه فم مری است علاج غرغره بافنجنج و ماء العسل است دیگر **فواق** و این مرض اگر بکثرت باشد پس قدری جند در آب حل نموده بلیسانند و اگر طفل شیرخوار نباشد جند در سکه حل کرده بلع نمایند یا در گلاب و ترسانیدن و تجیه ساختن و غافل داشتن باشیای عجیبه مفید است دیگر **قی صبح** و آن عبارتست از قی که بامداد آید و این را سه سبب است یکی بسیاری خوردن شیر علاجش باز داشتن از شیر دوم اجتماع رطوبت بلغمی در معده علامتش خروج بلغم است در قی علاج قدری قرنفل سوده تنها یا با آب سیب شیرین یا با شیرین خورانیدن و حابسات ضعیفه مثل گل سرخ و ذفر و عود هندی و امثال آنها با آب سیب یا به ساییده بخورانند و همچنین عود هندی سوخته بشیر حل کرده لیسانیدن مفید است سوم سبب انصباب صفرا علامتش خروج صفراست در قی و با طعام آن علاج زرشک حب الرمان سماق پودینه فلفل ساده نمک طعام ساییده بلیسانند و طباشیر گل و دانه ...

۴۱

در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن سودمند و فادزهر معدنی مفیدست و فادزهر حیوانی نیم دانگ
و گل ارمنی یک دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا دوغ یا شراب نعناع خورانیدن مفیدست
و جوارش فواکه و شراب مصطکی و سکنجبین سودمند **دیگر ضعف معده** ست
و این اکثر اطفال را بجهت فساد شیر عارض می گردد **علاج** اصلاح شیرست بحسب
سبب و بعد تقویت معده آب به با قلیلی قرنفل و مشک خورانند و نوشدارو دهند و سفوف
اسطو و پوست اندرون سنگدان خروس با نبات سفوف کرده و مداومت این سفوف نمودن
بادیان پودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود هندی
مصطکی اضافه کنند **دیگر تجبن لبن در معده** و آن عبارتست از بسته شدن شیر
در معده و بیشتر این عارضه بجهت آن می افتد که جهال انفحه برای حبس اسهال بخورانند
و همدرین نزدیکی شیر هم خورانند پس باعث انتفاخ شکم و غشی و تنگی نفس و عرق سرد
و تپ لرزه می گردد **علاج** شبت و پودینه در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته گرما گرم
بنوشانند و انفحه خرگوش با آب بالنگو مفیدست چه از خواص پنیرمایه آنست که شیر سائل را
منجمد و منجمد را سائل می گرداند و حب قرطم نیز همین عمل دارد و نیز قدری خاکستر چوب انجیر
در آب اندازند و قدری بدارند تا خاکستر ته نشین گردد پس آب صافی آن بگیرند و باز
خاکستر دیگر دران کنند همچنین پنج مرتبه عمل نمایند بعده این آب بخوردن طفل دهند
و اگر ازین تدابیر نگذارد پس قی کنانند و شیر بز بنوشانند که درین شیر خاصیت تذویب
شیر بسته است **دیگر اسهال** است و این اکثر هنگام برآمدن دندان عارض می شود
علاجش آنست که بحبس آن مبادرت ننمایند لیکن هنگامی که بافراط انجامد پس اصل
علاج آنست که بتدبیر سرعت نبات دندان کوشند بدانچه مذکور شد و فادزهر معدنی یا شیر زیره سبز

۴۲

و بادیان و دانه هیل و طباشیر یا شیره برگ نوشته ام غیلان یا شیره غنچه نا شگفته انار تر

و جفت قطعه خذف سنگ تاب نموده دران سرکنند و مغز بیل باانذکی نبات و طفل را بعد

هر مجلس عرق برگ لسان الحمل نشانیدن و پنیر تازه بی نمک و گل ارمنی و صمغ عربی بریان نفل

کردن و زرده بیضه مرغ نیم برشت خورانیدن مفیدست **وانچه بتجربه مولف رسیده**

آنست که کوکنار بقدر دو ماشه جوکوب نموده شب در اب ترکرده صباح بادیان بریان

و زیره سپید بریان در اب مذکور شیره براورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشانند

و همچنین پوست درخت فالسه شب در اب ترکرده صباح آب لال آن از نبات شیرین نموده

بنوشانند یا شیر درخت گولر در بتاسه بخورانند **قسم دوم** آنست که بعد باز گرفتن شیر عارض

شود پس بهترین **علاج** اعاده شیرست بعد اصحت در فصل و موسم موافق باز دارند **قسم سوم**

بسبب سده کبد یا ماساریقا عارض گردد **علاج** آنست که بتقویت کبد و معده و مفتح سده

کوشند و بادیان و نوشدارو که گاه خورانند و بهترین تدبیر نزد مولف آنست که حب ملوی

که از فرنگستان می آید یک حب صبح و یک حب دو پهر و یک حب شام بلع نمایند **دیگر**

اعتقال بطن ست و این مرض اطفال را بسبب غلبه رطوبات یا عدم انصباب

مراره بامعا عارض می شود **علاج** زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا سازند و روغن زیت

بر شکم بمالند و شافه از صابون و زبل الفار و روغن بید انجیر یا روغن گل و شکر سرخ

یا عسل کنند و مسهل دهند **دیگر مغص** ست و آن پیچش روده باشد **علاج** آب و روغن زیت

قدری نمک آمیخته گرم نموده در مثانه گوسپند پر کرده تکمید بدان نمایند یا پشکل گوسپند

در صره بسته تکمید کنند و نانخواه سائیده با سپیده تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند

و نیز خردل سپید و جوزبوا محرق و برگ سرو خشک کرده و نانخواه محرق و برگ سداب

وتخم لیمون وانجدان محرق وبادریون مساوی الوزن در آب جوش دهند چون اندکی
بماند صاف نموده برابر آن روغن کنجد داخل کرده باز جوش دهند تا آب بسوزد و
روغن بماند پس قدری ازین روغن بر معده و مقعد بمالند ریاح بسیار مندفع گردد ونانخواه
بر آتش بخور کرده پنبه بدان گرم نموده تکمید کنند و قدری انگزه بریان یا سهاگه بریان
در شیر مادر حل کرده بنوشانند و گاه باشد که سبب آن سوء مزاج حار باشد پس تدبیر آن
کوشند و اصلاح شیر نمایند **دیگر نتو سره** است و آن عبارت از بلند شدن ناف طفل
باشد و این دو گونه است **یکی** آنکه از روز ولود یا همدران نزدیکی بسبب تدبیری
قابله بهم رسد **علاجش** اصلاح آنست از ربط و بستن آن **دوم** آنکه بسیاری گریه یا صیحه
یا جز آن موجب انشقاق صفاق گردد یا بسبب اجتماع رطوبات یا ریاح یا روییدن
گوشت زائد در پوست ناف یا بجهت انشقاق یا انفتاح عرقی خون دران موضع مجتمع
گردد **علاجش** آنست که از اشیای نفاخه اجتناب نمایند و قطعه ثقیلی از اسرب
یا خریطه که دران اسرب سوهان زده و سرمه مسحوق پر کرده باشند بر روی آن
گذارند و بران پارچه بندند تا از ان موضع نجنبد **و در ریحی** کاسرات ریاح باستعمال آرند
و بستن کیسه بادیان و نانخواه و زیره مسحوق مفید است **و در رطوبی** ادویه محلله کابزر
وسعد وآرد جو وسرگین گاو یا بشکل گوسپند ضماد نمایند **و در لحم زائد** بر جالی و گذارند
چه علاجش قطع است و در قطع خطر عظیم است لیکن اگر موی دم اسپ بندند و هر روز محکم
بسته گره داده باشند تا آنکه در چند ایام ساقط شود مفید خواهد بود و آنچه از انشقاق
یا انفتاح باشد زلو چسپانند و درین حالت رنگ سره نیلگون میباشد پس از
ارسال علق ادویه مناسب علاج کنند **و گاه باشد** که سره بجهت ناقابلی قابله

۴۵

ورم کنند پس شنگار که هوچویه است و ابوخلسا هم گویند و علک البطم و روغن کنجد مخلوط کرده
اندکی طفل بخورانند و بر ناف او نیز بمالند و مرداسنگ و اسفیداج با آب عنب الثعلب سبز سوده
حوالی ناف ضماد کنند و اگر ریم در ناف افتد پس علامتش آنست که ناف و بخته گردد
و ریم دهد و حوالی آن سرخ شود علاج ذرورات مجففه بپاشند مثل مرداسنگ محرق
مغسول و اسفیداج و سنگجراحت و گل ارمنی و دم الاخوین و کات سفید و غبار الرحی و امثال
آن و بر حوالی ناف صندل سرخ و جدوار و حضض با آب کشنیز تر ضماد کنند و اگر ازین تدابیر
زائل نشود و طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد و عدد زلوی کوچک حوالی ناف بچسپانند
سپس آن ذرورات مجففه بکار برند و یکر زحیر و آن عبارتست از پیچش معای مستقیم
علامتش آنست که طفل بهر اندک مدتی محتاج تبرز گردد و اخراج نشود مگر رطوبتی
قلیل المقدار لزج مخاطی و این اکثر صبیان را بجهت رسیدن برودت باسافل عارض میگردد
و گاه باشد که از صفرا بود علاج اول حرف و کمون مساوی الوزن کوبند و بیزند و بر ز
گاو کتهه بسرشند و با آب سرد بخورانند و نیز گاورس یا خاکستر گز یا خاکستر گل کوبند در خرقه بسته
گرم نموده تکمید نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشاندن بر آجر نو تافته و خرقه بران نهاده
سودمندست و در قسم دوم بزور بارده بخورانند و تا صدق و کذب زحیر متیقن
نگردد مبادرت در حبس آن ننمایند و نیز زرده بیضه مرغ با روغن سرشته نیم گرم نموده طفل را
بران نشانند بنوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثرست ازان جمله دیدانست
و آن چار قسم می باشد یکی طولانی دراز که حیات نامند دوم عریض و پهن شبیه تخم کدو
و این را حب القرع خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیره گویند چهارم ریزه
باریک شبیه بکرمی که در سرکه بهم رسد و این را دود الخل نامند و این نوع را در هند چنونه گویند

وبیشتر همین قسم باطفال عارض میگردد علاج اسهال است سپلاس یا پڑه ولسان العصافیر
تخم وآب کریله وافسنتین رومی وبرنگ کابلی وزهره گاو وتخم حنظل ومالیدن بیت الانفاق
بر مقعد وتجربهٔ مولف رسیده که مالیدن ٹربن ٹاین که روغن فرنگست از جبال لنا هم
می آید خیلی نافعست دیگر خروج المقعد واین مرض اطفال ابیشتر بعد اسهال وزحیر
لاحق میشود علاج آنست که چرم غربال کهنه را بسوزانند ونرم سوده مکرر بران پاشند
وجفت بلوط ومازو ودم الاخوین وکهربا وگل ارمنی وکات سفید هندی کوفته
بیخته در پارچهٔ باریک بسته بردارند ودر آب مطبوخ قشور رمان وآس وجفت بلوط
وگل سرخ وشاخ گوزن محرق وکاغذ سوخته وسم بز سوخته وشب یمانی وگلنار فارسی
ومازو علی السویه در آب پزند پس صاف نموده آبزن نمایند وجهت تحلیل ورم
مغز فلوس خیار شنبر در آب عنب الثعلب حل کرده ضماد نمایند دیگر بول فی الفراش
یعنی در هنگام خواب بول نماید بجهت برودت وضعف مثانه علاج تسخین وتقویت
مثانه است بسعد وخولنجان وکندر وحب الآس وجفت بلوط وقرفه وسنبل الطیب
وگلنار وحبزان ومشک وجند بیدستر با روغن سوسن وغیره بر مثانه مالیدن وسفوف طلقی
وشاه بلوط وسعد کوفی وهلیله سیاه وقند خورانیدن وزیره وکندر وحب الآس یک یک
پنج مثقال نرم کوفته با عسل آمیخته معجون سازند وخورانیدن قلیلی جوز بوا علی الدوام
مفیدست ودر خواب چند مرتبه بیدار کرده بول کنانیدن از جمله امراض صعبهٔ اطفال
حصبه وجدریست که در هند چیچک وعوام شان سیتلا وماتا نامند ودر زبان انگریزی
کوپاک واسمال پاک وبزبان لاطن ویک سنیش خوانند وعلاجی برای حفظ
ازین مرض بهتر از تطعیم که در هند به ٹیکا شهرت دارد نیست گو این عمل مخترع

سابقیست باری ازمرور دهور متروک بود الکنون حکمای فرنگ عمارت و ران
پیدا کرده کمال شیوع داده اند وجه آن اینست که در فرنگستان بجهای لبان یعنی
شیر فروشان که بهندی گواله خوانند بیشتر ازین مرض محفوظ می مانند چون
بغور و امعان نظر برین حال واقفیت دست داد درصدد تفحص سبب آن افتادند
معلوم شد که در پستان گاو قسمی از بثره می افتد و هنگام دوشیدن شیر زرد آب آن
بثره بر جلد دوشنده اثر می کند لاجرم در نسل ایشان وجود این مرض کم در افتاده
ازان زمان طریق این زیاده تر شیوع پذیرفت تا آنکه فی زماننا در اکثر ممالک
روم و ایران بکثرت تمام ست و طریقش آنست که مطعم یعنی جراح از دست چپ
جانب زیرین ساعد را مستحکم گیرد که پوست بالای ساعد کشیده شود و بعده از دست
راست خود نوک نشتر در عرض گرفته و سر نشتر با ماده چیچک آلوده خراش دهد و بنظر ص ۹۴
احتیاط سه چار جا همین سان نشتر دهد و ماده را رساند و بر حال خود برهنه بگذارد تا از
ملابست لباس ماده آن زائل نگردد و باید که قبل از خراش جلد ساعد ... غیره
بشوید که اثری از چرک باقی نماند و نشتر غائر نزند که احتمال سیلان خون ست و در سیلان
اندفاع ماده که سرایتش منظور ست امکان دارد تا روز سوم حمرت در جلد محسوس
می شود و حمای شدید عارض می گردد و تا روز پنجم آبله بروز نموده تا روز هشتم ترقی
می پذیرد و در بغل هم ورم پدید می آید بعد تراشیدن آبله خشک ریشه می افتد
و گاه ست که بسبب سوء تدبیر تطعیم یا ناقص بودن ماده چیچک یا فقدان استعداد مرض
یا ضعف آبله بر نمی آید پس درین حالت تکرار عمل مناسب ست و گاهی با وجود بروز آبله
حصبه که عبارت از جدری کاذب ست بر می آید درین حالت هم تطعیم بار دگر می باید

آبی که درین آبله هم میرسد در ظرف زجاجی می گیرند که بوقت ضرورت بکار می آید و یقینست مادهٔ چیچک که آن را از سر نشتر ببدن میرسانند گو ازین عمل تطعیم بشرطیکه مطعم باهر بود و طعمه و مادهٔ تطعیم معتبر باشد تپ شدید عارض میگردد و بس حفظ اطفال ازین وبال یقینیست باری اگر این امر بحسب لاعلمی والیان یا سوء تدبیر یا فقدان ید بر دست نیاید و جدری برآید پس علاج آن و تدابیر آن موافق تحریر سابقین باید کرد و نبذی ازان درین مختصر درج کرده می شود بدانکه جدری که آنرا آبله و سوتیا گویند در اصل چیچک همینست و آن بثوری اند بمقدار عدس در کلانی و در ابتدا سرخ میباشد و هنگام نضج بسپیدی می گراید و متقیح میشود و گاهی جدری مضاعف هم گردد یعنی در جوف یک جدری جدری دیگر بر می آید و این را در عرف هند مونگیا گویند و حمیقا دانهای چند بر می آیند از جدری اند کی بزرگتر و خاصه آنست که بی تپ میباشد و این را در عرف هند لاکهرا نامند دیگر حصبه است و آن دانهای سرخ و کوچک باشند مانند گرمی دانه که متقیح نمی شوند بلکه سبوسی ازان می افتد و این امراض بسبب جوشیدن خون عارض می شوند خواه جوشش خون بر سبیل غلیان باشد یا بطریق تصرف طبیعت چنانچه درسن طفولیت بجهت پختن خون خام زیراکه خون کودک خام ست و چون بپزد از حالی بحالی بگردد ممکن نیست که جوش نخورد و این شاذ و نادر ست که خون بجوشد و بظاهر جلد اثری ازان پدید نیاید چنانکه در بعض اطفال مرئی گردیده و گاه ست که غلیان ناطبعی از اسباب خارجیه یا داخلیه باشد و این وبائی و متعدی می باشد و جدری هر چند که زود برآید و زود تقیح پذیرد اسلم بود و آنچه دیر برآید و در تقیح توقف شود و سیاه و بنفسجی رنگ بود و غائر باشد باخطر بود و همین را در عرف

هند بهنه جانا گویند وجهت اصلاح ابچو جدری انچه بتجربه فقیر رسیده نوشانیدن
طبیخ انجیر زرد و باجراست و نوشانیدن حشیشه هندی که کهندری خوانند با قدری
فلفل سیاه مفید و خورانیدن زرده تخم کبوتر صحرائی یا اهلی سودمند و کذلک انچه
بروز نماید و بغتة غائب شود و غشی آرد و نفس متواتر زند بالضرور قاتل باشد
الا ما شاء الله و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس برجا بود و میل بغذا
و آب برجا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقام قلب از بثور محفوظ ماند علامت
تپ جدری و حصبه آنست که پشت درد کند و بینی بخارد و سیلان اشک از چشم بود
و سرخی چشم و حمرت وجنتین و صداع و گرانی سر و بدن و دیدن خوابهای
پریشان و ترسیدن و سوزش و خارش جلد و قلق و غشیان و تهیج و تسکین
نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش امدن و زردی کفهای دست و خارش
موهای پشت و سرخی آن و تشنج و چون این مرض عظیم الخطر است لاجرم
عادت اطبای متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و برعایت
خود میگذارند الا هوای خانه معتدل ساختن و حشایش که مصلح هوا و مصفی خون
باشد چون برگ نیم درانجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر برامدن آن ظهور پذیرد
پس تدابیری که بالا مذکور شد از واجبات توان شمرد و هم بخورات گرم زیر بستر
مریض اولیست و روایح مطیبه و عطریات بوییدن نافعست و مولف این اوراق
اطفال خود را چند دانه مسلم مروارید خورانیده و شیر اسپ مادیان نوشانیده است

تمت

خاتمة الطبع

بفضل خالق بیمال و شافی عدیم المثال حسب فرمایش مکرم او صد جناب قاضی محمد ابراهیم
بن قاضی نور محمد تاجر کتب بمبئی سلمه الله العلی بار دیگر این هر سه ساله یعنی رساله حنین
و رساله علاج الصبیان هر دو نافع مبتدیان و مددگار منتهیان تالیف شریف
و تدوین منیف حاذق کامل مطبب باذل جناب حکیم اصغر حسین حصل متمنیاته
فی الدارین و رساله سومی که می آید مشتمل بر علاج امراضی که اکثر باطفال عارض می شوند
و رساله علاج الصبیان ازان خالی بود ترا ویده قلم افادت رقم مصحح و محشی هر دو
رساله مزبوره یعنی ماهر و فائق علوم حاوی نکات فنون جناب حکیم خواجه محمد حسن
حفظه الله عن المکاره والفتن مطابق نسخه مطبوعه بار اول باهتمام امیدوار غفران
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان علیه الرحمة والرضوان
در شهر ربیع الآخر سنه ۱۲۹۳ هجری در مطبع مشهور یعنی
مطبع نظامی واقع کانپور طبع
گردید

قال المحشی سلمه حامداً و مصلیاً

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نزّل من القرآن ما هو شفاءٌ و رحمةٌ للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین و الصلوٰة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین الذی فی شانه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه الذین هم حکماء طب الشریعة حافظون لعناصر الدین اما بعد میگوید بنده درگاه رب ذو المنن محمد حسن صانه الله عن مکاره الدهر و الزمن که سابق ازین رساله مسمی به علاج الصبیان تالیف حکیم اصغر حسین صاحب بحشی تمام توضیح المرام این بیچمدان سر انجام یافت لیکن چند امراض که کثیر الوقوع اند و از قلم صاحب رساله باقی مانده و تنبیه بران ضروری بود از کتب معتمده طبیه آورده و آنچه بتجربه راقم رسیده و هم از افادات حضرت استاذی مولانا جناب معلی القاب حکیم علی حسین صاحب مدظلهم العالی و دامت برکاتهم التقا یافته بودم آورده و ضمیمه رساله مذکور گردانیدم تا ناظران را بنگام علاج بصیرت تمام و معاونت تام کار آید و بالله التوفیق و هو نعم المولی و نعم الرفیق از ان جمله مرض تشنج است

و آن چند نوعست یکی آنکه در تپ شدید پدید آید علاجش تسکین تپ کوشیدن و غرغره
بنفشه با دام و روغن گل بر اطراف و فقرات و عضو متشنج مالیدنست دوم آنکه هنگام
قبض طبع حاصل شود و علامت آن نفخ و یبس طبیعت فوق است علاجش حل
طبیعت و تلیین بشیافات و حقنات و شمومات ملینه نمایند سوم آنکه از یبس دماغ و بیداری
مفرط و کثرت گریه افتد علامتش وجود یا تقدم اسباب علاج منع سبب و ترطیب دماغ بتقطیر شیر
دختر در بینی و گوش نمایند و مالش روغنهای مناسب کنند و روغن کدو با نمک در کف پا
مالیدن برای حصول نوم عجیب الاثر است و هم مهد نشانیدن بطرف نوم میل کنانیدن
بترنم صدای رقیق که معمول زنانست و قدری افیون خورانیدن و برای گریه طفلهای اسکات
بکار بردن و خشخاش و تخم کدوی دراز و تربز و گل نیلوفر و بنفشه نوشانیدن چهارم آنکه
از کثرت رطوبت افتد و بیشتر همین سبب می باشد علامتش امتلای نبض و بطوء آن و نزله
و زکام و نبودن علامات اخری علاج تنقیه بلغم و مالش ادهان حاره و تقلیل شیر و مرضعه
اغذیه ملطفه و مجففه خورانیدن و منضجات مثل اسطوخودوس و مویز و بادرنجبویه و مرزنجوش و انجیر
و اصل السوس و غیر آن نوشانیدن اورام اللوزتین یا از غلبه بلغم بود که از دماغ ریزد
علامتش نزله و زکام است علاج آنچه بالا مذکور شد از نوشانیدن منضجات بلغم و تنقیه آن
و انگشت را بشهد و شب آلوده بر لوزتین بمالند و یا از حرارت دماغ باشد که رطوبتش
بدان گداخته ریزش کند علامتش سرخی ورم و گرم بودن تارک و تشنگی مفرط
علاج تبرید دماغ بانچه در عطاش گذشت ورم الحلق سبب آن گاهی حرارت
دماغ یا غلبه صفرا و جوشش خون میباشد علامتش سرعت نبض و دشواری فرو بردن
چیزی و گاهی این ورم که از حرارت دماغ باشد بسوی پشت و عضلهای حلق و سر

۵۳

وپس گردن ممتد می شود علاج تبرید دماغ و اطلیه بارده مثل طحلب و کشنیز و صندل و آرد جو

و حضض نگیرند و باستعمال اوردن آن احتقان باپستان و عناب و آلوی بخارا

و تمر هندی و ترنجبین و گلقند و آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و روغن گل

و نمک طبرزد و گرد سماق و زرشک و طباشیر و کثیرا و تخم خرفه و نشاسته با قابل کافور

باریک سائیده در لعاب اسبغول حبوب سازند و در دهن دارند یا بشیر مرضعه دهند و کشنیز

و عدس و پوست اخروت و تخم کاسنی و تخم کاهو و عناب و برگ شاهتوت و رگ آب

و عرق عنب الثعلب غرغره کنانند و گاهی این ورم پخته شود و منفجر گردد پس اول

با آب برگ نیم و شهد مخلوط کرده قدری سرکه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند بعده روغن گاو

یا روغن بنفشه بادام و آب گرم غرغره سازند و همچنین غرغره شیر تازه بشهد آمیخته مفیدست

تا زخم خوب پاک شود پس انزروت و سنگجراحت و کهربا و دم الاخوین و سفیده بیضه

مرغ سرشته بلیسانند و اگر منفجر نشود از مازو و گلنار و پوست انار ترش و شب و گرد سماق

و زرشک و روغن غرغره کنانند اگر ازین کار بر آید از انگشت پخش کنند یا از نشتری که خاص برای

این کارست شگاف زنند و اگر از ماده بلغم بود علامتش تهبج رو و چشم و بسیاری لعاب

و ریزش نزله و زکام علاجش احتقان با برگ سنا و تربد و مویز و انجیر و پرسیاوشان

و خطمی و مغز خیارشنبر و آب برگ چقندر و گلقند و ترنجبین و روغن گل و نمک لاهوری

و یا مری و عسل و یا رب انگور و سکنجبین عنصلی و آب برگ ترب و عاقرقرحا و یا با پوست

اخروت و آب بادیان غرغره کردن و در حالت جمع ماده بوره ارمنی و در طبیخ انجیر

غرغره نمایند و حلتیت و نوشادر و بوره ارمنی باریک سائیده در حلق دمند و اگر

ضرورت افتد عسل بلادر زیر حلق طلا سازند تا ریش گردد و زرد آب از آنجا بر آید و غرغره

بشهد و سرکه انفع ادویه است و چون علت بآخر رسد موم سفید با روغن سوسن آمیخته از بیرون
طلا نمایند و رب توت خورانند و گاهی در حنک اعلی دو دانه صلب پدید آیند و آن را
اهل هند چور دانت می نامند و از مس انگشت محسوس میشوند و این مرض اکثر در اوائل
شیرخوارگی عارض میشود و بدان سبب طفل گریه میکند و شیر نمی نوشد علاج باستگی تمام
کبس نمایند تا منشق نشوند که موجب بلا است و اگر درین امر غفلت شود بهلاکت میرسانند
و خود بخود منشق هم میشوند در آن وقت هیچ علاج سود مند نیست صفت علاج ۱۲ **جنون** و این مرض باطفال
بندرت واقع میشود و سبب آن گاهی استیلای ماده سوداویست بدماغ و شیر از نوشیدن
شیر مجنونه حادث میشود علاجش دشوار است و کمتر به می شود و پس تنقیه ماده سوداوی
نمایند و ترک شیر فاسد فرمایند و بترطیب دماغ کوشند **صریر الاسنان فی النوم** یعنی
بر هم سودن دندان در خواب و سبب آن اجتماع رطوبت بورقیه لذاعه است **علاج**
مصطکی در روغن گاو گداخته یا روغن قسط بر گردن و شهد بر دندان مالیدن و
براده آهن وقت خواب بدهن طفل انداختن و پر بیل کنند بگلو آویختن عجیب الاثر است
انتفاخ العین یعنی آماسیدن چشم سبب آن ریح یا فضله بلغمیه رقیقه است یا مائیت
و عروض آن اکثر در موسم گرما و عقیب مد و چیچک میباشد و ریحی دفعةً عارض
میشود و بگوشه چشم میل می نماید گویا اثر گزیدن مگس است و خارش کند و مائی کمد اللون
باشد و از غمز نشان نه پذیرد **علاج** حضض در شیر زن حل کرده طلا کنند و از
طبیخ بابونه و بادروج بشویند و با اسفنج که بسرکه و آب گرم تر کرده باشند تکمید سازند
و ضماد برگ بید انجیر و بابونه یا شیاف مامیثا و شب یمانی و صبر زرد و زعفران
و فوفل با آب عنب الثعلب سبز بکار برند و گاهی از گزیدن مگس یا مورچه بهم رسد

علاجش بر مهره خطائی و قدری فلفل سیاه یا آهن سائیده طلا کنند
و گاهی بسبب شهره یا از ورم جگر تهیج عارض شود علاجش ازاله سبب است
سُلاق یعنی گنده شدن پلک اکثر از کثرت بکا و گریه عارض شود علاج اشتغال
طفل بملاعب و اگر ماده اکاله بورقیه سبب آن باشد چشم سرخ بود و موی پلک بریزند و بهم
بعد ریزند شود علاج عدس و گلاب سائیده ضماد سازند و برگ خرفه و برگ کاسنی و روغن گل
و سفیده بیضه ضماد نمایند و سماق و عدس و پیه انار و گل سرخ در آب کاسنی حل کرده طلا کنند
انتشار الاهداب یعنی ریختن موی پلک اگر از ماده بورقیه باشد تدبیر آن گذشت و اگر از نیافتن
ماده شعر بود علاج انعاش حرارت کنند و ادویه جاذبه در چشم کشند مثل حجر ارمنی و لاجورد
و دخان کندر و قشور صنوبر و تخم خرما سوخته و روشنائی و باسلیقون باستعمال آرند و اگر ادویه
ساده بود دستم هلیله کابلی بود قذی یعنی افتادن چیزی در چشم علاج باید که چشم را مطلق
نمالند و از آب نیم گرم بشویند و شیر زنان بچکانند و از پارچه نرم یا پنبه بسهولت برگیرند و اگر نه
برآید شاشه در چشم پر کنند و بعد ساعت صاف کنند و اگر جانوری صغیر الجثه باشد گل سرشو
در چشم پر کنند و باز صاف نمایند و اگر چیزی صلب و خشن باشد مثل سنگریزه یا ریزه شیشه یا مو
خلیده باشد از و چینه برآرند و سفیده بیضه مرغ و شیر زنان بچکانند شعیره در هندی گهانجنی
نامند و آن ورمیست مستطیل که بکنار پلک نزدیک ماق پیدا شود علاج ریوند چینی و ذباب مقطوع الراس
یا پس افگنده مگس حضض یا خرمهره کا آن در آب سائیده طلا کنند و شمس چاک کرده تکیه بر آن نهند
و آرد جو و گندم بر روزه مخلوط کرده تکمید سازند و انگشت دیوار کهنه و یا خسته خرما در آب حل کرده طلا
نمایند حول یعنی کج شدن حدقه چشم سبب آن استرخای عصبه محرکه حدقه است گاهی از صرع
و گاهی از رسیدن صیحه شدید و گاهی از خوابانیدن بیک طرف و گاهی بعد چیچک واقع میشود

علاج درابتدا صلاح پذیرست باین طریق که چیزی تابان بجانب خلاف بچسپانند یا چراغ
بدان جانب روشن نمایند تا بتکلف میل بجانب خلاف کند و حدقه راست گردد و در صرعی تدبیر صرع
پردازند زرقه یعنی گربه چشمی سبب بیشتر رطوبت است علاج در مدت چله چند مرتبه شک و زعفران
ساییده بمیل حسب الامر از موم سفید شیاف ساخته در چشم کشیده باشند و صمغ عربی پخته بر دهن زیت
حل کرده بر تارک بمالند و میل بحنظل تر آلوده در چشم کشند شترناق و آن فزونی شحمیست که بجفن
بالا پیدا میشود و چشم از گرانی وا نشود و چون آنرا در میان دو انگشت گرفته بگذارند بلندی ظاهر
ماند و چشم تر و زکام و نزله و عطسه لاحق بود علاج تنقیه بلغم کنند و اقراص بنفشه خورانند و اصلاح
غذا فرمایند و بعد تنقیه باسلیقون کبیر بچشم بکشند و بحشایش محلله تکمید سازند پس اگر به نشود
بناچاری بشگافند در عرض باحتیاط تمام و بعد التیام زعفران و حضض و شیاف ماميثا طلا
سازند ورم بن گوش که بهندی کرکل نامند علاج حضض و جدوار و بابونه و مغز خیار شنبر
در آب عنب الثعلب سبز یا کشنیز تر ساییده ضماد کنند و چون غلبه خون بود زلو بقفا چسپانند
و آرد جو و آب کشنیز حل کرده ضماد نمایند ورم المعدة اکثر در صبیان هنگام تپ بلغمی و فساد
هضم پدید می آید و علامت آن تهیج رو و رصاصیت رنگست و تپ لین علاج
بتقویت معده کوشند و شیر یا غذا کم دهند و مرضعه تلطیف تدبیر کنند و نیکوترین غذا نخود آب
باند کی دارچینی و فلفل سیاه و شوربای مرغ که در و چقندر و کرنب پخته باشند توان داد
و عوض آب عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب و خاکستر چوب تخت انگور و سعد و اذخر
و سنبل الطیب در آب عنب الثعلب سبز و سرکه آمیخته ضماد سازند و قرص صبار الاصول و ماء البزور
دهند و اگر اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز و زرشک و تخم بارتنگ برشته بنوشانند و گاهی
این ورم بصلابت میگراید علاجش روغن مصطکی بر معده طلا کنند و قیروطی از موم و اخلیون

ضماد سازند **دُبیلة المعدة** یعنی در باطن معده ماده جمع آید و مده گردد **علامت آن** غلبه
تپ و ضربان و وجع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انفجار قشعریره و نافض
در اعضا پدید آید و اسهال مدّی و خونی باقی عارض شود و آماس فرو نشیند **علاج** چون ماده
مجتمع شود آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود
بعده اگر خود بخود منفجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم بنوشانند پس باهستگی از دست بخش نمایند
و بعد انفجار صبر با آب کاسنی یا ماء العسل و شیر بدهند که خوب صاف شود من بعد بمدملات پردازند و غذا
در اوائل نشاسته و آش جو و زرده بیضه و در اواخر قدری حلبه و شبت افزوده **ورم الکبد** بدانکه
کبد را دو طرف است یکی محدب دیگر مقعر و نشان ورم محدب بالیت است و علامت ورم مقعری کثرت
فواق است پس اگر سبب حار باشد **علامت آن** لهیب و شدت تپ و حمرت بول و وجع و عطش و تمدد
شراسیف و سعال یابس و سوء تنفس و تهیج اطراف و روی و **علامت** سبب بارد تپ لین و
رصاصیت رنگ و تهیج اطراف و مائیت بول یا حمرت آن **علاج** بدانکه ورم محدبی را بدر التحلیل
یا بد مقعری بملینات و اگر قبض باشد تلیین کوشند و اگر طبیعت ملین و مطلق بود طرف قبض
میل فرمایند و ادویه صالحه باوائل در ورم حار اینست آب کاسنی و آب عنب الثعلب سبز با سکنجبین
و آش جو و آب عصی الراعی و آب بارتنگ و آب انارین بعده آب کشوث با قلیلی افسنتین و حماتة و دیگر
ادویه و اقراص مخصوصه و ضماد در ابتدا بقوابض و روادع نمایند مثل آب برگ خرفه و حی العالم و کشنیز
و صندل و حضض و کافور اما افراط در مبردات نسازند و در اواخر بمحللات با قوابض ضماد نمایند مثل اسا
و اسارون و اشنه و جعده و صعتر و شیح و حب الآس و فوه و مصطکی با قدری روغن سوسن یا روغن
نرجس یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بارد ادویه محلله
منضجه و مرخیه با قوابض بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و اکلیل الملک و شنجار

و مصطکی و ایرسا و پسته ازین هر چه مناسب دانند ضماد آرند و مدرات و مفتحات خاصه خواه ملینات
حاره بنوشانند و شربت دینار جامع النفع ست وسیلة الکبد بشیر بعد ورم حار می شود و علامات
آنچه در وسیله معده گذشت و این مرض عظیم الخطر مهلکست علاج ماء الشعیر با سکنجبین یا بالعسل
باندکی نشاسته و زرده بیضه و روغن بادام و یا خبازی با خندروس بنوشانند و چون منفجر شود
تدبیر آن همان تدبیر که در وسیله معده گذشت و این قرص با سکنجبین یا شربت ورد خورانند ص
دم الاخوین و کندر و بزر الهندبا و بزر الکرفس مصطکی مساوی الوزن را باب بارتنگ قرص بندند
و غذا درین وقت آش جو و سکنجبین و زرده بیضه نیم برشت و حریره ملینه و شیر شتر و برای تقویت
ماء اللحم و گوشت بزغاله و گوساله و طیور با ابازیر و زرده بیضه بخورانند و اگر بضرورت شد ابتدا
احتقان خفیفه بعمل آرند روا باشد مثل آب برگ چقندر و مرو قیس یا بطبیخ بعض اصول و لبلاب
و تخم قرطم و ترنجبین و گلقند و مغز خیار شنبر با روغن گل و نمک استعمال فرمایند تا بماده خست
حاصل آید ورم الطحال حال آن مشابه حال کبدست و بیشتر از برودت و غلبه سودا پیدا شود
علامات آن نقصان هضم و تب خفیف و ازمان آن و صلابت طحال علاج باودیه
مدره قویه بپردازند و ادویه مانند بیخ کبر با سکنجبین بزوری و کذلک طبیخ اشق و ترمس و بیخ و برگ الکشو
و برگ جماد و بزر الکماض و بزر السرمق و ثمرة الطرفا و انجیر و کدوی دراز خشک کرده با سکنجبین
طحالی بخورانند و بضرورت تنقیه فرمایند و ضمادات مثل اشق و پشک دیار ما و آشنان و باسداب
و با جلد شتی آهن همه در سرکه پخته با کبریت اصفر باستعمال آرند و وره و صبر اشق یا انجیر و سداب
در آب برگ کلر و ندا و سرکه پخته ضماد سازند عجیب الاثر ست و همچنین خردل باریک کرده
در شهد سرشته ضماد ساختن و اگر حرارت باشد تخم خرفه و کدوی خشک و تخم فنجنکشت
با سکنجبین ساده بنوشانند و گیرد و خرفه و گل ارمنی و صندل و جماد در سرکه سایید ضماد نمایند

٥٨

هیضه و آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه است بقی و اسهال بدانکه این مرض سخت ترین
امراض است و حدوث آن بیشتر در حرارت هوا و وبا می افتد خصوصاً در ربیع و خریف و سبب
سابق آن سوء هضم و فساد طعام بعده هیجان اخلاط فاسده احتراق آن و انتشار آن در عروق
واکثر در ینوقت آثار سمیت پیدا میشود و بسبب غایت حدت و لذع آن رطوبات بدن نیز بقی و اسهال
خروج مییابند و قلق و کرب و اضطراب و عطش و تشنج و غور عینین و برد اطراف و بدن و حبس بول پدید
می آید و نبض صغیر و متواتر شده بسقوط می انجامد و چون فساد بغایت رسد لبها سبز و کبود اطراف
و بدن و سقوط صوت عارض میشود و گاهی بسرسام می گراید و گاهی برازسبز اللون عفن خارج میشود
پس در ینصورت با امید صلاح بعید و گاهی بفواق هلاک می گردد اما گاهی اسهال بتنگاری
و بمعبر دفع طبیعت یا بتدبیر صناعت پدید آمده و باد و بتمامه خروج موده بسلامت حال میگراید
و گاهی لحوق تپ و سرعت نبض و آمدن بول علامت خیر باشد علاج عمده تدابیر تبدیل
مکانست و خصوصاً در وبائی بدان مقام که در انجا حرارت این هوا نبود و اگر متعسر باشد اصلاح
هوای آنجا فرمایند باشمام نخالخ و بخور حاره یا بارده باشیاء مناسبه مانند گلاب کافور و زعفران
و صندل و مصطکی و قرنفل و سعد و اذخر و ساذج و عود و وج و سرکه و پوست انار و چوب
و آبنوس و هماو و ابهل و پیاز و کندر هر چه بهم رسد و تدبیر داخلی آنکه تا ماده فاسد یا غذائی
خارج میشود حبس آن ننمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال اما آنجا که شائبه غذا
یافته شود بقی یا باطعام توجه باخراجش بیشتر دارند و احوط آنست که استعمال دوای غذائی
مثل سکنجبین برای قی هم روا ندارند و هیجان مرخیات معده بیرون نیارند بلکه مثل گلاب
و عرق بادیان وغیره کفایت نمایند و اگر حرارت باز نبود قدری آب پودینه هم مفید و بوقت
سقوط قوت و غلبه برودت بمنعشات پردازند مثل تریاق و جدوار و شد اطراف نمایند

واداهان حاره بمالند و برای تشنج هم تمریخ با دهان حاره و روغن گل و کمادات مسخنه مفید است
و همچنین برای تحلیل نفخ و برد معده و فواق که بسبب برودت و ارخای رطوبی باشد و اگر طفل هوشیار
باشد برای دفع فواق پوست قافله کلان و نبات کهنه و پر طاوس و یا پودینه خشک در چلم
نهاده قلیان کشانند هذا من اهل التجربة و روغن مصطکی بر معده بمالند اما وقتیکه عطش
والتهاب و غلبه صفراویت احتراق باشد و شائبه غذا ظاهر نشود آب آلوی بخارا و تمر هندی
و گاهی با قلیلی زرشک بنوشانند و در حالت شدت آن از ربخ و عصارات مبرده تبرید نمایند
و همچنان ضماد صندل و کافور و گل سرخ و غیر آن سودمند است و گاهی حاجت می افتد
باحتقان پس حقنه لینه مثل آلو و تمر هندی و گل بنفشه و شکر سرخ یا ترنجبین و یا گلقند و آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و روغن گل و نمک بپزانند و گاهی بقبض و حبس اسهال حاجت می شود
و وقتیکه بعد دفع ماده فاسده اسهال باقی ماند پس در آن وقت قدری نارجیل دریائی و زهر مهره
ختائی در عرق کیوره و گلاب سائیده دهند و گاهی برای تسکین ثوران حرارت
آب ماست و آب لیمو و آب انارین و آب جو میدهند و باید دانست که در حالت تخمه نوم
معین هضم است و هنگام برد اطراف بدن و انغمار قوت ترک آن بهتر و از آنجا که این مرض
بسبب شدت و حدت و قلیل زمان متغیر و مختلف الاعراض است طبیب حاذق را شاید که
بغایت توجه بعلاج آن مصروف ماند چه که لحظه بلحظه صورت جدید پدید می آید و بعلامات
و اعراض مختلفه بی تحقیق سبب و وثوق امر بغلط نباید افتاد و بسا است که برای تنقیه ماده
خبیثه نظر بانضغاط نبض و کرب و تشنج حاجت احتقان می افتد و از احتقان تشنج می افزاید
و گاهی گرسنگی مفرط پیدا می شود و شکایت آن بدان درجه غالب می بود که بغشی می انجامد
در همچو حال تامل باید کرد که اشتهای صادق است یا کاذب و شکایت آن شدید است یا نه پس

پس اگر اشتهای صادقست و نبض صحیح محفوظ نباشد پس بعد دفع فساد بالتمام نقاهی بالاکلام
غذای خفیف لطیف با حموضات بتدریج خورانیدن مضایقه ندارد و من بعد بانعاش قوت
مشغول باشند و اگر اشتهای کاذب بود و نبض ممتلی واز فرط اشتها قوت متحلل شود و در نبض صغر
یا سقوط آناً فاناً ظهور گیرد درینوقت شی لطیف قلیل الغذا مثل آب انار ین و آب جوز و آب مرغ
بدین ضرورت هم گاهی مجوزست چه محتملست که طبیعت اسکونی از اذیت ماده فاسد رو نماید
و فی الجمله قوت و انعاش حاصل اید و بر ماده عاصی الخروج غالب آمده بتمامه دفع کند و مشهور گردیده
که بعد این حال اسهال زنجاری و صفراوی سرخ خارج شدند و آثار ردارت زائل گردیدند و بعد
دفع فساد و صلاح طبیعت اگر رغبت بطعام نفیند آب پودینه و آب لیمو و آب زرشک هندی بوی
کباب و اطعمه لذیذه مطبوعه بو یا نید احدبه و ریاح الافرسة حدبه و ال بعض فقرات را گویند
یا بجانب اخل یا بجانب خارج و گاهی و ال عظام قص هم بدان شامل میود و آن التصع گویند
و گاهی هنب و ال ریاح غلیظ میود و آنرا ریاح افرسه نامند و اکثر از رطوبت فالجیه میباشد و گاهی از
الطعام قبل الوقت حادث میگردد و بقراط گوید کسیکه ورا از ربو و سعال این مرض عارض شود قبل
از روییدن موی زهار پس آن مهلکست و گاهی از ضربه و سقطه بهم رسد و گاهی از ورم حار
رو نماید علاج در ورمی حلبه و تخم کتان و بیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی آمار
ضماد کنند و نطول سازند و روغنهای گرم بالفعل بمالند و فلوس خیار شنبر بروغن بادام آمیخته
مرهم سازند و بر روغنهای گرم بالفعل که دروی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشند حقنه نمایند
و آنجا که غلبه بلغم و ریاح باشد تنقیه آن بشرب ما علوم نمایند و گاهی ایرج مدرات و اضمده
قابضه و تمریخ کافی بود و نزد بعضی روغن بید انجیر با شربت ماء الاصول و البزور پسند باشد
و گلقند که در وی مصطکی و انیسون باریک سائیده مخلوط کرده بخورانند سودمندست و بعد تنقیه روغن سداب

و روغن غار و روغن عاقرقرحا و روغن سرو مالیدن نفع دهد نسخه روغن عاقرقرحا وفربیون
انگزه فلفل سیاه جند شحم حنظل مساوی الوزن گرفته بکوبند و یک اوقیه ازین ادویه گرفته بروغن
سداب یک رطل انداخته در آفتاب نهند و بعد و هفته آن روغن صاف کرده ادویه مذکوره
بدستور باز دران روغن انداخته در آفتاب بدارند و چند مرتبه همین نوع کرده باشند ایضاً
ابهل شیح جوز السرو عاقرقرحا مرزنجوش اکلیل الملک قردمانا اذخر سلیخه مساوی گرفته
در آب تر کرده بر آتش نرم بجوشانند پس صاف کرده یک حصه ازین آب گرفته نصف وزن آن
روغن اندازند و بجوشانند تا روغن بماند و باز یک حصه ازان آب داخل کرده بجوشانند تا روغن
بماند و همچنان چند بار پس جعده و فرفیون و ابهل باریک سائیده اضافه نمایند و باستعمال آرند
و از ادویه و اغذیه مرطبه و نفاخه پرهیز نمایند حمیات بدانکه حمی حرارت غریبی است
که در قلب اشتعال یافته بواسطهٔ روح و خون در تمام بدن منتشر می شود و بافعال طبعیه
ضرر میرساند و تعلق این حرارت اولاً یا بجرم بدنست و آنرا دقی گویند و یا بروح و آنرا یومی نامند
و یا از عفونت اخلاط باشد و آنرا عفنی خوانند و سبب عفونت در اکثر وقوع شده در عروق
و گاهی اسباب خارجیه می باشد و عفونت یا داخل العروق باشد یا خارج آن اما خون
پس عفونت آن داخل العروق می بود فقط بسبب آنکه خون خارج العروق نیست و گاهی خون
گرم شود فقط و افزون گردد و در شرح دمویت مطبقه نامند و غیر عفنی را سوناخس هم میگویند
و در اطفال اکثر در هنگام برآمدن چیچک میباشد و علامت آن نگساریدن تپ و عفنی
تعفن بول و براز اما صفرا پس عفونت آن اگر خارج العروق است آنرا غب و غب دائره گویند
و علامت آن یک روز راحت داده تپ کردن و نافض شدید و اگر داخل العروق است
آنرا غب لازم نامند و علامت آن لزوم تپ بعد یک روز شدت شدن و این عفونت

٦٢

اگر قریب قلب و فم معده و حوالی آن بود محرقه نامند و علامت آن شدت عوارض و زمانهٔ
راحت و خفت محسوس نشدن و ماده غب اگر صرف صفرا بود غب خالص گویند و اگر
با بلغم مرکب بود و ترکیب او شدید باشد که ماده واحد گردد غب غیر خالص نامند و اگر هر دو ماده
جدا متمیز باشند شطر الغب خوانند و علامت آن ظهور آثار هر دو خلط اما بلغم عفونت آن
اگر خارج العروق باشد آن را بلغمیه نائبه گویند و علامت آن هر روز نوبه کردن با دیگر
آثار بلغم و اگر داخل العروق بود آن را مواظبه خوانند و علامت آن یکسان بودن تپ
و لینت آن اما سودا چون تپ آن در صبیان اقل الوجود است لهذا ذکر آن فرو گذاشتم
اکنون بعض امور ضروری بیان می کنم بدانکه حمیات چهار زمان می باشند یکی ابتدا دوم
تزاید سوم وقوف چهارم انحطاط و این اوقات کلیه گویند و چون این اوقات در هر نوبه
یافته شوند آن را اوقات جزئیه نامند و هرگاه مرض با نحطاط رسد از هلاکت امن گردد و گاهی
عند الموت آثار مثل انحطاط پیدا می شوند و آن را افاقة الموت می گویند شناخت آن سقوط و انخفاض
نبض و انتقاص قوت است و بدانکه طول نوبه از زمان مرض دلیل بر ماده است و شدت آن
و تطاول اعراض و آن غلظ و کثرت آنست و هر قدر که ماده لطیف و خفیف کم باشد قلت
عوارض خفت آن خواهد بود و بدانکه نبض در ابتدای نوبه صغیر و ضعیف مختلف می بود و اعیا و کسل و برد
اطراف نمایان و در تزاید نوبه عظم و سرعت نبض و کرب و قلق و در جمله عوارض شدت پیدا گردد
و وقوف نوبه حال مستوی و سکون حاصل شود و در انحطاط نوبه تناقص عوارض و میلان نبض
با عتدال یا بسرعت قلیل ظاهر گردد علامات خون سرخی بدن و روی و بول است
و درور عروق و عظم نبض و سرعت آن علامات صفرا غثیان و قی صفراوی و عطش
و التهاب و زردی بدن و بول یا حمرت نارنیت و رقت آن و سهر صداع و برد و قشعریره

ونافض شدید سریع السکون **علامات بلغم** رصاصیت بدن و تهبج روی و برد و نافض قوی و قی بلغمی و سپیدی و زبدیت و غلظت بول و لین نبض و نبودن علامات صفرا و خون

معالجات الحمیات بدانکه امر علاج در حمی مختلف بر انواع است گاهی بتبرید و تطفیه حاجت می افتد هرگاه ماده و موسم حار بود و گاهی بنضج و استفراغ ضرورت میگردد وقت کثرت ماده و گاهی حرارت حمی محتاج تطفیه و کثرت ماده داعی استفراغ میبود درین هنگام اول بتطفیه پرداخته بعد باستفراغ ماده پردازند و اگر مخافت ضعف بدن مانع استفراغ بود مسهلات لینه و حقنهای خفیفه احیانا تنقیص خلط فرمایند و رعایت قوت از اغذیه لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرت تبرید بلا ضرورت یا استعمال مفتحات و مدرات قویه در ابتدا نشاید که موجب غلظ و طول مرض میگردد و سکنجبین از ازال آلوی بخارا جامع النفعست و گاهی دفع سبب توجه کرده می آید اگرچه منافی علاج مرض بود مثل ورم که سبب تپ بود و تبرید مضر و نیست بین مفتحات و مدرات قلیله ضرورت میگردد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی در دفع ورم مبنی نیست و گاهی اثر حمی بعد اخراج ماده اش باقی می ماند پس مسکنات و مبردات لطیفه کافی بود و اگر ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و دفع آن از اسهال نگردد لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدره بارده و از اطبای فرنگ درین حال استعمال بعض اشیای قوی الاثر مثل بارک و کنین مشهود شده و اطبای یونان هم مجوز میدارند و نافع یافتند و باید که استفراغ بیوم بحران واقع نشود و بحران در تپهای دائره یوم نوبه آنهاست و در تپهای لازمه برین منوال

۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۷
۱۸	۲۰	۲۱	۲۴	۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۴	۳۷	۴۰	

و بعد این عشرینیات یعنی ۶۰ و ۸۰ و بعد این سبعینیات ایامی که مابین اینها واقع اند ایام

مسهل اند و در تمام امراض غیر مزمنه از تلطیف تدبیر غافل نباشند و در وقت نوبه و بحران معده را
از غذا خالی باید داشت الا در حالت غایت ضعف پس اول از نوبه غذای لطیف قلیل
مثل ماء الشعیر با آب انارین بخورانند و طفل شیر خوار شیر بنوشانند و همچنین اگر تلطیف تدبیر
متعسر باشد و گاهی از شی لطیف کار بر نمی آید بسبب خوف سقوط قوت درین هنگام غذای
بسیار کثیر التغذیه قلیل المقدار بتفاریق مجوز است ف ماء الشعیر در تپ حار بهترین اغذیه است
و بهترین دوا سکنجبین مگر آنکه اکثر ماء الشعیر در معده ترش می گردد و نفخ می آرد پس در تپ رقیق
آنجا بهتر است که سکنجبین را با ماء الشعیر در معده جمع نمایند بلکه سکنجبین را اول روز بنوشانند
تا اخلاط غلیظه را قطع نماید و بعد دو ساعت ماء الشعیر بخورانند تا بلینت خود باد را یا عرق
دفع کند و باید که ماء الشعیر در حالت قبض طبیعت ندهند تا وقتیکه تلیین نکنند
٦٥ **معدلات خون و صفرا** مبردات اند چون تخم کاسنی و تخم کاهو و کشنیز و عناب و گل سرخ
و آلوی بخارا و تمر هندی و خرفه و گل نیلوفر و بهدانه و صندل و تخم خیارین و اسپغول و عرق بید
و نیلوفر **منضجات صفرای غلیظ** برگ گاوزبان آلوی بخارا سپستان تخم خطمی
گل بنفشه تخم خیارین سکنجبین **منضجات بلغم** اصل السوس قشر مویز تخم خطمی بادیان
گل بنفشه خارخسک گاوزبان سکنجبین **مسهلات صفرا** برگ شاهتره گل سرخ
گل بنفشه آلوی بخارا تمر هندی گلقند آفتابی مغز خیار شنبر روغن بادام ترنجبین شیرخشت
شربت ورد و دیگر **مسهلات بلغم** برگ سنا تربد مویز مغز خیار شنبر گلقند روغن بادام این همه
حسب حاجت و موقع بکار برند شربا و حقنة **و برای اطفال شیر خوار**
طبیخ که منقی معده و بدن از رطوبات و صفرا است و آنرا در هندی گهتی گویند نسخه اش
اینست عناب مویز سپستان آلوی بخارا هر یک یک دانه گل بنفشه بادیان گل سرخ

برگ سنا با برنگ عنب الثعلب خطمی هر یک چهار سرخ مغز خیارشنبر شش ماشه گلقند چهار ماشه ترنجبین شیرخشت هر یک سه ماشه همه را جوشانیده صاف کرده بوقت فرصت و رحت از تپ بنوشانند **علاج مطبقه** اگر آثار بروز چیچک ظاهر باشند دست از تبرید و ملینات باز دارند و بتدبیر جذب ماده طرف خارج بپردازند و اطبای حال خاکشی با عرق گاوزبان و عرق کیوڑه و چنین حال می دهند و اگر حرارت شدید و رقت خون بود شربت عناب دهند و اگر طبیعت مستطلق باشد بحبس گرایند و آنجا که خوف چیچک نباشد مسکنات و مبردات مثل آلوی بخارا و کاسنی و بهدانه و غیران با سکنجبین یا شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت کاسنی بنوشانند و تلیین طبیعت سازند و عطریات و تخلخ بارده بویانند و غذا آب فرنی یا آش جو با شربت نیلوفر یا شربت عناب **علاج غب خالص**

اگر در ماده حدت و موسم حار بود خربزه و خیارین و آلو و نیلوفر و دیگر مبردات و مسکنات حسب حاجت بنوشانند پس اگر کفایت نکند بملینات و معتدلات پرداخته تنقیه فرمایند و اگر صداع شریک باشد پای شویه بادویه بارده مثل گل خیرو و [illegible] و جو کوفته و قاش خیار و کدو و برگ کنار با اضافه نمک شور کنند و کف پا از پارچه [illegible] ت مالیدن و شد ساقین هم سودمند است و هیچ اطلیه بارده قبل [illegible] ند که بیشتر بسرسام می انجامد و بر قلب برود از صندل و کافور و گلاب [illegible] در و کدو برای تسکین گذارند و اگر طبیعت خود بخود دفع ماده می [illegible] درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید و غذا آب جو [illegible] رین اغذیه است و اگر کفایت نکند مزورار [illegible] ری آلو یا لیمو توان داد و بوقت لرزه سکنجبین با آب گرم بنوشانند [illegible] فراط برید بیشتر از غب خالص مطلوب است و شربت صندل و شربت

حماض اترج و شربت آلو و آب شیر و نوشانیدن و هوا را سرد ساختن و بتر و یح قلب پرداختن
نفع تمام دارد و آنجا که طبع نرم بود آب انار که مع تخم کوفته باشند سود مند ست
و از دوای قوی خصوصا در ابتدا مسهل ندهند و جهت تلیین تمر هندی و آلوی بخارا با شیرخشت
بدهند **علاج غب غیر خالص** و لابد منضجات قلیلة البرودة مثل عناب و سپستان و خارخسک
و تخم خیارین و بنفشه و شاهتره و آلوی بخارا و سکنجبین بنضج خلط مشغول شوند و اگر غلظ در ماده
زائد بود شاهتره و قلیل افسنتین و تخم خربزه و اصل السوس و خطمی و گلو و مانند آن با دویه بارده
مخلوط باید کرد و من بعد تنقیه از مسهلات مناسبه یا احتقان با مغز خیار شنبر و ماء اصل و مروقین
مع ادویه دیگر بفرمایند و بعد تنقیه و سلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید بتدریج فرمایند
و اگر حرارت از بقیه خلط غلیظ بود ملطفات و مفتحات مثل بادآورد و افسنتین و شکاعی و شاهتره
و گلو و اقراص مخصوصه مداوا کنند و شربت بزوری بارد و معتدل سکنجبین بزوری بعبارت سود مند
و اگر مرض طول کشد و علامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص کل یا قرص افسنتین
یا قرص غافث حسب حال و وقت توان داد و در صورت ورم بعلاج ورم کوشند
علاج بلغمیه تبرید قلیل مع مابت حمی بفرمایند و منضجات و ملینات قلیل السخونة باستعمال آرند
بدانکه در بلغمیه لازمه در استعمال منضجات و ملطفات چندان دلیری نباید کرد زیراکه
بیم باشد که در تبرید ماده لطیف ترگشته بدماغ برآید و سرسام آرد و بدوای قوی مسهل ندهند
و گاهی درین تب آمیزش صفرا میبود و از آن سبب بلغم بسبب حرارت حمی در ماده رقت بعد سده ز
حاصل میشود پس درین حال بادویه ملینه تنقیه خلط کنند و بار منضج خلط پرداخته تنقیه تام نمایند
و مروقین سکنجبین و گلقند النفع الاشیاست و از ورم احشا خبردار باید بود بلکه اگر رعایت
معده و طحال و جگر از ابتدا ملحوظ دارند بهتر ست و علاج این تب بحسب اقسام بلغم مختلف ست

بلغم شور و در حدت قریب صفراست علاجش هم قریب علاج آنست و بلغم تلخ متوسط الحال
و بلغم حامض و غیر آن بارد الا فساد است پس بحسب قوت حرارت و نفس ماده از تبرید و تسخین و تقطیع و نضج
رعایت کرده باشند و بعد تنقیه اگر بقیه قلیل موجود ماند بملطفات و مفتحات چنانکه سابق ذکر یافت
پردازند و چون نافض شدید پیدا شود آب گرم بنوشانند و قدری سکنجبین اول از نوبه
بلیسانند و تلطیف تدبیر اگرچه نافع تر است مگر بنظر از مان مرض کمتر کرده آید تا نان با شوربا
حلاوه مزعفر و مفرح دهند بشرطیکه شدت حرارت تپ یا سوم مانع نیاید در ضرورت با شربت
بقول بارده میتوان داد و بر وقت نوبه خلوی معده ضرورست اگر بضرورت آب نخود بنوشانند
مضایقه نیست دق الشیخوخة و آن خشکیی ست که بر مزاج مستولی شود و سبب آن بسبب
ضعف قوت که غذا اشابه جوهر عضو نمیشود و باعضا نمیرسد و این یا عقیب اسهال عارض شود
و یا از جهت صلابت معده و جگر و یا از کثرت مبردات در عین حرارت و یا از رسیدن
بخارات ردیه بارده بقلب و انطفای قوت حرارت مزاج و یا از غلبه حرارت در حالت ضعف
و نحافت و اذابت آن رطوبات اصلیه بعده اخماد آن علامات آن تقدم این اسباب و بیاض بول
و بیرو ملمس لاغری بدن و صلابت نبض و بطوی آن مگر [illegible] نهایت رسد و بیش غالب آید
نبض تواتر حادث شود علاج در ابتدا انداک کرده [illegible] استحکام علاج پذیر نیست اما
برای تسکین خاطر ما الحم با شیره بادام و قلیلی مشک و عنبر بدهند دارچینی و عود و عرق و زعفران با شربت
انار که شهد ساخته باشند بخورانند و زرد ... شیر و شهد و شیر گاو بنوشانند و دهان مناسبه
در بدن بمالند کله و پاچه و نخود و گندم ... بابونه در آب جوشانیده و روغن زیتون
و روغن [illegible] احتقان کرده باشند و معاجین مرطبه و حاره جدوار و تاه یاقوت
باستعمال آرند ... سبب که باشد رفع آن کنند و توجه بانعاش حرارت غریزی کنند

۶۹

الاورام • الاثور بدانکه ورم آماسیدن عضو است بسبب درآمدن ماده فضلیه اندرون آن پس اگر مقدار کثیر درآید ورم گویند و الاثور خوانند و سبب آن یا کثرت ماده است که بر طبیعت گران شود و بعضو ضعیف دفع نماید و این عضو اگر با فعل باشد انفعال تام حاصل گردد خصوصا اگر عضو واسع المجاری بود و یا ضعف قوت غاذیه عضو متورم که بسبب نقصان هضم ماده فضلیه بارده غیر نضیجه متولد شود و بتدریج بیفزاید و گاهی از اسباب خارجیه مثل ضربه و سقطه یا گزیدن جانور مثل زنبور و مگس حادث میشود و لحظه بلحظه آماس گردد بدانکه ماده حار شدید الاذی است و سریع البرء و گاهی قاتل باشد چون مقارن عضو کریم بود و گاهی ماده حار باحتراق رسد و باکله منجر گردد و آن هم خالی از خطر نیست و ماده بارد خصوصا یابس خفیف الاذی و بطی النضج و عسیر الدفعست و همچنین اگر در عضو کثیر المفاصل و یا کثیر الاعصاب یا بعید از اعضای رئیسه واقع شود و یا در ماده غلظ پدید آید پس اصلاح آن دشوار است و ورم گاهی بجمع آید و بنفجر گراید و منفجر گردد و گاهی بناسور انجامد علامات ورم دموی سرخی و درد عضو و ثقل و شدت انتفاخ و تمدد است علامات صفراوی اشراق و حرارت تا صعه مائل بزردی و شدت التهاب و خفت وجع علامات بلغمی لینت ورم و برودت لمس سپیدی لون علامات سوداوی سختی ورم و کمی وجع و تیرگی لون علامات ریحی خفت و رست علامات نضج و مده زردی لون و نرمی موضع و کم شدن وجع [illegible] باشد معالجات [illegible] ورم اگر کثیر الماده بود بعلاج قوی و تنقیه و ضمادات و اطلیه مناسبه اصلاح گیرد و اگر خفیف [illegible] قلیل الماده باشد بعلاج خفیف مثل ترشح و اطلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر بدفع طبیعت زائل شود و [illegible] ادویه قوی و غیر قوی بحسب ضعف و ذکاوت موضع و خساست آن و قرب و بعد از اعضای رئیسه می باید و در حالت کثرت ماده و احساس استعداد [illegible] تحلیل [illegible] قبل از تنقیه استعمال

نتوان کرد که خوف فساد و تحجر ست و همچنین دوای گرم وحاد اگرچه ماده بار

موجب وجع و تحلیل لطیف و تحجر کثیف ست و شیخ فرموده که در اوائل ... و دویه

قویه التحلیل ناجائز ست که موجب تغلیظ ماده و باعث وجع ... استعمال

مبردات قویه گاهی عضو آفاسد می کنند و تحضرت مودی میشود ... هم خالی از خطر

نیست الا تعتیکه ورم خفیف و شدید الحرقة و موسم هم حار بود و استعمال رادع در ورم که متفرق

عضو کریم باید منع آن بود هرگز نباید که مهلکست بلکه مرخیات و ملینات ضماد سازند که ماده متوجه

جمع آید و بعضو کریم باز پس نرود و گاهی بسبب شدت وجع ضرورت مخدرات می آید آنوقت مخدر

با صلحش شریک کرده مداوا فرمایند و باید که جذب ماده برودی عضو متورم نکنند بلکه جانب خلاف

و اسفل الابعد تنقیه زلوچه پانیدن و براوردن ماده از نفس عضو مضایقه نباشد فلغ

ورم و موی را گویند اگر از سقطه و ضربه باشد علاج روغنهای نیم گرم ...

ضماد سازند و از آب نیم گرم نطول کردن عجیب النفع ست و از مجربات اهل هند ... از سبج

آنبه هلدی و طلای آن و طلای آهک و زردچوب نیم گرم اکثر مشاهده شد و نافع افتاد و اگر

کفایت نکند و کثرت ماده بود تنقیه و دیگر تدابیر بکار برند و ... خون استلای ... مستحق میشود

علاج اول زلوچسپانیدن نزلویا از مسهل و احتقان مناسب ... و تلطیف تدبیر

کنند و بعده تضمید گرایند پس ... ادویه ... ماین فوفل و گل ارمنی

و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و قشور ... بزرالبنج و حضض و دیگر

عصارات البقول ... و اسفنج ... جو با سرکه طلا کردن سود مندست

و در هنگام تزیداد ... بابونه و اکلیل و شبت و خطمی و مغز خیارشنبر و غیر آن

بضماد ... علات السادی استعمال کنند و در حالت انحطاط

بر محللات صرفه غیر قویه مثل لبلاب و بابونه و اکلیل اکتفا ورزند و چون ماده متحلل نشود و رو بجمع آرد
منضجات مثل زر لسان و مرو و لب حب القطن و غیر آن ضماد سازند و چون ماده رداءت
بعضو عفونت برسد و آکله گردد پس علاجش قطع عضو است تا فسادش بحوالی آن نرسد
و دیگر عضو محفوظ ماند و اگر رداءت قلیل باشد و فساد هنوز بپایان نرسیده و بعفونت عضو
منجر نشده درین وقت شرط عمیق بکار برند و استیصال لحم فاسد فرمایند و طلاء مجففه و مقطع
رطوبات مثل آرد کرسنه با سکنجبین و طین ارمنی و مازو و شب یمانی و غیره استعمال کنند حمره
ورم صفراوی را گویند و علامت آن آنست که چون از دست بفشرند جلد سفید گردد
و باز سرخ شود و معلوم شود که مورچها زیر جلد می روند علاج استفراغ صفرا بادویه مسهله
صفرا و نوشانیدن مصفیات و مطفیات معلومه کنند و بعده تضمید بادویه مبرده و مرطبه
مثل تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و برگ بارتنگ و اسپغول و طحلب و غیر آن فرمایند شری
نام بثور است مسطحه مائل بسرخی با خارش مگر بعضی ازان کلان و بعضی کوچک میباشند
و اکثر دفعة حادث میشوند و گاهی ازان رطوبت سیلان مییابد و سبب آن بخار حار است
که بثوران می آید اما اگر از دم صفراوی باشد علامت آن غلبه سرخی و حرارت
ملمس و سرعت ظهور علاج نوشانیدن مطفیات و حموضات و تلیین طبیعت مثل نقیع اجاص
و آب انارین و مشمش ترش و حصرم و کاسنی و خرفه و غیره آن و نطول آب نیمگرم بر بدن
و سبوس گندم و خربزه و تخم آن کوفته بپخته مالیدن و تمریخ بگلاب و سرکه و روغن گل
اما اگر بلغمی بورقی باشد و علامت آن سرخی مائل به بیاض علاج طبوخ ملینه
زرد با تبرید و گلقند عسلی نوشانیدن و حمام کردن و سویق جو و آب کرفس و سرکه
مالیدن و ثؤلول بثره کبیره را گویند که بشکل صنوبری باشد و ابتدا سرخ پخته باشد

سبب آن خون حادث است که به رطوبت غلیظه فاسد آمیزد و تولد آن ...

غلیظه پیدا باشد علاج در حالت امتلا استفراغ ماده و ... نوع حجبین

در ابتدا رادع بعمل آرند تا سه روز و چون اراده جمع ماده ... چون اسفیده بیضه

ضماد ... زنند و بعده منضجات مثل انجیر و علک و تخم مرو و اولر و خطمی با شیر و شهد یا میده گندم

ضماد نمایند و اگر منفجر نشود خمیر ترش و بیخال کبوتر و تخم ... و آهک آب نادیده و زرده بیضه

و شهد آمیخته ضماد سازند و بعد انفجار و اخراج مده بالکلیه مراهم مدمله که از گلنار و دم الاخوین

و مازو و اقلیمیای فضه با موم و روغن ساخته باشند علاج کنند و گاهی بسبب کثرت

مده و رطوبت صدیدیه قرحه می شود و حاجت ذرورات مجففه مثل صبر زرد و چوب

و مازو و مر و گلنار و غیر آن می افتد و رم رخو و آن ورمیست سپید رنگ مسترخی بی حرارت

و وجع سبب آن مائیت اخلاط است و نفوذ آن در عضو علامت آن چون از دست بخش کنند

نشان و اثر باقی ماند علاج اسهال بلغم و ترک مرطبات و نطرون با سرکه و آب حل کرده ضماد

کردن و نهادن خرقه که به آب خاکستر بلوط و خاکستر چوب انگور تر کرده باشند سود مند

و زیت و نمک بمالند و نمک و خاکستر چوب انگور و خاکستر شک آهو و خاکستر پاچک و شتی

... صبر با سرکه آمیخته ضماد سازند ورم ریحی گا ... نه سپید امی شود

و لکن از آن هیچ گویند و گاهی از بخار غلیظ ریحی حادث ... علامت

آن چون آن ... از زائل شود علاج اگر از ...

بدست تلطیف ... مانند آرد

و آرد با جراه نمک ... غیر آن و مرهم موم ... با ضماد

سو منزت ... ضماد کردن ...

آبله ها اگویند اگر سوختن آتش پیدا شوند علاج مرهم زال و مرهم اسفیداج و مرهم نوره
و دیگر مراهم که بعد از بادیدن مذکور است استعمال کنند و قبل از آبله افتادن باید که تبرید
مثل مرهم اسفیداج و مرهم کافوری
موضع محترقه فرمایند از نهادن پارچه سرده و ثلج و دیگر اطلیه سرده بکار برند و مداد سفیده
بیضه مخلوط کرده طلا نمایند یا بیضه اشکسته بر موضع ریزند و ضماد عدس مطبوخ برای
تسکین حدت [illegible] سودمند است و همچنین طلا کردن گل ارمنی در آب و سرکه نافع و اگر از غلبه
ورم صفراوی پدید آید علاج منقیات و مطفیات و شربت کادی بنوشانند و از سوزن
طلا چال هند بعده سفیده و مرداسنگ که بگلاب و آب آس حل کرده باشند طلا نمایند
خنازیر ورم غلیظ است حدوث آن اکثر در لحوم رخو خصوصا در گردن می شود و بیشتر
متفرق می باشد سبب آن کثرت سوء هضم و تخمه است که رطوبات غلیظه خام در بدن جمع
آید و در عضو ضعیف منتقل گردد علاج تنقیه بلغم غلیظ و تلطیف تدبیر کردن و اضمده محلله
مثل خردل و بذر انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم بکار بردن و نیز زفت
و بیخ کرنب و بیخ کبر و مقل و ترمس سرکه و شهد و زیت ضماد نمودن مفید است و مرهم داخلیون
در این باب عجیب الاثر است پس اگر تحلیل نشود با ضمده منضجه و مفجره پردازند مثل آرد جو و ترمس در زیت
آمیخته و بعد انفجار فلدفیون و [illegible] یک طلا کنند تا ماده را بجوشد بعده بروغن گل و چرب
کنند تا باسانی مواد بر آید و بعد از آن تمام مرهم زنگار باستعمال آرند تا که اندمال پذیرد
سعفه نام قروحیست که در راس و وجه و گاهی در سائر بدن [illegible] بثورات [illegible] پیدا می شود
سبب آن یا فضلات غلیظه عفنه و رطوبات فاسده لذا [illegible] است که بجلد منفذ [illegible]
[illegible] غلیظ محتبس می ماند و رقیق منتشر می گردد علاج نوشاندن [illegible] مصفیات و
مقطعات و تنقیه به طبیخ بلیله و شاهتره و تلطیف [illegible] بپردازند [illegible]

دگوشت احتراز ورزند و براشیای تند ... بعده باده ... ن

باد امهٔ تلخ و زردچوب گلنار و اتیخ و کاغذ دحته و مازو بر ... اسماجزئی

و اقاقیا و قبنیل با سرکه و روغن مخلوط کرده طلا نمایند و عروق ... زبان و مربات و حنا با کبر و زر

... سبب نفعست گاهی از خلط سوداوی و رطوبات ... متولد شود علاج استفراغ

... سبل معتول آب گرم که دران تخم خطمی و بنفشه و کنوچه و بزرکتان جوشانیده ...

و قیر وطی و شحوم و ادهان بارده بمالند و نیز سعوط کنند و گاهی ...

حتی که خون برآید پس سرکه و نمک و صابون بمالند و زراچسپانند ... جدید بعده مرهم ... قوی

قوی لتجفیف شامع و ارسنگ زردچوب سرکه روغن ... باستعمال آن ... قمل

تولد آن از فضلات طبیه ردیه است که بجانب دفع طبیعت می آید و چون ... در

بدن محتبس میباشد و خارج نمی شود پس عفونت میگیرد و جرکها که بر ظاهر بدن می آید و بدان می آید ... و ماده

قمل میگیرد و اکثر حدوث قمل بسبب عدم نظافت و طهارت بدنست و گاهی بسبب داخلی هم بود علاج

هرگاه حدوث آن بسیار بود مسهل بنوشانند و تنقیه بدن نمایند از اوساخ و غسل کنانند از آب نمکین

... در بدن بمالند و ... اقلیمیای فضه ... و زراوند و زرنیخ ... مرارهٔ بقر

ازین ادویه اطلیه یا ... ساخته ... ت

همچنین ... اشنه ... قمل ...

و نوشادر در سرکه حل کرده ...

انضمال ... وه ... و اقاقیا و برگ ...

منقیه درآ...

... حار و حمی پیدا شود کل سر ...

... تدبیر کنند و ماش و برنج ...

بخورانند و نوشانیدن مومیائی برای کسر و همچنین خلع و تسکین درد بغایت سودمند است

و همچنین عود و لک و گل مختوم در آب به تخود خورانیدن پس اگر سقطه یا ضربه بر سر رسد

... تسکین طبیعت و احتقان لیمون از آب فواکه کنند و از سرکه و روغن گل و گلاب پارچه

... بر سر گذارند و ... گلنار و پوست انار و جراته با قدری عود در سرکه ... گلاب

سائیده ضماد سازند و ... جاج خورانند و اگر بر سینه و شکم رسد و نفث الدم یا زرف الدم

پدید آید علاج جلنار و طین ارمنی و کهربا و دم الاخوین با قدری افیون و نقیع عدس نوشانند

و اگر بر عضلات واقع شود علاج او ... استعمال کنند بعده محللات ضماد نمایند

... اکلیل الملک ... ختمی و پودینه و مرزنجوش نطول سازند

و اگر بر عصب افتد ... جات و جمع بعده محلل و مرخی استعمال کنند

و روغنهای حار ... روغن ... اخوان بمالند و اگر بر مفصل آید و ...

... دی بندند که ... ثابت ... روغن گل مالند و آس مسحوق

... دوای عصب ... علاج مرهم داخلیون

دو ... و آب ... کرده ختمی ... و قنه و فریون ... کنند و اگر

بر استخوان واقع شود پس اگر بشکند کسر نامند و اگر از جای خود بجای دیگر برآید خلع گویند

و اگر ... خوانند و چون استخوان و اعضای ... کوفته ...

... گیرند علاج ... بسیار تفواض باید کرد

... حبش ... بندش ... کتابت می کنند

... روغن مالیدن و برگ مورد ... کوفته ... و ختمی

... بیضه طلا کردن و بندند ...

۷۵

۵۵

۵۶

فهرست کتاب رساله [illegible]

مقدمه ۲	باب اول ۱۰ در تدبیر حبالی	باب [illegible] در تدبیر وضع	[illegible] در تدبیر آن بعد [illegible]	[illegible] و [illegible] وضع ۱۰					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				[illegible] الجنین ۳۵	ربو ۳۵	[illegible] ۳۴			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible] ۴۴	مغص ۴۳	اختلاف البطن ۴۳	اسهال ۴۴	[illegible] ۴۲	ضعف معده ۴۲	قی [illegible] ۴۱			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
[illegible] ۵۵	[illegible] ۵۵	انتشار الاهداب ۵۵	سلاق ۵۵	انتفاخ العین ۵۴	[illegible] الاسنان ۵۴	[illegible] ۵۴	[illegible] ۵۴	ورم الحلق ۵۲	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۰	الاورام و [illegible] ۶۹	[illegible] ۶۸	حمیات ۶۲	[illegible] و [illegible] الاغذیة ۶۱	[illegible] ۶۹	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			

این کتاب [illegible]

بدوان [illegible]

وبه ختم [illegible] [illegible] تمت الطبع الحمد لله [illegible]

این کتاب [illegible] این کتاب در شهر [illegible] [illegible]

در مطبع [illegible] کانپور طبع گردید